



## ویژه نامه: سینمای کیارستمی

«طعم گیلان» برنده جایزه بزرگ فستیوال سینمایی کن

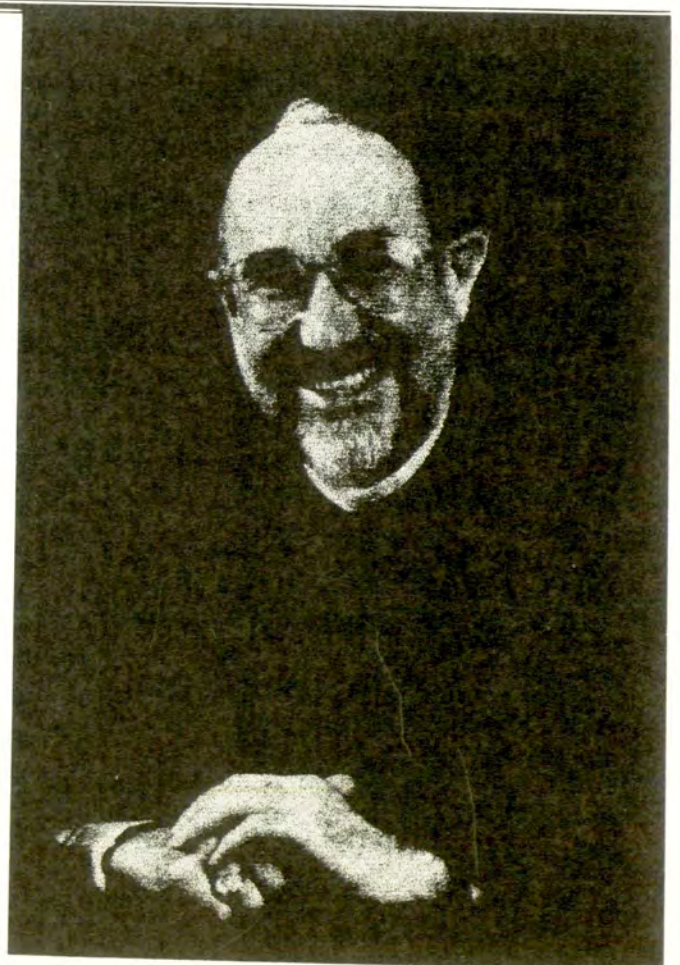
در انتخابات ریاست جمهوری

## دکتر محمد خاتمی

برنده شد

چشم انداز جمهوری اسلامی پس از انتخابات

نظرخواهی از شخصیتها و نیروهای اپوزیسیون



## نتیجه انتخابات

### از دیدگاه شخصیت های اپوزیسیون

در رابطه با انتخاب دکتر محمد خاتمی به مقام ریاست جمهوری اسلامی ایران، «راه آزادی» از شماری از چهره های اپوزیسیون خواست تا نظر خود را در چند محور زیر بیان دارند:

- ۱ - دلایل انتخاب غیرمنتظره محمد خاتمی به ریاست جمهوری.
  - ۲ - انگیزه های شرکت گسترده مردم در انتخابات، علیرغم مواضع ناهماهنگ نیروهای اپوزیسیون.
  - ۳ - چشم انداز تحولات سیاسی ایران پس از انتخاب خاتمی.
  - ۴ - خط مشی آینده اپوزیسیون در پرتو انتخاب خاتمی.
- پاسخ ها در صفحات ۱۰ تا ۱۴ «راه آزادی» درج شده است.

در این شماره می خوانید:

- |         |  |
|---------|--|
| صفحه ۴  | درسهائی از رویداد دوم خرداد (بابک امیرخسروی)       |
| صفحه ۷  | انتخابات غیرمنتظره (بیژن برهمندی)                  |
| صفحه ۱۰ | نظرخواهی «راه آزادی» پیرامون انتخابات              |
| صفحه ۱۵ | ویژه نامه کیارستمی                                 |
| صفحه ۲۱ | درباره هویت چپ (ادامه مقاله آقای بنی احمد)         |
| صفحه ۲۲ | گفتگوی «راه آزادی» با رضا دقتی عکاس ایرانی         |
| صفحه ۲۴ | گفتارهای اقتصادی فریدون خاوند                      |
| صفحه ۲۶ | تحلیلی درباره انتخابات ریاست جمهوری (محسن حیدریان) |
| صفحه ۲۹ | آئینه  |
| صفحه ۳۱ | آزادی جنسی (ناهید کشاورز)                          |

کتابهای زیر را می توانید (با تخفیف ویژه) از طریق «راه آزادی» تهیه کنید:

- خاطرات اردشیر اوانسیان
- خاطرات ایرج اسکندری (بخشهای اول، سوم و چهارم)
- انقلاب اکتبر (روی مدودف)
- با گامهای فاجعه (ف. شیوا)
- انقلاب روسیه (روزا لوکزامبورگ)
- قدرت عرفی و قدرت شرعی (فردوس)
- اسناد کنگره های حزب دموکراتیک مردم ایران

B.P. : 23

F - 92114 Clichy cedex - France

فاکس : ۰۳۳۱ ۴۶۰۲۱۸۹۰

راه آزادی در چسارچوب سیاست عمومی خود مقالاتی را که خارج از کادر تحریریه به نشریه برسد، با امضا درج می کند. چاپ مطالب ضرورتا بمعنای تایید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دموکراتیک مردم ایران نیست.

برای تماس مستقیم با شورای مرکزی حزب دموکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه کنید:

Rivero, B.P. 47

F - 92215 Saint Cloud Cedex - France

نشریه حزب دموکراتیک مردم ایران

**راه آزادی را یاری دهید!**

بهای تک شماره:

۴ ماری	آلمان
۳ دلار	آمریکا
۱۵ فرانک	فرانسه
۲۰ کرون	سوئد



## در ایران دوران جدیدی آغاز می شود!

برخوردی انتقادی با تجربه ۱۸ ساله جمهوری اسلامی دارند و از اسلام سیاسی درکی بساز تر و کمتر ایدئولوژیک ارائه می دهند. او با طراوت توانست نظریات اصلاح طلبانه خود را در چهارچوب نهاد های جمهوری اسلامی بگنجانند و بدون زیر علامت سئوال بردن آنها به این مجموعه سازمند نگاهی متفاوت داشته باشد. خاصی اعتقاد خود به رهبری و «اطاعت از ولایت مطلقه فقیه» را پنهان نمی کند، ولی برای او مشروعیت نهاد سیاسی به رای مردم وابسته است. تفسیر متناقضی که باید در عمل به محک آزمایش گذاشته شود. رئیس جمهور جدید ایران در برنامه خود بر لزوم مشارکت وسیع مردم، بر ضرورت تحمل آرای مختلف و احترام به حقوق مردم، بر اهمیت استقرار حکومت قانون و بر نقش جدید ایران در منطقه و جهان بر پایه روابط دوستانه با دیگر کشور ها و تنش زدایی تکیه می کند. همه این موارد اصلاحات مهمی در چهارچوب نظام جمهوری اسلامی هستند.

مسئله کلیدی اما، چگونگی پیش بردن این سیاست ها در نظامی است که سلسله مراتب قدرت و نیز نیرو های فشار غیر رسمی عرصه را برای رئیس جمهور بطور واقعی تنگ می کنند. اولین آزمایش بزرگ خاتمی در برخورد با حذف نامزد های دگراندیش توسط شورای نگهبان و سکوت او در برابر این نهاد قدرتمند سرآغاز خوبی برای «احترام به اندیشه های مختلف» و «تامین آزادی آنها» نبود. حال باید به انتظار معرفی دولت وی و سیاست های مشخص آن در عرصه های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی و سیاست خارجی و نیز رابطه رئیس جمهور با دیگر مراکز قدرت رسمی و نیمه رسمی مانند مجلس، شورای نگهبان، رهبر، شورای تشخیص مصلحت، سپاه، روحانیت مبارز و... نشست. ناگفته پیداست خاتمی روز های بسیار دشواری در برابر خود دارد. آیا او خواهد توانست کاری که رفسنجانی در سطح محدودی توانست به انجام برساند با تکیه بر حمایت مردمی پیش برد؟ آیا انتخاب خاتمی و نیز جنبش اجتماعی گسترده ای که از او حمایت کرد، سررشته داران حکومت را سر عقل خواهد آورد؟ آیا نظام جمهوری اسلامی در برابر چالش جدید، خواهد توانست با درک پیام مردم به اصلاح خود دست زند؟

این ها و پرسش های پرشمار دیگر ذهن میلیونها نفری که به خاتمی رای دادند را بخود مشغول کرده است. اپوزیسیون ایران باید آنچه را که در ایران گذشت با دقت مورد تحلیل قرار دهد و با سیاستی سازنده و کارآ در برابر شرایط جدید تدارک ببیند. انتخاب خاتمی بحران بسی بازگشتی را به نظام جمهوری اسلامی تحمیل کرده است. مرحله جدیدی در زندگی نظام جمهوری اسلامی شروع می شود. شکست و یا موفقیت خاتمی می توان ایران را آستان حوادث جدی کند. اپوزیسیون دمکرات تاچه اندازه برای تاثیر گذاری بر اوضاع آمادگی دارد؟

ترین راه حل در شرایط کنونی برای بهبود شرایط خود رای دادند. اما با اینهمه رای مردم مترجمان باور به امکان تغییر از طریق دمکراتیک و نیز نمایش قدرت آفرینندگی سیاسی گروه های وسیع اجتماعی است. در جریان همین تجربه های مشخص است که فرهنگ جامعه مدنی در ایران همگامی و نهادی می شود و نیرو های استبدادی نزد مردم بی اعتباری می شوند.

پرسش مهم دیگر، برخورد اپوزیسیون با این انتخابات است. بخش های مختلف اپوزیسیون ایران از نزدیکترین جناح های نزدیک به حاکمیت تا طیف های افراطی همگی بدون آنکه از امکانات تبلیغی برخوردار باشند مردم را به دادن رای سفید و یا نرفتن به پای صندوق رای فراخوانند. ۹۰ درصد مردم این فراخوان را نادیده گرفتند و در انتخابات شرکت کردند. در حقیقت سازمان های سیاسی اپوزیسیون و مردم از دو تجربه، دو باور، دو شناخت و دو منطق بکلی متفاوت حرکت کردند و شکاف موجود بیش از همه نتیجه تا حدودی ناگزیر تحول فضای سیاسی ایران در سال های گذشته است. تا زمانی که اپوزیسیون پژواک صدای خود را در میان مردم نیافته است و از جایگاه مناسبی در افکار عمومی برخوردار نشده است، می توان انتظار چنین شکافی هایی را هم داشت. افکار عمومی در نظام های بسته بخاطر همین حوزه سیاسی بی شکل همواره می توانند مورد شگفتی شوند.

اپوزیسیون ضعیف و پراکنده در کشور هایی مانند ایران در حقیقت در تله دائمی گرفتار است که تار های نظام سیاسی غیر دمکراتیک تنیده است. در جریان این انتخابات نهاد سیاسی خط و مرز و حد و حدود انتخابات و «دمکراسی» را طوری ترسیم کرد که اپوزیسیون در بخش های آن خارج از گود بماند. در چنین شرایطی اپوزیسیون چگونه می تواند بازیگر میدانی باشد که ارباب برون آن راه نمی دهند؟ ناگفته پیداست که موضوع سخن ما اپوزیسیون کثرت گرا و دمکرات ایران و نه نیرو های استبدادی است که امروز با انگیزه چنگ انداختن به قدرت هر نوع تحول و اصلاحی را ناممکن می داند و خود را تنها نجات دهنده وطن قلمداد می کند. اپوزیسیون دمکرات ایران اما علیرغم همه تجربه های تلخ گذشته و بدبینی خود، کمتر با تحولات سیاسی ایران برخوردی بسته و یکسوزگرانه داشته است. تجربه رفسنجانی را فراموش کرده ایم؟ از زنده یاد قاسملو تا فرج سرکوهی و گروه تلاش گران آزادی و صد ها روشنفکر سرخورده همه و همه غنچه های نورسته باور هایی بودند که با سرمایه انحصار طلبی، کوتاه بینی و بی اخلاقی حکومت بیخ زدند.

خاتمی هم بر بستر مطالبات و خواست هایی انتخاب شده است که آشکارا از برنامه های او فراتر می روند. این واقعیت مهم شامل دو نیروی سیاسی مهم درون حاکمیت نیز می شود که با نظرانی گاه بسیار متفاوت از نامزدی خاتمی حمایت کردند و زمینه موفقیت او را بوجود آوردند. خاتمی متعلق به نسلی از روشنفکران اسلامی است که

انتخاب محمد خاتمی با ۲۰ میلیون رای (۶۹ درصد کل آرا) یکی از مهم ترین رویداد های سیاسی - اجتماعی ایران در سال های گذشته به شمار می رود. هیچکس، حتی خوش بین ترین ناظران وابسته به حکومت هم دامنه شرکت مردم و رای آنها به خاتمی را پیش بینی نمی کرد، هر چند آخرین نظرخواهی های مستقل در ایران کم و بیش از پیروزی وی خبر می دادند و روز های نزدیک به انتخابات هم تمایل غالب در افکار عمومی بوضوح قابل تشخیص بود.

جالب اینست که افکار عمومی به امکان پیروزی خود باور نداشت و مردم به شوخی در کوچه و خیابان می گفتند، ما به خاتمی رای می دهیم، ناطق نوری برنده می شود و رفسنجانی و خامنه ای حکومت می کنند. حادثه انتخابات ریاست جمهوری نخست این سئوال طبیعی را به میان می کشد که چه عواملی شکل گیری چنین جنبشی را ممکن ساختند. نگاهی موشکافانه به همه آنچه در ۲ ماه گذشته بوقوع پیوست نشان می دهد که چند عامل مهم در شکل گیری افکار عمومی به سود خاتمی نقش مهمی ایفا کردند:

خاتمی شخصیت منزه داخل حکومت بود که در گذشته قربانی سیاست های انحصار طلبانه دستگاه حکومتی شده بود. سیاست مدارای نسبی و تساهل او در زمان تصدی وزارت ارشاد و گرایش او به گسترش فرهنگ و فعالیت های هنری از او چهره ای مثبت در میان روشنفکران و اهل قلم و مردم دیگر ساخته بود. این گذشته و کردار و فرهنگ متفاوت بخوبی در برنامه، گفتند و شیوه آوازه گری خاتمی نیز منعکس می شد و مردم قادر بودند بروشنی تفاوت وی با ناطق نوری و دیگران را مشاهده کنند. محدودیت هایی که جناح محافظه کار و قشری و حزب الله برای خاتمی بوجود آورد و روش خصمانه برخی مقامات، رادیو و تلویزیون و گروه های فشار و سپاه و بسیج و حمایت آشکار جناح های اصلی روحانیت در حقیقت بهترین تبلیغات برای خاتمی بودند و مردم ناراضی و خشمگین را بسوی او متمایل کردند. در حقیقت مردم به شخصیتی از درون نظام برای مبارزه با خود نظام روی آوردند.

در بوجود آمدن این شرایط، خلاء سیاسی در جامعه ایران و عدم حضور اپوزیسیون علنی نقش بسیار مهمی ایفا کرد و در این فضا و حال و هوا خاتمی در مدت کوتاه مبارزات تبلیغاتی خود به نماد مخالفت گروه های مختلف مردم علیه خودسری های گروه های انحصار طلب و نیز راهبر سیاستی تبدیل شد که می باید ایران را از بن بست کنونی نجات دهد، وضعیت جوانان و زنان را بهبود بخشد، آزادی بیشتری به گروه های اجتماعی دهد و برای فقر و تنگدستی اقشار وسیع مردم راه حل مناسبی پیدا کند.

رفتار و رای گسترده مردم اما ابعاد مهم دیگری هم دارد. مردم ایران و در پیشاپیش آنها جوانان و زنان نشان دادند که خواستار تغییرات جدی در ایرانند. آنها به شدنی

# درس هایی از رویداد دوّم خرداد

## بابک امیر خسروی

مردم ایران در دوم خرداد ماه ۷۶ با مشارکت پرشور و سمت دار در انتخابات ، با پیچشی که به سیر حوادث دادند ، جهانیان و صاحب نظران سیاسی را سخت به شگفت آوردند. ناطق نوری در مقام ریاست مجلس ، نامزد نیرو های بسیار متنفذ و سیاست گزاران اصلی جمهوری اسلامی ، نظیر روحانیت مبارز ، جمعیت مؤتلفه اسلامی ، حتیّه آی ها ، اکثریت مجلس و دیگر مقامات مهم کشور و برخوردار از حمایت ضمنی و نیمه آشکار ، اما مسلم رهبر مذهبی نظام بود. مرتجع ترین و کهنه اندیش ترین جناح حاکمیت عزم راسخ داشت تا نامزد مورد نظر خود را به ملت ایران تحمیل کند و ارکان دولت را به انحصار کامل خود درآورد. اینان برای رسیدن به مقصود ، اضافه بر استفاده از وسایل ارتباط جمعی ، امامان جماعت و امکانات دولتی ، از دست زدن به هیچ عمل خلاف اخلاق از قبیل تهمت زنی ، شایعه پراکنی ، جو سازی ، سرهمبندی کردن همه پرس های قلابی و تقلب پرهیز نکردند.

مهم ترین دستاورد و ویژگی جنبش مردم ایران در دوم خرداد ، برهم زدن این خیمه شب بازی و اعلام پرشکوه این پیام به زمامداران بود که دیگر عروسک نیستند و می باید به حساب بیایند. ظرافت کار و فرزاندگی مردم ایران در این بود که توانستند از همان فضای کوچک و محدودی که رژیم پس از حذف ۲۳۴ نفر از نامزد ها و دگراندیشان در اختیار شان گذاشته بود ، فریاد اعتراض یکپارچه خود علیه وضع موجود ، سرخوردگی و رویگردانی شان از حکومت گران را به گوش جهانیان برسانند و اراده قاطع خورش را برای تغییرات اساسی و آزادی بیان نمایند.

### تحریم انتخابات ، خطای سیاسی بزرگ

متأسفانه درست این وجه اساسی از رویداد انتخابات ریاست جمهوری بود که احزاب و سازمان های و شخصیت های سیاسی اپوزیسیون درون و بیرون کشور به آن عنایت ننمودند و سیاست تحریم و عدم شرکت در انتخابات را موعظه کردند. غم انگیز ترین وجه این رویداد عبارت از اینست که اپوزیسیون در کلیت خود ، از چپ و راست و ملی ، چه طرفدار مشی مسالمت آمیز و چه قهر و سرنگونی ، جز منفی بانی و بی تفاوتی نقشی در آن نداشتند. علی رغم آن همه اعلامیه و پیام تحریم و عدم شرکت در انتخابات ، که با شرح و تفصیل از رادید های پیر شونده فارسی زبان خارجی به گوش مردم ایران رسانده شد ، حتی اگر کل آراء باطله (۲۴۰ هزار) را به حساب اپوزیسیون بگذاریم ، یک در صد نمی شود!

این واقعیت که بیش از ۹۰ در صد حائزین رای با شور و هیجان به سوی صندوق ها شتافتند ، حد اقل این معنا را می رساند که شعار تحریم و توصیه عدم شرکت در انتخابات سنخیتی با واقعیت سیاسی و روان شناختی جامعه ایران نداشت. به عبارت دیگر یا اپوزیسیون اعتبار چندانی در میان مردم ندارد یا نادرستی شعار و سیاست ما را می رساند. به نظر من شعار تحریم یا عدم شرکت در انتخابات ، خطای بزرگ سیاسی اپوزیسیون و پژواک بیگانگی ما با واقعیت کشور بود. اتخاذ چنین موضعی را با اظهاراتی از این قبیل که شرکت در انتخابات به رژیم مشروعیت می بخشد ، پیش شرط های یک انتخابات آزاد فراهم نبود ؛ خاتمی به ولایت فقیه متعهد است ؛ خاتمی وزیر و متصدی امور در جمهوری اسلامی بود و یا منزه طلبی های روشنفکرانه دیگر نمی توان ، توجیه نمود.

### مشی مسالمت آمیز ، راه حل انتخابی مردم

درس مهم دیگر رویداد دوم خرداد ، تمایل مردم برای تحقق خواست هایشان از راه سیاسی و مسالمت آمیز است. آنها از این باور حرکت کردند که تغییر و تحول در درون جمهوری اسلامی نیز امکان پذیر است. جوانان ، زنان و سایر اقشار مردم ایران با پیروزی خود به شدنی بودن آن صحنه گذاشتند. طی این سال ها که جریانات سیاسی اپوزیسیون در درون و بیرون از کشور ، از جمله حزب ما به تبلیغ و ترویج مشی سیاسی مسالمت آمیز برای آزادی و مردم سالاری می پرداختند و قلم می زدند ، هرگز در کشور ، حادثه ای به این مهمی در تایید این مشی رخ نداده بود. عجیب این است که اپوزیسیون آزادی خواه درست

در بزنگاه انتخابات ریاست جمهوری ، آن گاه که مورد مشخص پر اهمیتی بروز کرد ، بر مشی سیاسی مسالمت آمیز خود پایبند نماند و هر یک از مولفه های آن به درجانه لنگ زدند. حمایت از خاتمی و تلاش برای پیروزی او در اوضاع و احوال ویژه هفتمین دور انتخابات ریاست جمهوری ، در مصاف با ناطق نوری ، به خاطر پیامد های مهمی که در پیکار برای آزادی داشت ، یک تکلیف سیاسی بود.

شاید نیازی به گفتن نباشد که حجت الاسلام سید محمد خاتمی نامزد مطلوب برای ریاست جمهوری نبود. افراد مورد نظر ما شخصیت های خارج از مدار حاکمیت بودند که شورای نگهبان صلاحیت آن ها را رد نمود. تازه این گزینش نیز ناشی از آن بود که اپوزیسیون چپ و ملی لائیک به خاطر محروم ماندن از شرکت در زندگی سیاسی کشور قادر به دادن نامزد مستقل خود نبود.

بر کسی پوشیده نیست که محمد خاتمی با تمام فضیلت ها و خوشنامی ، جزو نظر جمهوری اسلامی است و محدودیت های عقیدتی و بینشی خود را دارد. نیرو های اصلی حامی او نظیر روحانیت مبارز ، کارگزاران سازندگی ، مجاهدین انقلاب اسلامی به سه خود ، محدودیت ها و کج سلیقگی های خود را دارند و خاتمی نمی تواند به طور کامل نسبت به آن ها بی اعتنا بماند.

با تمام این احوال ، سیاست تحریم یا عدم شرکت در انتخابات را نمی توان با انگشت گذاشتن بر محدودیت های عقیدتی و بینشی خاتمی و یا فقدان پیش شرط های یک انتخابات آزاد مطلوب ما ، توجیه نمود. ضرورت حمایت از خاتمی را حرکت او ، برنامه انتخاباتی ، اظهارات و تعهداتش در قبال مردم و بویژه جنبش بزرگی دیکته می کرد که با مشارکت او و همت مردم ایران برای آزادی و نه گفتن به نامزد تحمیلی رژیم

به وجود آمد. هر چه رای مردم در این مراجعه با آراء عمومی بالا تر می شد ، ضریب بالای پیروزی ، پیامد های ماندگار بیشتری می داشت. بر مقطع این جنبه از پیکار است که نادرستی شعار تحریم یا عدم شرکت برجسته تر می گردد. کسانی که هنوز بر صحت سیاست تحریم به بهانه نبود شرایط یک انتخابات آزاد ، یا به این دلیل که محمد خاتمی جزو حاکمیت و معتقد به ولایت فقیه است اصرار می ورزند ، آیا می توانند مردم ایران را قانع کنند که پیکار و اقدام بزرگ آنان در دوم خرداد یک نمایش بزرگ و آموزنده ای برای آزادی در جهت آزادی انتخابات و از جنبه هایی در مقابله با ولایت مطلقه فقیه نبود ؟ مگر جوهر رویداد دوم خرداد و رای به محمد خاتمی جز این بود ؟ در این صورت چگونه یک حزب سیاسی آزادی خواه به جای تشویق مردم برای شرکت هر چه فعال تر و گسترده تر در این پیکار ، تحریم و بی تفاوتی را به آنان توصیه نمود ؟ اگر اپوزیسیون آزادی خواه نفوذ چشمگیری در جامعه داشت ریختنی از مردم به توصیه او گوش فرا می دادند ، تصور اینکه چه پیامد فاجعه آمیزی ببار می آورد ، چندان دشوار نیست.

پس از ۱۷ سال از خلع طوطه گرانه بنی صدر در خرداد ۱۳۶۰ ، برای اولین بار یک نامزد ریاست جمهوری با برنامه تامین آزادی ها ، احترام به دگراندیشان و تکیه بر حاکمیت ملت و حکومت قانون وارد عرصه پیکار انتخاباتی شده و درست به خاطر آن پشتیبانی بی سابقه رای دهندگان را جلب نموده بود. چگونه اپوزیسیون آزادیخواه به جوهر و ذات این جنبش بی توجه ماند و با چسبیدن به ایراد هایی که در جای خود مهم اما نسبت به این پیکار بزرگ از فروعات بود ، مردم را به تحریم و یا دادن رای سفید دعوت نمود و به سرنوشت و فرجام آن بی تفاوت ماند ؟ اپوزیسیون آزادیخواه می توانست پس از اعتراض خود به حذف نامزد های خارج از مدار حاکمیت و قید محدودیت ها و نقاط ضعف برنامه خاتمی ، برای شکست جناح ارتجاع و عقب مسانده ناطق نوری و دادن شانسی برای خاتمی برای تحقق نقاط مثبت برنامه اش ، از او حمایت کند و مردم را به شرکت فعال و دادن رای بالا به خاتمی دعوت نماید.

با تمام این ملاحظات ، این نظریه که انتخاب میان محمد خاتمی و ناطق نوری ، انتخاب میان «بد و بدتر» بود ، اصولاً ناصواب و طرح نادرست مطلب برای کاستن از قبح سیاست تحریم است. با آنکه هر دو حجت الاسلام و جزو نظام اند ، اما در حقیقت به دو فرهنگ ، به دو اخلاق و به دو دنیای متفاوت تعلق دارند. بی گمان سابقه سیاسی - فرهنگی و شخصیت و منش او عامل مهمی در پویایی کارزار انتخابات و حتی دگرگونی محتوا و بُرد سیاسی آن بود. چنین نیست که هر کس حتی مهندس موسوی یا حجت الاسلام کروری به جای او بود ، رویداد انتخابات به همان روال و با همان پویایی و نتیجه می بود. نباید از نظر دور داشت که برنامه و شعارها و فرازهای مهمی از اظهارات و سخنرانی های



خاتمی، عناصری از خواست های اپوزیسیون آزادی خواه را در بر داشت. در عمل نیز، احتمالاً به همین مناسبت، بخشی از نیروهای چند میلیونی که در کارزار انتخابات شرکت کرده و به او رای دادند، از اپوزیسیون آزادخواه خارج از مدار حاکمیت بود. لذا از لحاظ مضمون و بُرد سیاسی، انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری در عمل از انتخاب بین دو فرد وابسته به نظام و یا نزاع بین دو نیروی اصلی روحانیان فراتر بود و عناصر جدیدی را در بر داشت که سمت و سوی اصلی آن پیکار برای آزادی، تسامح و حکومت قانون بود. لذا در مقطع انتخابات و شرایط مشخص آن، مسأله از دیدگاه مردم ایران و هر بر ناظر واقع بین، بر سر انتخاب میان «بد و بدتر» نبود، بلکه بر سر «بد» و «خوب در حد امکان» بود.

متأسفانه، اپوزیسیون آزادی خواه درست این جنبه ها را ندید و غرق در خرده گیری ها و ایراد تراشی های بازدارنده گردید و هنوز نیز بخش مهمی در چنین عالمی به توجیه رفتار خود مشغول اند.

## نقش و جایگاه نیرو های اسلامی آزادی خواه

یکی از نکات مهمی که بارها در نوشته های ما بر آن تأکید شده و اینک انتخابات اخیر با برجستگی به نمایش گذاشت، واقعیت زیر است: در شرایط مشخص جمهوری اسلامی، اثر گذاری روی جامعه مدنی و جا انداختن نهاد های کوچک و بزرگ مستقل و آزادی خواه و اساساً باز شدن فضای خفقان آور سیاسی کشور بدون پیوستن بخش ها و نیرو های وسیع اسلامی از درون و پیرامون نظام به این جنبش، غیرممکن می نماید. بناید هر در کمال تأسف اضافه کنم که نمونه انتخابات اخیر مجلس و اینک ریاست جمهوری نشان داد که تحولات درون جامعه، بی ما و به رغم ما صورت می پذیرد. این واقعیت به طور عمده ناشی از آنست که نیرو های خارج از مدار حاکمیت، به خاطر نبود آزادی های اولیه، تضییقات زیاد و سیاست سرکوب و کشتار مخالفان از سوی رژیم، به شدت تضعیف شده و فاقد سازمان دهی موثری هستند. دوری و تا حدی بیگانگی اپوزیسیون آزادی خواه خارج از کشور از واقعیت های داخل کشور عامل دیگر آنست. اما اشکال اصلی به باور من در ذهنیات ما و ناشی از رسوبات فرهنگ سیاسی گذشته است.

بر خلاف میل ما، تا مدت ها صحنه نبرد برای آزادی در ایران، به طور عمده و عملی در اختیار نیرو های سیاسی درون کشور و به طریق اولی نیرو های سیاسی اسلامی آزادی خواه درون و پیرامون نظام خواهد بود. اما داور نهایی همین توده های میلیونی مردم به ویژه جوانان، دانشگاهیان، فرهنگیان و زنان است. در میان این توده چند میلیونی و از همین ۲۰ میلیون نفری که به محمد خاتمی رای داده اند، بی گمان میلیون ها نفر نیرو های بالقوه متعلق به اپوزیسیون لائیک و آزادی خواه پیگیر کشورند و در طیف سیاسی و بینشی ما قرار دارند منتها برای پیشبرد خواست های خود، به ویژه باز شدن فضای سیاسی و حکومت قانون و حقوق زنان در قالب و چهار چوب جمهوری اسلامی و امکانات موجود می رزمند. به ویژه آنکه به تنهایی قادر به تغییر اوضاع نیستند. اساساً چه اجباری به نبرد تن به تن هست؟ زیرا جامعه مدنی در ایران در شکل گیری و پویایی است و این پدیده به طور عمده، با مشارکت فعال و گسترده همین نیرو های اسلامی در حال تکوین است. در زمان شاه هم، به خاطر شرایط مشابه استبدادی و سرکوب دو نیرو سیاسی اصلی آن ایام: حزب توده ایران و جبهه ملی ایران، از بطن جامعه، نیرو های نوین و تازه نفسی پا به حیات گذاشتند و سرنوشت نهایی رژیم محمد رضا شاه را هم همان ها رقم زدند و دو نیروی سیاسی سنتی در حاشیه ماندند. لذا وظیفه ما در عین حفظ استقلال و هویت خود و حفظ فاصله، می باید جستجوی زبان مشترک و رابطه با این نیرو ها، با انگیزه شتاب بخشیدن به پیکار برای آزادی باشد که مدت هاست در درون جمهوری اسلامی آغاز شده اما به خاطر شکنندگی بودن آن احتیاج شدیدی به حمایت آزادی خواهان خارج کشور دارند. پدیده ای است که نیرو های اسلامی درک واحدی از مقوله آزادی، به ویژه آن گونه که ما می فهمیم، ندارند. خود محمد خاتمی در صحبت از آزادی، از نیرو های درون و بیرون نظام سخن می راند. پیکار نیرو های اسلامی برای آزادی هنوز عین پیکار ما نیست، اما در سمت و سوی آن و از جهاتی و شرط لازم و مقدماتی آنست. لذا درباره پدیده خاتمی و جایگاه و اهمیت رویداد انتخابات، بر بستر چنین برداشتی از تحولات سیاسی کشور، و چشم انداز آن می باید به داوری نشست و از برخورد اعتدالی و نسبی نگری خارج نشد.

## تناقض میان ولایت فقیه و انتخابات

نکته مهم دیگری که انتخابات ریاست جمهوری (و تا حدی انتخابات پنجمین دوره مجلس) به نمایش گذاشت، عبارت از تناقضی است که میان اصل ولایت مطلقه فقیه (نافی حق حاکمیت ملت)، با پذیرش انجام انتخابات (ابزار اعمال حاکمیت ملت) بروز

می کند. پراتیک هر چه سالم تر و واقعی تر امر انتخابات در نفس خود بیگانه با ولایت مطلقه فقیه و در تقابل آنست. این تناقض نهفته در قانون اساسی، حاصل گرایشات مختلف برآمده از انقلاب مردمی بهمین است. انقلابی که از عمده ترین خواست مردم، آزادی بود. جمهوری اسلامی با رفتارند ما به حیات گذاشت و از کشور های استثنایی منطقه است که به طور منظم انتخابات مجلس و ریاست جمهوری را برگزار کرده است. حتی ولی فقیه منتخب یک مجلس ویژه ای است که با رای مردم انتخاب می گردد.

گر چه گردانندگان رژیم با تمام ترند ها، از جمله از طریق شورای نگهبان و تحدید آزادی ها، کوشیده اند که نتایج این انتخابات در جهتی سوق داده شود که قدرت در دست گروه حاکم روحانیان باقی بماند، تا بحال نیز کاملاً موفق بوده اند. با این حال با اطمینان می توان گفت که رژیم جمهوری اسلامی با پذیرش اصل انتخابات ابزاری در دست مردم گذاشته است که عاقبت پایه های ولایت فقیه را ست خواهد کرد و زوال تدریجی آن را فراهم خواهد نمود. انتخابات ریاست جمهوری نطفه آن بود. اما رشد و انکشاف بعدی و فرجام این نبرد در گرو پیکار نیرو های سیاسی آزادی خواه و مردم ایرانست. در نهایت، همه چیز بسته به تناسب نیرو ها، آگاهی مردم و توان رزمی آن هاست. انتخاب کردن و انتخاب شدن حق هر ایرانی است. انتخابات و شرکت در آن مکتب مهم آموزش توده هاست. تحریم انتخابات تنها در شرایط کاملاً استثنایی توجیه پذیر است. آزادی خواهان می باید از هر امکان دمکراتیک برای شرکت در انتخابات و تبلیغ اندیشه های خود و باز کردن فضای سیاسی استفاده کنند. هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری نمونه قابل تاملی بدست می دهد. زیرا وقتی این امکان پیش می آید تا دست رد به سینه نامزد مطلوب و از پیش ساخته و پرداخته رژیم زد، چرا نشود در شرایط مساعد تر دیگری گام های اساسی تری برداشت؟ نقش نیرو های سیاسی آزادی خواه تقویت روحیه اعتماد به نفس میان مردم و امیدوار کردن آنها و تلاش در جهت ایجاد چنین شرایط مساعد تر است. فلسفه مشی سیاسی مسالمت آمیز در همینست.

## مضمون رای مردم و بُرد سیاسی آن

نکته قابل توجه و تامل دیگر، ارزیابی از مضمون و حد و حدود برد سیاسی رای ملت و عواملی است که چنین شرکت وسیع مردم و پیروزی چشمگیر محمد خاتمی را موجب گردید. تعمق در این امر و به ویژه برای ما طرفداران مشی سیاسی، حائز اهمیت است.

اولاً این ادعا که گویا در یک سو کل حاکمیت روحانی و رژیم و در سوی دیگر مردم ایران یکپارچه قرار داشتند و با رای خود کل نظام و ولایت فقیه را نفی کردند، با آنکه هسته جدی و استواری از حقیقت دارد، اما واقعیت نیست. مطلق کردن و بُعد بیش از حد دادن به این وجه از رویداد دوم خرداد، ممکن است به خوشبختی بینجامد. پیروزی بزرگ خاتمی در دور اول با ۷۰٪ در صد رای مردم، بدون جنبه بندی و رودروسی جناح ها و گرایش های روحانیان و نیرو های سیاسی درون حاکمیت، میسر نبود. بر خلاف دوره های گذشته، توافقی در بالای نظام در مورد نامزد مشترکی صورت نگرفت. افزون بر روحانیون مبارز که خود شبکه گسترده سراسری دارند، تنها یک رقم ۵۰۰ تن از علما و مدرس حوزه های علمیه و روحانیان منتقد و تعداد چشمگیری از آیات عظام از محمد خاتمی علناً به حمایت برخاستند. صف بندی ها در میان روحانیان حتی به مدرسین حوزه علمیه قم کشید و ائتشارگی ها علنی شد. در برخی از شهر ها، حتی روحانیت مبارز محل از محمد خاتمی حمایت کردند. مشارکت وسیع انجمن های اسلامی دانشجویان، معلمان و تشکل های بی شمار اسلامی دیگر در پشتیبانی از محمد خاتمی، بُعد بی سابقه ای به شرکت نیرو های اسلامی درون و پیرامون نظام داد. محمد خاتمی بر چنین بستری از نیرو های اسلامی و به برکت حمایت و حضور فعال و اقدامات تدارکاتی این نیرو ها بود که توانست به شهر ها و مناطق دور و نزدیک کشور مسافرت نماید و خود و برنامه اش را به مردم بشناساند. همین حمایت گسترده روحانیون و نیرو های اسلامی موجب گردید که گروه های افراطی حزب الهی جز دو سه جا، قادر به اخلال در مراسم سخنرانی ها و میتینگ های او نشوند.

با آنکه شواهد گویای آنست که نامزد مطلوب رهبر مذهبی - سیاسی نظام، همان ناطق نوری بود، با این حال آیت الله خاмене ای در شرایط صف بندی مهم روحانیان و احتمالاً نظر سنجی های پنهانی حاکمیت که خبر از شناس پیروزی خاتمی میدادند، نتوانست به طور علنی از او حمایت کند. خاмене ای تا پایان در موضع بی طرف ماند و در سخنرانی هایش بر آن تأکید نمود. (از جمله در دیدار با وزیر و معاونان، مسئولان عالی رتبه وزارت کشور و استانداران سراسر کشور در ۸ اسفند ۷۵). بدنبال آن روسای قوای مجریه و مقننه و قضائیه بر لزوم بی طرفی مسئولان اجرایی در برگزاری انتخابات تأکید نمودند. با آنکه اعمال نفوذ ها، دخالت ها، تهمت زنی ها و دروغ پردازی های بی شرمانه

از سوی جناح ناطق نوری تا پایان قطع نشد، اصلاً همه این اعلام مواضع رسمی و نیز شخصیت های مهمی از نیرو های اسلامی درون حاکمیت، جوی به وجود آورد که با نزدیک تر شدن انتخابات، اعتماد به نفس مردم تقویت گردید و ر جدان اجتماعی بیدار شد. مردم قاطعانه و امیدوار وارد میدان شدند و به نفع محمد خاتمی، که در مقطع انتخابات به مظهر خواست های مردم برای آزادی، تغییر اساسی اوضاع، بهبود زندگی مردم و وفات ملی مبدل شده بود، بیا خاستند و حماسه آفریدند.

قصد از یادآوری پیامد های جناح بندی روحانیان و ورود گسترده آنان به کارزار حمایت از محمد خاتمی، در جهت ارائه ارزیابی واقع بینانه تری از رویداد دوم خرداد است، تا دچار استنتاجات افراطی نشویم و تفاوت های کوچک و بزرگ را از نظر دور نداریم. اگر مهم ترین معیار را امر آزادی و معضل ولایت مطلقه فقیه قرار دهیم، ملاحظه خواهد شد که نه تنها نیرو های سیاسی اصلی حامیان محمد خاتمی بلکه بخشی از توده های میلیونی که به حمایت از او برخاستند، از آزادی و مقوله ولایت فقیه درک ما را نداشتند. این که برخی از مفسران اپوزیسیون، رای مردم در دوم خرداد را مساری با نفی کل نظام و ولایت فقیه ارزشیابی کردند تمام واقعیت را منعکس نمی سازد. میلیون ها نفر با انگیزه های مختلف و با تفاوت های زیاد در مواضع خود، به او رای دادند. در میان بیست میلیون نفری که به محمد خاتمی رای دادند، میلیون ها نفر را می توان سراغ گرفت که واقعا نیت شان آزادی و مردم سالاری و نفی نظام ولایت مطلقه فقیه بود. اما میلیون ها نفر دیگر، میان ناطق نوری: نماد واپسگرایی و فردی منفور که در انتخابات تهران بیش از ۱۲ درصد رای حائزین شرایط را به خود جلب نکرد، و محمد خاتمی: فردی خوش نام، فرهنگی، اهل تسامح و طرفدار آزادی، (در حد نیرو های درون نظام)، آخری را برگزیدند و به موضوع کلا به صورت یک انتخاب اصلاح در درون جمهوری اسلامی نگریستند. البته مضمون عمومی و مشترک رای طیف های مختلف، با همه تفاوت هایشان، بیان اعتراض و خشم عمومی از وضع موجود و سرخوردگی از حکومتگران و پژواک عزم راسخ آنها برای تغییرات اساسی و آزادی بود. انتخابات ریاست جمهوری در دوم خرداد اخطار خشم آلود شدید ملت ایران به زمامداران جمهوری اسلامی و شاید آخرین آن بود. زیرا اگر به خواست های مردم توجه نشود و اقدامات عملی و جدی صورت نپذیرد و محمد خاتمی نتواند و یا نخواهد به وعده های خود در برنامه انتخاباتی و سخنرانی هایش جامه عمل بپوشاند معلوم نیست همواره عکس العمل مردم پس از حماسه دوم خرداد به همان صورت باشد. متاسفانه به خاطر نبود نظر سنجی های معتبر نمی توان میزان گرایش های مختلف را تخمین زد. اما طیف بندی بالا پژواک ترکیب سیاسی و جامعه شناختی مردم ایران و نیرو های سیاسی حاضر و فعال در صحنه پیکار است. لذا تعمیم نقش و موضع طیف لائیک شرکت کننده در انتخابات به همه رای دهندگان گمراه کننده و توهم آمیز است و می تواند اپوزیسیون آزادی خواه را به تدوین استراتژی ماجراجویانه آبی سوق دهد. بنظر من اهمیت موضوع درست در اینست که در حرکت تاریخی دوم خرداد نیرو ها و سازمان های سیاسی اسلامی به این پیکار برای آزادی و مردم سالاری (با همه محدودیت های آن) گرویدند. محمد خاتمی و نیرو های اصلی حامی او نیز در همین طیف قرار دارند و شانس پیروزی و ضامن دوام حرکت دوم خرداد و حتی امکان تعمیم آن نیز در همینست. محمد خاتمی با تاکید بر حاکمیت ملت و اعلام این که دولت او در برابر ملت مسئول و جوابگوست، زاویه مهمی با ولایت مطلقه فقیه باز کرده است. اما با این حال خود را در برابر قانون اساسی و مبانی جمهوری اسلامی که بر ولایت مطلقه فقیه استوار است، متعهد می داند. روی کار آمدن محمد خاتمی رویدادی بس مهم اما هنوز تحولی در چارچوب رژیم و نظام جمهوری اسلامی است. اپوزیسیون آزادی خواه اگر به این جنبه ها توجه لازم نکند و فاصله را نگه ندارد و پیکار برای آزادی را تا تعمیم آن به دگراندیشان ادامه نهد، خطر آن می رود اصالت و هویت مستقل و مترقی خود را از دست بدهد.

### حتی به مقوله ولایت فقیه باید با نسبیت نگریست

تامل در روند انتخابات ریاست جمهوری و چگونگی گردش رویداد ها، ما را به استنتاج مهم دیگری هدایت می کند: حتی می باید به مقوله ولایت مطلقه فقیه با نسبیت برخورد کرد و از مطلق گرایی پرهیز نمود. تحمیل محمد خاتمی به رژیم و ولی فقیه، که حاصل تشدید اختلاف و صف بندی در میان روحانیان و نیرو های اسلامی و به میمنت عزم و اراده توده های میلیونی مردم صورت گرفت، نشان داد که می توان در شرایط سازگار، حتی با وجود ولی فقیه در مسند قدرت، گام مهمی در جهت باز شدن فضای سیاسی و آزادی برداشت. پیروزی موضعی مردم در مقطع دوم خرداد ثابت می کند که همه چیز در گرو تناسب نیرو ها و بسته به شدت و ضعف حضور مردم در صحنه سیاسی و رسوخ اندیشه آزادی خواهی در میان آن هاست. عنایت به این جنبه از تجربه انتخابات اخیر، به ویژه برای صاحب نظرانی ضروری تر است که همه چیز را موقوف به از

میان رفتن ولایت مطلقه فقیه می کنند و آن را سد راه هرگونه تغییر و تحول جامعه سیاسی ایران می دانند. منظور من کم اهمیت جلوه دادن معضل ولایت مطلقه فقیه و ذاتا نافی حاکمیت ملت است، نمی باشد. هیچ کس تردیدی ندارد که آزادی واقعی و مسر سالاری با اصل ولایت فقیه نمی خواند و در تناقض است. قصد من دعوت به تعمق دریا نتایج انتخابات و امکان عملی بودن رویدادی می باشد که تا این اواخر ناشدنی می نمود لذا دلیلی ندارد که در آینده و در شرایط مساعد تر، نتوان گام های اساسی تری در آزادی و مردم سالاری برداشت. وظیفه اپوزیسیون آزادی خواه تلاش برای فراهم آوردن چنین شرایط مساعد تر است.

### چشم انداز روی کار آمدن خاتمی چیست؟

در حال حاضر که هنوز دولت او تشکیل نشده و رسماً آغاز به کار نکرده است، اظهار نظر قطعی در این باره زودرس است. زیرا سرنوشت آن به عوامل متعدد بستگی دارد. به گمان اگر محمد خاتمی بتواند با برخورداری از حمایت مردمی برنامه انتخاباتی خود، پیاده کند و لا اقل حکومت قانون را برقرار سازد، به فعالیت غیرقانونی گروه های شبه فاشیستی حزب ا الله پایان دهد، حقوق ملت، مندرج در قانون اساسی، از جمله آزادی مطبوعات و احزاب سیاسی و تشکل های صنفی و فرهنگی را مجاز کند و به سانسو مطبوعات و کتاب پایان دهد، به جامعه مدنی هویت ببخشد، کار بزرگی انجام داده است. بنظر من، اپوزیسیون آزادی خواه می باید از هر اقدام محمد خاتمی در این زمینه هر چه حمایت کند و مردم را برای حضور در صحنه و مبارزه برای تحقق برنامه انتخاباتی او تشویق نماید. اپوزیسیون آزادی خواه اضافه بر آن می باید در جهت تعمیم آزادی های بدست آمده به نیرو های دگر اندیش خارج از مدار حاکمیت، لغو سانسور و حضور با تامین شرایط فعالیت قانونی خود تلاش نماید. سیاست بالا باید تمام با واقع بینی از پرهیز از زیاده خواهی و در عین حال توهم آفرین نباشد... زیرا همان گونه که در اعلامیه چهارم خرداد ماه شورای مرکزی تاکید شده است: انتخاب محمد خاتمی به ریاست جمهوری پایان کار نیست. ساختار جمهوری اسلامی در کلیت خود دست نخورده باقی است. خاتمی برنامه خود را بر بستر همین جمهوری اسلامی، با عوامل بازدارنده متعددی، نظیر ولی فقیه، مجلس شورای اسلامی، شورای نگهبان، شورای تشخیص مصلحت نظام و نیرو های فشار متعدد حزب الهی باید عملی سازد. از هم اکنون کارشکنی ها آغاز شده است. سخنرانی آیت ا الله جنتی رهبر روحانی گروه های شبه فاشیستی انصار حزب ا الله و لحن مطبوعات جناح رسالتی ها آغاز شده است.

همان گونه که قبلاً خاطر نشان شد، روی کار آمدن حجت الاسلام محمد خاتمی رویدادی مهم از درون نظام اسلامی است. خود او و نیرو های اصلی حامی او متعهد به قانون اساسی و ولایت فقیه اند. این پیوند ها، بی گمان میدان عمل او را محدود خواهد کرد. شانس پیروزی و برگ برنده او همان در صد بالای رای ایست که مردم به او هدیه کرده اند. اما تا کجا محمد خاتمی به این نیرو اتکا خواهد کرد و به کار خواهد گرفت، معلوم نیست. این را زمان نشان خواهد داد. بهمین جهت نقش نیرو ها و تجمعات آزادی خواه اسلامی که در حال حاضر به صورت گرایش ها، انجمن های اسلامی، کارگزاران سازندگی و نظایر آن فعالیت می کنند و در کارزار انتخاباتی نقش مهمی ایفا کردند، پر اهمیت است. بازسازی آن ها به صورت احزاب سیاسی با برنامه روشن و پیدایش مطبوعات سیاسی روزانه غیر دولتی و به ویژه ایجاد تشکل های مستقل کارگری و صنفی، اولین قدم اساسی در دادن هویت به جامعه مدنی و پویا کردن آنست. همزمان با آن، تجدید فعالیت علنی و آزاد احزاب سیاسی شناخته شده پر سابقه تعیین کننده است. ملاحظه می شود که انتخاب محمد خاتمی پایان کار نیست. بلکه گامی بسیار مهم و سرآغاز دوران و شرایط جدید و نسبتاً مساعدی برای پیکار مردم برای آزادی و مردم سالاری است. بکوشیم در این نبرد سرنوشت ساز نقش شایسته و پیشاهنگی داشته باشیم.

اپوزیسیون آزادی خواه برای ایفای چنین نقشی و مشارکت فعال در تحولات آتی کشور و سیاست گذاری شایسته، نیازمند ارزیابی عینی و واقعی از رویداد دوم خرداد است. این کار وقتی به درستی صورت خواهد گرفت که ما درک صحیحی از استراتژی پیکار سیاسی مسالمت آمیز برای آزادی و مردم سالاری داشته باشیم. به باور من اشکال اصلی مولفه های سیاسی معتقد به این مشی در این است که ما آن را به طور کلی پذیرفته ایم اما درباره قانونمندی های این مشی و راه و روش عملی متناسب با آن، به اندازه کافی تامل نکرده ایم و تا به آخر نرفته ایم. لذا بازنگری به ابعاد و برد سیاسی مشی مسالمت آمیز، مبرم ترین وظیفه ما و شرط لازم برای هرگونه سیاست گذاری آتی است.

# انتخابات غیر منتظره: درس ها، دآوری ها، انتظارات

## بیژن برهمندی

نویسندگان مقاله مزبور با تشریح دیدگاههای «تیمور کوران»، توضیح میدهند که ملاک هر فرد برای پیوستن به چرخه مخالفان وجود در صدی از مشارکت عمومی در اعتراضات است. طبیعی است که این در صد در مورد افراد مختلف، بسته به اینکه گستاخ یا محافظه کار باشند متفاوت است. این در صد را اصطلاحاً «مرز اقدام» می گویند. بر اساس تئوری «دروغ نمائی باور ها» ساختار مرز اقدام افراد یک جامعه عاملی تعیین کننده در بروز ناگهانی و غیر منتظره اعتراضات گسترده سیاسی است. پیداست که در جوامع بسته که در آنها مخالفت پنهان با حکومت شدید است، تعادل اجتماعی و ثبات سیاسی بسیار شکننده خواهد بود و هر آن ممکن است که جامعه دچار دگرگونی شود. در این جوامع پنهان کردن اطلاعات مربوط به نا رضایتی عمومی - و نیز تبلیغ سرسام آور رضایت مردم از اوضاع - به این دلیل انجام میگیرد که آگاهی مردم از ناخشنودی دیگران باعث رسیدن آنها به «مرز اقدام» نگردد و به ثبات سیاسی آسیب نرسد. (۳)

به اعتقاد من حوادثی که در ایران اتفاق افتاد و باعث شد که ناگهان ۱۳ میلیون نفر بیش از تعداد شرکت کنندگان انتخابات ریاست جمهوری قبلی، پا به عرصه انتخابات بگذارند، رسیدن به آن «مرز اقدام» است که در جوامع مورد اشاره قبلی نیز بهمین اندازه «غیر منتظره» رخ داد. آیا نمی توان حوادث مشهد، قزوین و اسلام شهر را نیز با همین تئوری بخوبی توضیح داد؟

نکته پر اهمیت در شناخت ویژگی های این نوع جنبش ها، توجه به این نکته است که عمق و گستردگی این ناخشنودی ها، ارتباطی منطقی با شناخت اثباتی مردم درباره جایگزین احتمالی ندارد.

همه ما بخاطر داریم که در چند سال گذشته یکی از دلنگرانی های جدی جامعه روشنفکران ایران و نیز اپوزیسیون تبعیدی رژیم، بی تفاوتی مردم نسبت به مسائل اجتماعی، رواج گسترده سیاست زدگی بویژه در میان جوانان، بی علاقهگی مفرط نسبت به مطالعه و مسائل فرهنگی بود.

برای مثال، در سال ۷۴ نشریه آدینه نتایج یک نظر سنجی را که در میان دانشجویان دانشگاه شهید بهشتی انجام گرفته بود منتشر کرد. نشریه مزبور که تیر این نظر سنجی را «با این آمار سقوط حتمی است» گذاشته بود، با ارائه آماری تکان دهنده، نشان داد که در جامعه مورد بررسی ۴۶ درصد از مجموع افراد به جز کتاب درسی هیچ کتابی نمی خوانند. تنها ۱۵ درصد آنها روزنامه می خوانند. بیشترین زمان مطالعه در میان آنها ۵ دقیقه در روز است. ۸۴ درصد هیچ هفته نامه ای نمی خوانند و محبوب ترین نشریه بین آن ۱۵ درصدی که روزنامه می خواند، نشریه «همشهری» است که به نوبت یک نشریه غیر سیاسی مورد توجه قرار گرفته است. در همان سال نشریه «عصر ما» نتایج سه پژوهش را که در میان جوانان دانشجو انجام گرفته بود، منتشر کرد که بر طبق آن ۵۲ درصد از جامعه مورد بررسی احساس پوچی و بسی هویتی می کنند. ۶۰ درصد ایده آل خود را ثروتمند شدن دانسته اند و سرانجام ۶۵ درصد از آنها گفته اند که مسائل سیاسی روز را دنبال نمی کنند. توجه کنید که این بررسی ها در میان دانشجویان، یعنی آگاه ترین اقشار جامعه انجام گرفته و بر اساس آن باید نسبت به دیگر اقشار اجتماعی داوری کرد.

با توجه به چنین زمینه هایی است که باید حوادث انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری را مورد بررسی قرار داد. اولین خصوصیت این انتخابات آن بود که برای اولین بار جناح های مختلف رژیم نتوانستند بر سر کاندیدای واحدی به توافق برسند. شکاف میان آنها جدی شده بود و در نتیجه مبارزه ای واقعی میان شان درگیر شد. جالب است که مردم تا مدت ها با ناباوری به این درگیری می نگریستند و آنرا همچون گذشته جنگ زرگری می

این روز ها که شور و هیجان انتخابات فروکش کرده است، شاید بتوان با خونسردی و دقت بیشتری به این حادثه نگریست و جوانب مختلف آنرا مورد بررسی قرار داد. گرچه بازیگران این واقعه پر اهمیت، نه اپوزیسیون، بلکه مردمی بودند که بطور غیر متشکل و خودانگیخته بمیدان آمدند و شگفتی آفریدند، با اینحال از آنجا که این واقعه خود موضوع سیاست است، ضروری است که نیرو های اپوزیسیون، فارغ از احساسات، و بویژه با فاصله گرفتن از پیشداوری های ناشی از اندیشه سیاسی خود، این حادثه، علل پیدایی آن، دستاورد ها و نتایج احتمالی آنرا با دقت ارزیابی کنند.

بنظر می رسد که مهمترین ویژگی این انتخابات را باید «غیر منتظره» بودن واکنش مردم در قبال آن نامید. این واژه ای بود که همه ناظران سیاسی، روزنامه نگاران، مخالفان و طرفداران طرف برنده و حتی مردمی که خود این واقعه را آفریده بودند، در توصیف آن بکار بردند. در این میان تسویه حسابهایی هم البته صورت گرفت. کسانی سازمان های سیاسی را به ذهنی بودن و بی اطلاعی از نظرات مردم متهم کردند و شگفت این که در درون سازمانها نیز کسانی رفقا یا رقبای خود را به همین «اتهام» آراستند.

اما واقعیت این است که در یک نظام بسته و غیر دموکراتیک، از آنجا که اکثریت خاموش، کمترین امکانی برای تشریح نظرات خود ندارند و بویژه نظرسنجی - بمثابة یک مکانیزم موثر از آگاهی مردم - در این جوامع و عمدتاً بدلیل سیاسی، ناممکن و یا بسیار محدود و نا کافی است، شگفتی آفریدن واکنش مردم در بزنگاههای تاریخی را شاید بتوان یک پدیده «قانونمند» محسوب کرد.

حوادثی که در کشور های اروپای شرقی گذشت و ناگهانی بودن ابراز ناراضی اکثریت مردم این کشور ها که در فاصله کوتاهی تمام عرصه های حیات سیاسی آنان را در پرتو خود به لرزه انداخت، این سؤال اساسی را در مقابل تئوریسین های جامعه شناس قرار داد که «غیر منتظره» بودن این ابراز ناراضی عمومی را چگونه باید توضیح داد. جالب است بدانیم که حدود یک سال پیش از این انتخابات شگفت انگیز در کشور مان، دو تن از پژوهشگران «موسسه عالی پژوهش در برنامه ریزی و توسعه» (۱) طی مقاله ای ضمن معرفی یک تئوری جدید جامعه شناسی، که بر تحقیقات جامعه شناسان درباره علل فروپاشی ناگهانی کشور های سوسیالیستی سابق متکی است، به معرفی کتابی پرداختند که بوسیله یک نظریه پرداز معتبر علوم اجتماعی بنام Timur Kuran نگاشته شده و «پیامد های اجتماعی دروغ نمایی باور ها» نام دارد. (۲)

نویسندگان این مقاله تشریح می کنند که چگونه در نظام های بسته، ابراز موافقت و حمایت از ایدئولوژی رسمی دولت امتیازات اقتصادی و اجتماعی دارد، حال آنکه مخالفت با آن به تحمل مجازات های مختلف و یا لغو امتیازات اجتماعی می انجامد. در چنین جوامعی افراد با مقایسه سود و زیان دو رفتار مختلف، تصمیم میگیرند که به یکی از آن دو عمل کنند. در چنین جوامعی اکثریت بزرگی از مردم یا به قصد کسب سود و یا دفع خطر، خود را معتقد به باور هایی نشان میدهند که امنیت و پیشرفت اجتماعی آنها را تضمین کند. طبیعی است که تصمیم افراد در انتخاب یکی از این دو رفتار به خصوصیات شخصی و تفاوت آنها در میزان برخورداری از امکانات اجتماعی و اقتصادی مربوط میشود. با اینحال علاوه بر دو عامل فوق رفتار های دیگران نیز در انتخاب فرد تاثیر گذار است. بعبارت دیگر هر کس میدانند که سود و زبانی که از ابراز مخالفت با حکومت می برد، بستگی به تعداد کسانی دارد که بطور همزمان دست به این کار میزنند. هر قدر تعداد معترضان بیشتر باشد، انگیزه فرد نیز برای پیوستن به صفوف مخالفان بیشتر خواهد شد، زیرا احتمال به ثمر رسیدن اعتراض بیشتر خواهد شد.



پنداشتند. به اعتقاد من، نه پلاتفرم سیاسی خاتمی که سببیت و زخم خوردگی جناح حاکم، بهم ریختن برنامه های انتخاباتی رقیب، نقش رادیو - تلویزیون و عریبه جویی های حزب الله علیه خاتمی، نقش براتب مهم تری در خارج ساختن مردم از بی تفاوتی ایفا کردند. به این ترتیب این «انتخاب» مردم نبود که اهمیت داشت. برای رای دادن به خاتمی، وقتی در مقابلش رهبر حزب الهی هسا عریبه کش و نیز وزیر سابق وزارت رعب انگیز اطلاعات قرار گرفته اند، هوشمندی زیادی لازم نیست. رقیب این دو، هر که بود، اگر پرونده سیاه آنان را نداشت و بویژه روشی متین و موثر پیشه میکرد و سیاست را با عریبه کشی و خط و نشان کشیدن علیه این و آن یکی نمی گرفت، می توانست جاذبه زیادی میان مردم ایجاد کند.

با اینحال این حادثه در کشور ما تاریخی است، چرا که خاتمی شاید تنها کسی از میان دولتمردان باشد که همزمان می توانست مورد اعتماد و حمایت دو جناح نیرومند رژیم قرار گیرد و در عین حال، گذشته ای نسبتاً منزله داشته و بویژه با مساجرای استعفا و گوشه گیری اش خوشنام باقی مانده باشد. به این ترتیب هوشمندی مردم، نه انتخاب کاندیدایی است که آشکارا از رقبایش فاصله و تفاوت دارد، بلکه وارد شدن غیر منتظره در میدانی است که مرتجعین اصلاً آمادگی مقابله با آن را تدارک ندیده بودند.

این پیروزی مردم و شکست نقشه های ارتجاع نمی تواند خوشحال کننده نباشد. اما اینک با فاصله گرفتن از حادثه، مرز های آنرا باید شناخت.

مردم باید این نکته پیچیده و متناقض را درک کنند که از یک تبرد واقعی انتخاباتی، پیروزی بیرون آمده اند، بدون اینکه شانس و فرصت آنرا داشته باشند که برنامه های مختلف انتخاباتی نیرو های مخالف رژیم را مطالعه کنند، درباره آنها بحث کنند، انتقاد رقبای را نسبت به یکدیگر بشنوند و آنگاه بهترین آنها را آنگونه که تشخیص میدهند برگزینند.

مردم باید بدانند که آزادانه رای داده اند اما آزادانه انتخاب نکرده اند. اپوزیسیون اینک به شکرانه شانس بزرگ آشتی کردن مردم با سیاست، میدان وسیعی از مبارزه در پیش رو دارد.

دو دستاورد بزرگ پیروزی مردم برای اپوزیسیون، یکی اینست که حالا با بیرون آمدن مردم از لاک بی تفاوتی، گوش های شنوای فرارانی برای آشنایی با گرایش های مختلف سیاسی بوجود آمده است و دیگر اینکه، پیروزی در یک مبارزه متمدانه مسالمت آمیز، بی دخالت سنگ و سپر و حبس و تبعید، دستاوردی است که مزه شیرین آن برای مردم، بزودی فراهمی شدنی نیست.

## اپوزیسیون چه باید میکرد؟

پس از آنکه شورای مرتجع نگهبان بیش از دروست کاندیدای ریاست جمهوری را به بهانه «فقد صلاحیت» از دور خارج کرد در میان اپوزیسیون دمکرات معتقد به پیکار مسالمت آمیز، این بحث بوجود آمد که چه تاکتیکی باید در مقابل انتخابات اتخاذ کرد. گر چه تمام نیرو های اپوزیسیون در عمل انتخابات را تحریم کرده و یا مردم را به دادن رای سفید دعوت کردند، با اینحال در میان آنها وحدت نظر وجود نداشت و نیرو هایی بر ضرورت شرکت در انتخابات پای می فشرده.

از آنجا که کسی شرکت بی سابقه مردم را در انتخابات پیش بینی نمی کرد، بنظر میرسد که این حادثه موضع طرفداران شرکت در انتخابات را تقویت کرده است و اینک اینجا و آنجا، استدلال هایی در دفاع از این خط مشی و یا بهره گیری از این استدلال که مردم چنین و چنان کرده اند دیده یا شنیده میشود.

پیش از پرداختن به این استدلال ها باید یادآوری کرد که موضع اپوزیسیون در اتخاذ سیاست تحریم یا توصیه به دادن رای سفید، نه متکی بر پیش بینی حوادث، که برخاسته از شرایط معینی بود که انتخابات در آن انجام گرفت. در یک رژیم دیکتاتوری که هیچ کلام از نیرو های اپوزیسیون حق اظهار نظر، داشتن احزاب سیاسی، نشریه آزاد و غیره ندارند و مردم از داوری نسبت به آنها محرومند، از این «طبیعی» تر و «منطقی» تر نمی شود که اپوزیسیون چنین انتخاباتی را تحریم کند.

همه می دانند که حتی اپوزیسیون داخل کشور نیز که خود را ملزم به قانون اساسی کرده بود با سببیت از شرکت در انتخابات محروم شد و آنان نیز بدرستی مردم را به دادن رای سفید دعوت کردند.

با اینحال باید اعتراف کرد که انتخابات اخیر پیچیدگی ها و تناقضاتی را با خود حمل میکرد که بدون دقت در آنها تشخیص واکنش مناسب، به سادگی میسر نیست. یکی از استدلال هایی که بویژه پس از انتخابات از سوی هواداران شرکت در آن مطرح میشود، رابطه میان تحریم و بی توجهی مردم به آن است. از این رابطه چنین نتیجه گیری

میشود که گویا مردم «آگاهانه» عمل کردند و اپوزیسیون با اتخاذ تاکتیک غلط سرگردان شد.

پیش از هر چیز باید یادآوری کرد که نیرو های اپوزیسیون، پس از ۱۷ سال سرکشی و حشیا، اختناق، زندان و تبعید، هیچکدام این امکان را نیافته اند که پایگاه توده وسیعی بیابند. هواداران گرایش های مختلف سیاسی در جامعه ایران بخش های پیشرو روشنفکر جامعه هستند که آتمه با سختی بسیار ارتباط معنوی خود را با این گرایش حفظ کرده اند. گر چه می توان اعتراف کرد که در دهها انتخابات قبلی، پدیده سیاه زدگی مردم، بی تفاوتی شان نسبت به مسائل اجتماعی، بی علاقگی شان نسبت به مسائل سیاسی و حتی فرهنگی، این فرصت را بدست اپوزیسیون می داد که کساد بازار انتخابات را به حساب تحریم خود شان بگذارند. اما هم رژیم و هم اپوزیسیون می دانستند که دهها سال خشونت و وحشیگری مردم را از هر چه سیاست است بیزار کرد است.

بنابراین استدلال سخیفی است اگر حوادث اخیر را بحساب بی توجهی مردم در سازمانهای سیاسی و «آگاهی» آنها و «نادانی» اپوزیسیون قلمداد کنیم. میلیون ها نفر برای نجات خود از فاجعه ای که انتظارشان را میکشید، بیدمان آمده اند و با رای خب جلوی این فاجعه را گرفته اند. آنها نه فرصتی برای داوری نسبت به پلاتفرم های مختلف داشتند و نه منطق اپوزیسیون برای تحریم به کار شان می آمد. آنها درست عمل کردند همانگونه که اپوزیسیون درست عمل کرد. برای مردم این یک فرصت اضطراری استثنایی برای «نه» گفتن به کاندیدای ولایت فقیه و به سیاست های بنیادگرا بود. با حالیکه برای اپوزیسیون این انتخابات نیز مانند بقیه انتخابات جمهوری اسلامی غیر دمکراتیک، غیر قابل قبول و بهمین دلیل شایسته تحریم محسوب میشد.

برای مردم اتخاذ سیاست «سنگ مفت و گنجشک مفت» یک فرصت تاریخی بود که می توانست استراتژی کسب قدرت انحصاری قشرون را با شکست مواجه کند، که کر در واقع مرز های پیروزی مردم میزان شکستی است که به دشمن وارد کرده اند و نه بیشتر. اگر اپوزیسیون هم به این حرکت می پیوست، آنگاه جواب و مسئولیت تمام مخاطران یک آینده کاملاً نامفهوم را هم باید بدوش میکشید، در حالیکه عملاً هیچ نقشی در آنیک نمی تواند بازی کند.

در جوامع دمکراتیک وقتی نیرو های سیاسی درباره یک کاندیدا توافق می کنند و بهار او رای می دهند فردا اگر به تعهداتش عمل نکند، آنها قادرند مکانیزم ها و اعدایه فشار خود را بکار گیرند و مثلاً در مجلسی وی را از اکثریت بیاندازند، یا با برپایی تظاهرات، مردم را به اعتراض و در نتیجه به تصحیح روش کاندیدای مشترک وادار سازند. چگونه می توان در زندان و تبعید، چنین مسئولیتی را بدوش گرفت و به کاندیدایی را ضایع داد که به هیچ کس جواب گو نیست؟

به اعتقاد من حتی اگر سازمانهای سیاسی حضور گسترده مردم را هم در انتخابات اخیر می توانستند پیش بینی کنند، نمی بایست در سیاست خود تجدید نظر کنند. البته می شد در نحوه تبلیغات و بردن شعار های درست میان مردم نقش موثر تری ایفا کرد. امتیازات یک سازمان سیاسی یک موسسه تبلیغاتی نیست که با نظر سنجی و پیش بینی را اکثریت مردم شعار هایش را تنظیم کند. یک سازمان سیاسی باید بتواند، پس از اینکه هیچانها فرونشست و آب ها از آسیب افتاد، از دلایل حمایتش از کاندیدای مورد نظر دفاع کند. این در شرایطی که سازمانهای سیاسی حق حیات ندارند موضعی نیست که قابل دفاع باشد.

## مشی سیاست مسالمت آمیز به چه کار می آید؟

شاید مهمترین بخش از استدلال طرفداران شرکت در انتخابات را بتوان پافشاری شایع بر مشی مسالمت آمیز و الزامات آن محسوب کرد. آنها بدرستی خاطر نشان می کنند که در یک نظام سیاسی تمامیت گرا، چنین معجزه ای رخ نخواهد داد که رهبران خودکام امروز ناگهان بر سر عقل بیایند و حقانیت و مشروعیت خود را در مقابل اپوزیسیون در یک نظر سنجی همگانی به داوری مردم واگذارند، بنابراین چنین رژیمی را باید سرنگون کرد و به صورت اعتقاد به پیکار سیاسی مسالمت آمیز بر منازعات درونی آن اثر گذاشت و به همین این ترتیب امکان عقب نشینی گام به گام آنرا فراهم نمود.

اگر این استدلال را «نامشروط» فرض کنیم می توانیم در نظر بگیریم که مثلاً در جم انتخابات اخیر، شورای نگهبان توانایی آنرا می داشت که خاتمی را هم سلب صلاحیت بدارد. در چنین صورتی آرایش نیرو های سیاسی به شکلی درمی آمد که در مقابل ناطق نوری، ری شهری به رقیب اصلی تبدیل میشد. درباره خطرات پیروزی ناطق نوری و عواقب ناگوار آن برای کشور دیگر نکته ای نیست که ناگفته مانده باشد. حالا در مقابل از رقیبی را فرض می کنیم که مهمترین شعار خود را مبارزه با انحصار طلبی قرار داده بود.



علاوه بر اینها قابل پیش بینی است که وقتی خاتمی نوید حکومت قانون را میدهد، گر چه هدفش مقابله با خودسری دار و دسته های مافیایی حزب الله است، اما در عین حال یاد مان نرود که اجرای قانون از جمله معنی اجرای قانون مجازات های اسلامی هم هست که همین سال گذشته در مجلس تصویب رسید. آری در کشور نگون بخت ما به نام قانون می توان زنان و مردان را سنگسار کرد، دست ها را برید، قاتل یک زن را از مجازات مصون نگه داشت و با پنجاه راس شتر «عدالت» را اجرا نمود و صد ها نمونه شرم آور دیگر...

**یک سازمان سیاسی یک موسسه تبلیغاتی نیست که با نظر سنجی و پیش بینی واکنش مردم شعار هایش را تنظیم کند. یک سازمان سیاسی باید بتواند، پس از اینکه هیجانها فرونشست و آب ها از آسیب افتاد، از دلایل حمایتش از کاندیدای مورد نظر دفاع کند و این در شرایطی که سازمانهای سیاسی حق حیات ندارند وضعی نیست که قابل دفاع باشد.**

فورا اضافه کنم که در تناسب معینی از نیرو ها، می توان بر همه این آثار و علائم قرون وسطایی فائق آمد و گام به گام مرتجعین را به عقب نشینی داد. بیست میلیون رای قدرت عظیمی است که اگر درست بکار گرفته شود تخریب این بنای فرسوده و پوشالی امکان پذیر است.

اما برآستی آقای خاتمی با کدام یک از این جلوه های حکومت اسلامی مخالف است؟ حالا همه می گویند که او برای شرکت در انتخابات و بدست آوردن پست ریاست جمهوری نمیتواند همه نیات واقعی خود را بر زبان آورد. در نتیجه همه مخالفین مجبورند از ظن خود باز او شوند. این واضح است که نامبرده با روایت بنیادگرایانه اسلامی موافق نیست و مبارزه انتخاباتی اش نیز با هواداران همین تفکر انجام گرفت. اما خود می گوید طراحی سیاست ها و برنامه هایش باید «بر اساس هدف ها و روح اسلام و عدم مغایرت آنها با موازین شرع مقدس» انجام گیرد و درست به همین دلیل هم دولت خود را «نیازمند هدایت و روشنگری حوزه های علمیه و عالمان ژرف اندیش» قلمداد میکند.

آیا یک سازمان سیاسی متعدد و دمکرات می تواند بدون شناخت واقعی بار ها و اعتقادات کسی به قمار حمایت یا دفاع از نامبرده دست یازد؟ این روانشناسی محتاطانه - و تا حدودی بدبینانه - تنها به نگارنده این سطور محدود نیست. جالب است که حتی اپوزیسیون قانونی داخل کشور نیز که از نزدیک شاهد بسیج مردم و شور و هیجان آنها برای دفاع از خاتمی بودند، با اتکالی به پرنسیپ های خود - و بدون شک با طرح همین سئوالات - از دادن رای به خاتمی خود داری کردند و از مردم خواستند که رای سفید بدهند. حتی دکتر پیمان هم که تنها کسی است که در اعتراض به رد صلاحیت خود پیشنهاد رای سفید نکرد، حاضر نشد که مسئولیت حمایت از خاتمی را با پیشنهاد صریح رای دادن به نامبرده بپذیرد. وی تنها از مردم خواست که شام کوشش خود را بکار بندند تا نماینده جناح ارتجاعی پیروز نگرند.

آقای خاتمی و ۲۹ میلیون نفری که به وی رای داده اند، باید بدانند که یک سازمان سیاسی که دلش برای سرنوشت این کشور می طپد و آرزوی جز سربلندی و نیکیبختی ایران ندارد، در عین حال سالهای تلخ و سیاهی را گذرانده است و قربانیهای فراوانی بکام همین نظام خودکامه ریخته است. در ۱۸ سال گذشته، بسیاری از دولتمردان از آزادی صحبت کرده اند و آدم کشته اند، از حرمت انسانی گفته اند و مردم را در خیابان ها به شلاق کشیده اند، از قانون صحبت کرده اند و کتابخانه آتش زدند و از رفتن اسلامی نام برده اند و سنگسار کرده اند.

به اعتقاد من، مار گزیده ای که پس از ۱۸ سال خودکامگی و ریا و تزویر، هنوز هم از ریمان سیاه و سفید ترسد، اگر دیوانه نباشد، ماجراجویی است که قابل اعتماد نیست!

۱ - دکتر نادر حبیبی و پویان مشایخ آهنگرانی  
 2. Private Truths and Public Lies: "The social consequences of Preference Falsification", Harvard university Press' 1995.  
 ۳ - این مقاله در شماره سیزدهم نشریه پیام امروز، شهریور ۷۵ به چاپ رسیده است.

سرموده علاوه بر آن در مرامنامه جمعیت دفاع از ارزش ها... «فعالیت سیاسی مشروع و لئونی» را هم حق همه افراد جامعه میشناسد و «وفاداری به نظام و قانون اساسی و گویا به ولایت فقیه» را هم تنها شرط فعالیت «هر گرایش سیاسی» اعلام میکند. وی در حصار طلبی «بعضی از جناح ها» را آفتی قلمداد میکند که آینده کشور را به مخاطره درآورد انداخت و قول می دهد که با «ایجاد تشکل های سالم سیاسی» از انحصار قدرت جلوگیری کند.

آیا پیروزی وی بر ناطق نوری شکست انحصار طلبان و عقب نشینی هر چند کوچک در مداران قناره بند رژیم نمی توانست باشد؟

از آنجا که اطمینان دارم در میان طرفداران شرکت در انتخابات هیچ کس از موضع بی دانی به ری شهری دفاع نمی کند، می توانم نتیجه بگیرم که وفاداری به اصل پیکار سیاسی مسالمت آمیز به تنهایی نمی تواند توجیه کننده شرکت در انتخابات باشد.

گر چه می توان گفت که پیروزی خاتمی شکست مهمی را به دار و دسته مافیایی ناطق نوری تحمیل کرد و پیروزی احتمالی ری شهری، عقب نشینی کم اهمیت تری می بود، اما هر دو عقب نشینی بودند و شکست یک سناریوی سیاه بحساب می آمدند. با قبححال دفاع از مورد اول و اجتناب از مورد دوم نشان می دهد که در عین حال هواداران ملوک مورد بحث نمی خواهند به اتکالی هدف اعلام شده - یعنی عقب نشینی گام به گام مستبدان - از هر «وسیله ای» سود جویند.

چه محاسباتی می تواند «وسیله» تاثیر گذاری بر روند تحولات گام به گام را موجه و با غیر موجه ارزیابی کند؟

یکی از شاخص های این محاسبه، بویژه زمانی که اپوزیسیون بخواهد با حمایت علنی از شخصیت یا جناحی از رژیم، بر روند تحولات گام به گام تاثیر بگذارد، شناخت بار ها، کسب نظر، ابزار ها و اخلاقی است که شخصیت یا جناح مورد نظر به آن پایبندند...

هیچ کس فراموش نکرده است که رفسنجانی زمانی که شخصیتی «میانه رو» بحساب نمی آمد اقدامات آشکاری را برای یکدست کردن ساختار حکومت، تأمین امنیت و حکومت قانون، ایجاد ثبات سیاسی برای اجرای برنامه تعدیل اقتصادی و عقلایی کردن تنگ رژیم هنوز «انقلابی» و ملوک الطوائفی آغاز کرد. برای تأمین همین هدف ها بود که نامبرده نمایندگان را به اروپا و آمریکا فرستاد تا با تشکیل میز گرد هایی از سرمایه داران فراری و تبعیدی، اراده خود را مبنی بر تأمین ثبات و امنیت سرمایه گذاری به اطلاع آنها برساند. در عین حال نامبرده همزمان «کسانی» را نیز به اطریش فرستاد تا با قاسم سلو «مذاکره» کنند! در واقع نباید خود را بجای رفسنجانی گذاشت و «منطق» او را بزرگ کرد، چرا که همه این «ماصورت» ها هدف واحدی داشتند. به اعتقاد وی برای ایجاد ثبات مورد نظر، هم باید رهبران اپوزیسیون قتل عام میشدند و هم نیرو های حزب الهی در داخل کشور تحت کنترل درمی آمدند. دفاع از دو چرخه سواری خاتمی و قتل شرفکنند، تنها «منطق» واحدی انجام میگیرند که هدفش تنش زدایی و ایجاد ثبات مورد نظر است. آیا زمانی که در اوج «میانه روی» رفسنجانی، از ترور قاسم سلو به حیرت افتادیم، نشانه طاقتورانی ما از درک «بار ها» و «منطق» جناح میانه رو (که حالا کارگزاران نام گرفته اند) نبود؟

نگارنده این سطور حتی اکراه دارد که نام خاتمی را، بلافاصله پس از یادآوری این خاطرات تلخ، بیان کند. بدون شک چه به لحاظ بار ها و چه از نظر اخلاقی، نامبرده از برگرداندگان تا کنونی رژیم فاصله بسیار دارد. من بویژه به تحولات فکری او در سالهای انزوای سیاسی، اهمیت زیادی میدهم، چرا که در مقولات بسیار مهمی به بازنگری های پر ارزشی نایل آمده است. بعلاوه انزوای سیاسی اش را نیز مرهون پایبندی اش به اخلاق می دانم. او می توانست از طریق هموایی با مرتجعین، صندلی وزارتش را حفظ کند و نکرد. اندیشه های اعلام شده اش نیز، دربارہ جامعه مدنی، حد معینی از آزادی ها، فاصله گرفتنش از اسلام متحجر و بتیادگرا و باورش به شرکت مردم در تعیین سرنوشت خود، گل های کوچک ولی زیبایی هستند که در لجبازان خشونت و تحجر و استبداد روئیده اند. می توان و باید به این دستاورد ها ارج نهاد و آرزو های نیک خواهانه آی برایشان داشت.

با اینحال نیرو های اپوزیسیون به قصد اعلام حمایت از کسی که بشارت روز های بهتر می دهد، باید برای سئوالات بسیاری بدنبال پاسخ بگردند.

خاتمی در روزگاری بر مسند ریاست جمهوری تکیه می زند که زندانها هنوز پر از جوانان میهن است، قدرت مافیایی وزارت اطلاعات معلوم نیست تا کجا تنیده شده و چه باند هایی بر آن حاکمند. کمیته ویژه ترور معلوم نیست تا کجا به فعالیت هایش ادامه خواهد داد. سپاه پاسداران، نیرو های انتظامی و واحد های بسیج، اختاپوس هایی هستند که از طریق شبکه های پنهان و آشکار سراسر کشور را در پنجه های خود دارند. ولی فقیه، روحانیت مبارز، جامعه مدولین، مؤتلفه اسلامی، شبکه امام های جمعه و صد ها نهاد ریز و درشت دیگر بر سر راه هر نوع تحول متمدنانه کشور کمین کرده اند.

## گامی مثبت در راستای حاکمیت قانون

شرکت وسیع مردم در انتخابات باعث شگفتی همگان شد. هیات حاکمه، اپوزیسیون رژیم و ناظران بین المللی و خبرنگاران همه به یک اندازه شگفت زده شدند. اکنون پس از انجام انتخابات بیست میلیون رای به آقای محمد خاتمی را می توان چنین تفسیر کرد:

با وجود اینکه این کاندیداها از صافی شورای نگهبان گذشته بودند و هر چهار نفر در حوزه معیارهای سلیقه ناظران نظام بودند، مردم تفاوت محمد خاتمی را با دیگران بسیار روشن می دیدند و او که وصله ناجوری در میان بقیه بود، هم به جهت سوابق آزادی و تسامح در بینش مذهبی و هم بعلت برنامه ها و سخنرانیهای انتخاباتی او را به خواستههای خود بسیار نزدیک تر می یافتند. مردم تایید او را بوسیله شورای نگهبان برای نامزدی ریاست جمهوری بیشتر ناشی از اختلاف درون جناحی پنداشته و در او شخصی را می یافتند که در محدوده انتخاباتی ممکن بهترین است.

نشار نظام بر روی مردم بخصوص زنها و جوانها بقدری زیاد است که امکان حد اقل تغییر ممکن در وضع موجود، آنها را بلذوق می آورد و باعث میشود که با تمام نیرو برای تحقق بخشیدن به شرایط اندکی بهتر بکوشند. این اولین بار است که یک کاندیدای ریاست جمهوری با برنامه ای با سویه آزادیهای اجتماعی و رفاه و امنیت و حاکمیت قانون به میدان می آید و صحبت از حفظ کرامت و شخصیت انسان می کند و از مسائل جوانان و حقوق زنان سخن می گوید. واضح است که پیام او جذب نه فقط دگراندیشان مذهبی بلکه بد بینان و بی تفاوتها و منتقدین به نظام نیز می باشد، مردم دستی را که بسوی آنها دراز شده فشرده اند. به امید آنکه در عمل به برنامه ها نیز صداقت و پسی گیری کافی در حد امکانات عملی وجود داشته باشد.

انگیزه آن دسته از اپوزیسیون که انتخابات را تحریم کرد با گروهی که مردم را به دادن رای سفید دعوت کرد متفاوت است و باید جداگانه بحث شود.

اپوزیسیون تحریم گر اکثرا می خواهد با براندازی نماید و یا مشروعیت کل نظام را یکباره به فرزاندم بگذارد، او معتقد به اصلاحات تدریجی و رفرم نیست. تا دیروز می گفت که رای دادن در انتخابات باعث مشروعیت بخشیدن به نظام می شود و امروزه می گوید رای این بیست میلیون نفر یک فرامردن بر علیه مشروعیت نظام ولایت فقیه بود و نمی داند از این تضاد چگونه خلاصی پیدا کند.

ما سالیان دراز است که بر انجام انتخابات آزاد پا فشاری می کنیم و شاید اولین سازمانی هستیم که راه گزار مسالمت آمیز را به مردمسالاری در انجام اصلاحات تدریجی و رفرم یافته ایم. شرکت در انتخابات هر اندازه به یک نظام مشروعیت بخشد بیش از آن باعث اقتدار رای مردم و رونق فرهنگ انتخابات در بین مردم و جدی گرفتن آن از هر دو سو خواهد شد. نظام بهر اندازه که به رای مردم احترام بگذارد همان اندازه نیز قانونیت و مشروعیت خواهد یافت و این یک رابطه طرفینی است. انتخابات ریاست جمهوری نشان داد که همه مردم راه تغییرات تدریجی و مسالمت آمیز از مسیر انتخابات را بهر راه دیگری ترجیح می دهند و نظام هم به این نوع تغییرات آسانتر تن می دهد. اما در مورد رای سفید قضیه چیز دیگری است. مردم امکان تغییرات عملی و آنی را در زندگی روزمره بهر دعوت دیگری ترجیح میدهند و بنابراین علیرغم پیامهای اپوزیسیون، در رای به محمد خاتمی شرکت میکنند، زیرا در حوزه ممکنات، انتخاب او را قدمی در راه تحقق عملی و کوتاه مدت اندکی از خواستههای مهم و حیاتی خود می دانند. ولی اپوزیسیون معتقد به دموکراسی و مردم سالاری نباید فقط در حوزه خواستههای میرم و روزمره مردم باقی بماند، بلکه ناگزیر است بر خواستههای اصولی تری که مردم امروزه به آنها توجهی ندارند ولی در عین حال بدون وجود این شرایط نیز آزادی و دموکراسی حتی در صورت بدست آمدن پایدار نخواهد ماند پافشاری نماید و در امر مشخص انتخابات، بدون تامین پیش شرطهای یک انتخابات آزاد و بدون امید بر تاثیرگذاری قابل توجهی در روند انتخابات، اپوزیسیون معتقد به دموکراسی نمیتواند از این همه چشم پوشی نموده، مردم را به انتخاب کاندیدایی تشویق کند که در شرایط غیردموکراتیک برگزیده میشود. اپوزیسیون دموکرات از سویی باید مردم را که همیشه به شرکت ایجابی و مثبت در سرنوشت خویش می خواند به شرکت در این انتخابات که هر چند انتخاب شوندگان بسیاری را از حقوق خود محروم کرده ولی حتی بدون توجه به نتیجه آن خود امر مثبتی است، تشویق کند و از طرف دیگر نمیتواند ناخوانی آنها با اصول بدیهی دموکراسی ندیده بگیرد، این است که یکی از راههای ممکن چنین اعتراضی را در فراخواندن مردم به دادن رای سفید مییابد. اپوزیسیون دموکرات و پیشرو همیشه باید دستی در دست مردم ولی قدمی به پیش داشته باشد و علاوه بر خواستههای روزمره مردم از اصولی دفاع کند که

## شاهو حسینی

(نماینده حزب دمکرات کردستان ایران در اروپا):

## انتخاب خاتمی ماهیت جمهوری اسلامی را تغییر نمیدهد

- انتخاب آقای خاتمی بیانگر انزجار اکثریت قاطع توده های مردم از فشار حاکمیت است که در طول هجده سال حاکمیت جمهوری اسلامی بر آنان تحمیل شده است.

- شرکت گسترده مردم در انتخابات نه به منظور لیبیک گویی به ندای آقای خاتمی است و دیگر سرمداران رژیم (آنگونه که دستگاه تبلیغاتی رژیم وانمود می کند) بلکه به خاطر استفاده از اندک فرصتی بود که برای ابراز نارضایتی از عملکرد های رژیم در اختیار آنان قرار گرفته بود.

- آقای خاتمی در چارچوب قوانین جمهوری اسلامی و با پذیرش اصل ولایت فقیه که در تضاد مطلق با آزادیهای فردی و اجتماعی قرار دارد، مقام ریاست جمهوری ایران را احراز نموده بنابراین انتخاب ایشان به خودی خود نمی تواند تغییری در ساختار جمهوری اسلامی به حساب آید و یا بهبودی در وضعیت فلاکتناز خلق های ایران بپوشد. باید دید که آیا انتخاب آقای خاتمی تنها گشودن دریچه اطمینانی بسوی جلوگیری از خشم توده های مردم است یا اینکه به ری و دولت تحت رهبری وی اجازه خواهد شد دگرگونیهای را در وضعیت داخلی و سیاستهای ایران در قبال مسایل بین المللی بوجود بیاورد؟

- حرکت وسیع توده های مردم، نمایانگر بی ثباتی رژیم جمهوری اسلامی و یک پارچه مردم ایران در براندازی این رژیم است. بنابراین آن بخش از اپوزیسیون که کنون تردیدی در ماهیت رژیم داشت باید در راستای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی نیرو های فعال مخالف جمهوری اسلامی و با توده های مردم همگام گردد.

دربیر گیرنده منافع دراز مدت همین مردم است و البته اینکار در شرایط موجود رطبه ساده آبی نیست.

هر اتفاقی که در آینده رخ دهد در دست آورد مهم این انتخابات را خدشه نخواهد نمود، یکی از این دو دست آورد اعاده اعتماد بنفس از دست رفته مردم در اذعان به نقش خویش و دیگری توجه جناح مهمی از حاکمیت به این نقش و در نتیجه تلاش برای جذب آنان و بقول آقای خاتمی کوشش در راه ایجاد وفاق ملی است.

چون برنامه انتخابات آقای محمد خاتمی، توجه به خواستههای فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی مردم است، میتوان امیدوار بود که این شعارها در براندازی حکومت ایشان نیز تا حدی انعکاس عملی خواهد یافت. حفظ این دست آوردها، صورت حصول، مشکل تر از کسب آنها خواهد بود و فقط در پرتو مطبوعات آزاد، احزاب گوناگون و تشکیلات صنفی مستقل و نهاد های فرهنگی غیر وابسته میسر خواهد بود.

اپوزیسیون ملی و دمکرات باید زمینه شرکت خود را در زندگی سیاسی مردم فراهم نماید. این کار با پشتیبانی از خواستههای اساسی مردم و حرکت در مسیر انتخاب آنان یعنی کوشش در بدست آوردن حد اکثر خواسته ها در محیطی مسالمت آمیز و تکیه بر مبارزات قانونی است.

آقای خاتمی علاوه بر حاکمیت قانون وعده آزادی احزاب و مطبوعات را نیز داده است. در حقیقت آزادی احزاب و مطبوعات زمینه تاثیر مردم را بر تصویب و اجرای قوانین جدید و تغییر و اصلاح قوانین گذشته فراهم میکند. احزاب دگراندیشی که حاضر در انتخاب مبارزه قانونی در درون جامعه می باشند در درون و برون ایران وجود دارند. حده بسیاری از آنان استفاده از زمینه های قانونی برای رفرمهای اساسی و تغییرات اصولی حرکت بسوی یک نظام مردم سالار میباشد ولی در عین حال میخواهند برسمیت شناخته شده و با استفاده از قوانین موجود مبارزه آبی علنی برای نیل به هدف نهایی داشته باشند. این سه خواست یعنی حکومت قانون - آزادی احزاب - آزادی مطبوعات در کنار خواست مدام و بسی وقعه رعایت حقوق بشر، خواستههای اصلی اپوزیسیون دمکرات میباشد. اپوزیسیون باید با دست آورد های موجود در شرایط حساس کنونی با حس مسئولیت برخورد کند و از زیاده خواهی و گزافه گویی بپرهیزد. بدون اینکه از خاتمی بت بسازد که نه در شأن اپوزیسیون دمکرات و نه در مصلحت مردم و آقای خاتمی است، در چهارچوب امکانات موجود و با دادن فرصت کافی تحقق نسبی وعده های داده شده را از او بخواهد. ما باید همیشه از خواستههای اساسی مردم در راستای نیل به دموکراسی پشتیبانی کنیم. طبیعی است که مادام که خاتمی در این راستا باشد او نیز از این پشتیبانی برخوردار خواهد بود.



## فرخ نگهدار

(عضو شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت):

## تحریم انتخابات و رای سفید ناشی از نادرستی تحلیل و استراتژی بوده است.

پاسخ به مسائلی که مطرح کرده اید، در دو سه جمله نمی‌گنجد، اما نظر به اینکه به همکاری با نشریات دمکراتیک - از جمله راه آزادی - علاقه مندم می‌گویم نظر خود را درباره انتخابات با توجه به سئوال هائی که برایم فرستاده اید برایتان بنویسم. ضمناً شاید بدانید که آنچه در زیر می‌آید نظر شخصی است و اساس آن نیز در مقاله‌ای تحت عنوان «در نقد عملکرد و مواضع شورای مرکزی در انتخابات ریاست جمهوری» در نشریه کار ۱۵۹ درج شده است. در هر حال

۱ - (شما پرسیده اید دادن ۲۰ میلیون رای به خاتمی معلول چیست؟ اما شاید راحت تر این باشد که ببینیم معنای این آراء چیست؟ عموم نیروهای اپوزیسیون تحلیل می‌کنند که این آراء نشانه شدت نفرت مردم از جمهوری اسلامی و رای علیه رهبری آن است. به نظر من این تفسیر از علت مشارکت وسیع مردم و قبل از اینکه مبتنی بر یک نظرسنجی از مردم (رای دهندگان) باشد، مبتنی بر نظر سنجی تحریم کنندگان است. تردیدی نیست که یک وجه معنای رای مردم به خاتمی اعتراض علیه ولی فقیه و سیاست های عمومی جمهوری اسلامی، بیان نارضایتی عمیق مردم از وضع موجود و نیروهای مسلط بر حکومت است. اما راست اینست که اگر همه احساس و آگاهی های مردم را فقط در وجه نفی ببینیم، نتیجه منطقی آن احساس ها و آگاهی ها نه مشارکت و رای مثبت که عدم مشارکت (تحریم و رای سفید) است. علت حمایت وسیع از خاتمی از یک سو روحیه اعتراض به رهبری جمهوری اسلامی و بیم از سلطه مطلقه آنتست و از سوی دیگر نوعی امید به وجه معینی از انتظار در راستای مثبت از آقای خاتمی است و این همان وجهی است که تحریم کنندگان اصلاً نمی‌توانند و رای سفید دهندگان کمتر می‌توانند آن را مشاهده کنند.

۲ - در هر انتخابات - هر چه قدر هم بسته و غیر دمکراتیک - اگر فقط در قدرت عمده، با دو سیاست آشکارا متمایز به مردم مراجعه کنند، در صورتی که مردم باور کنند که رای شان تعیین کننده است. بسیار بعید است بی تفاوت بمانند و تحریم پیشه کنند. بخصوص در ایران ما که در این ۲۰ ساله پس از انقلاب سیاست به اعماق جامعه راه یافته است، محال است قدرت سیاسی حاکم از درون بشکافد و معنای این شکاف بر سر سیاست های متفاوت باشد و مردم به آن بی تفاوت باشند. بخصوص که از این دو سیاست و سمت گیری یکی به معنای استبداد بیشتر و دیگری در مخالفت آشکار با آن در ذهن مردم برآمد کرده باشند.

۳ - عموم نیروهای اپوزیسیون، هم سو با جناح مسلط بر حکومت تصور می‌کرده اند که ناطق نوری رئیس جمهور آینده ایران خواهد شد. شاید مهمترین سئوالی که اکنون باید در مرکز توجه قرار گیرد اینست که چرا چنین تصویری در اذهان نشسته بود. به نظر من بین این ارزیابی که: «نام ناطق نوری قطعاً از صندوق بیرون می‌آید» و اینکه: «پس (انتخابات را باید تحریم کرد)» رابطه ای نزدیک وجود داشته است. اما مگر سران رژیم چه چیز جز ارگان های سرکوب حکومتی در اختیار داشتند؟ بحث من با کسانی که از تحریم طرفداری می‌کرده اند این بوده است که بنیاد این سیاست بر تحلیلی است که به لحاظ جامعه شناختی ایران را عقب مانده تر از آنچه هست می‌بیند. به زبان دیگر روند عقلانی شدن (اداری شدن) سازمان قدرت سیاسی به آنجا منجر میشود که ادارات مختلف دیگر نه زائده های دستگاه سرکوب (یعنی نیروهای نظامی و انتظامی و امنیتی) که به یک رکن مهم قدرت سیاسی تبدیل شوند. از سوی دیگر، اقتصاد سرمایه داری فی نفسه پدید آورنده و رشد دهنده انواع سازمان های غیر دولتی و یا بزبان دیگر - نهاد های جامعه مدنی - است. این نهاد ها نیز جزئی از نهاد قدرت بشمار میروند.

آنان که هنوز تحلیلشان از ایران امروز با ایران زمان رضا خان خوانائی دارد، کسانی که هنوز دریافته اند که رژیم شاه چرا برای ایران دوام ناپذیر شده بود امروز نیز فکر می‌کنند چون آقای خامنه ای کنترل وزارت اطلاعات و سپاه و بسیج و انصار حزب الله و دیگر «ارگان های حافظ نظم و قانون» را تماماً در دست دارد می‌تواند تمام روند های سیاسی و سیاست گذاری در این مملکت را کنترل و تعیین کند. در ایران کنونی، دیگر نه یک نهاد قدرت که در آخرین تحلیل سه نهاد عمده قدرت در تعیین ترکیب حکومت و سمت آن مؤثرند: این سه عبارتند از ۱ - دستگاه حافظ «نظم و قانون» ۲ - دستگاه بوروکراسی و سرویس رسانی ۳ - نهاد های جامعه مدنی.

بنیانی ترین علت این تصور که خامنه ای می‌تواند ناطق نوری را رئیس جمهور کند این تحلیل بوده است که گویا با کنترل نهاد های سرکوب سایر روند های سیاسی نیز خود بخود - و حتی در دراز مدت - کنترل می‌شوند. مجاهدین، سلطنت طلب ها و چپ های انقلابی هر سه به طرز جالبی در مورد قدرت و تاثیر سلاح در شکل دهی روند های سیاسی جامعه ما تشابه نظر بسیار دارند. حال آنکه آنچه در افغانستان مطلقاً و در کردستان عراق وسیعاً تعیین کننده است در ایران فقط قسماً تعیین کننده است.

۴ - اعتراض اپوزیسیون - چه تحریمی ها و چه رای سفیدی ها - اساساً متوجه آن بوده است که حق شرکت مخالفان در انتخابات توسط شورای نگهبان لگد مال شده است. به زبان دیگر، خواسته مرکزی انتخابات آزاد است. اما از این نقطه به بعد اپوزیسیون در شاخه میشود یک گروه که می‌گویند جمهوری اسلامی باید برود تا انتخابات آزاد در این مملکت ممکن گردد (تحریمی های ارنودوکس) و گروه دیگر که معتقدند در چارچوب همین نظام می‌تواند و باید اصلاحات معینی در راستای آزادی انتخابات صورت گیرد تا امکان مشارکت در آن فراهم گردد (رای سفیدی ها).

بحث من با تحریمی های ارنودوکس، با توجه به فقدان زبان مشترک البته بسیار دشوار و کم بار است. بحث من با کسانی است که رای سفید را توصیه کرده اند: زیرا اگر آنان واقعا می‌پذیرند که مشارکتشان در انتخابات موکول به بعد از جمهوری اسلامی نیست باید قبول کنند در مبارزاتی مشارکت ورزند که می‌تواند به باز تر شدن این رژیم بسته کمک کند. مگر نه اینکه تا وقتی جا برای رقابت مسالمت آمیز در درون سیستم بین خودی ها پدید نیاید جانی برای رقابت و مبارزه سیاسی مسالمت آمیز و قانونی بین آنها و غیر خودی ها هرگز پدید نخواهد آمد؟ سئوال من از رای سفیدی ها اینست که آیا هدف از این رای شما تغییر در کدام تناسب نیروها بوده است؟ این رای چگونه می‌تواند به باز تر شدن امکانات درون سیستم یاری رساند؟ آیا این صف آرائی جناح های درون سیستم - آنها بر سر میزان استبداد و آزادی - و غلبه و تقویت امکان استقامت گروه دوم در مقابل گروه اول نیست که راه مشارکت سیاسی اپوزیسیون - اگر بنا به هر فرض ممکن باشد - را باز می‌کند؟ رای سفید یا رای به خاتمی کدام یک در عمل ضربه سخت تری به «رهبری» زده است؟

اپوزیسیون به مردم گفت «چون جای من در این بازی نیست پس تحریمش کنید» - و هر رای دهنده به خاتمی با رای اش پاسخ گفت که اگر آزادی بیشتر بخواهیم آنرا صرفاً از طریق جلوگیری از رئیس جمهور شدن ناطق نوری می‌توان عملی کرد و این خواسته را نه رای سفید و نه تحریم هیچکدام برآورده نمی‌کنند.

۵ - در ارتباط با سیاست گذاری برای چشم انداز های آتی قبل از همه بازسازی درک موجود از ساختار قدرت سیاسی در جامعه امروزی ما بر اساس داده های جامعه شناختی ضروری است. من نه پیش بینی می‌کنم که «وحدت» جمهوری اسلامی از نو بتواند به آن باز گردد و قدرت ولی فقیه فراگیر گردد و نه بر این تصورم که تمام قدرت «رهبری» جمهوری اسلامی، یعنی «ولی فقیه»، به نهاد های انتخابی - رئیس جمهور و مجلس - واگذار شود. کشاکش میان وی با روحانیت بزرگ شیعه از یک سو و با دستگاه دولت - که منتخب مردم است - از سوس دیگر ادامه خواهد یافت. این ستیز مسلماً بر سر رابطه «ولایت» و «حکومت» است نه صرفاً ناشی از قدرت طلبی افراد. در جمهوری اسلامی دو منشاء قدرت تبارز یافته و ما در این مبارزه موضعی آشکار داریم. ما مخالف هرگونه اختیارات در دست ولی فقیه هستیم و باید از تقویت اختیارات دولت و مجلس در برابر وی حمایت کنیم. روش آقای خاتمی در مقابل خامنه ای بر همین مینا باید مورد نقد و یا تایید قرار گیرد. اینکه در زمینه مسائل سیاست داخلی و خارجی کشور کدام خط مشی معین پذیرفته شود امری است که کمی دیر تر باید به آن پرداخت. زیرا سیمای قطعی دولت آتی و حدود قدرت سه جریان عمده موجود در حکومت هنوز دقیق روشن نیست.

ارزیابی من اینست که همه نیروهای اپوزیسیون ناگزیر شده و یا خواهند شد که درک کنند فضای عمومی سیاست در ایران در روند های آتی - و نه صرفاً در کوتاه مدت - تابع تغییرات در تناسب ساختاری تعادل نیروها در نظام جمهوری اسلامی خواهد بود و نه تابع تناسب قوا میان نیروهای اپوزیسیون و نیروهای نظام.

این ارزیابی فوق العاده خطا و کودکانه است که گویا انتخابات اخیر نشان داد که چه امکانات عظیم بلا استفاده مانده ای در ایران وجود دارد که می‌تواند توسط اپوزیسیون - توسط هر یک، بخشی، یا تمام آن - به خدمت گرفته شود. وضعیت نیروهای - مثل مجاهدین - که خود را آلترناتیو مجموعه نیروهای جمهوری اسلامی قرار داده و یا فکر می‌کنند لحظه برای ایجاد چنین آلترناتیوی مساعد شده است غم انگیز تر شده است.

از نظر من مسلم است که نیروهایی که سیاست خود را در روند های آتی بر پایه مقابله با کل نیروهای درون جمهوری اسلامی تنظیم میکنند، نیروهایی که خیال میکنند

رضا مرزبان  
روزنامه نگار پراسابقه:

## پاسخ مردم به تهاجم حکومتگران

- رای بیست میلیونی آقای محمد خاتمی، پاسخ مردم ایران به تدارک و تهاجم یک ساله و یک ساله و نیمه گروه صاحب سکان حکومت بود که باور کرده بود، با فشار و ارعاب می تواند بر اراده مردم مسلط شود.

- منظور شما از قاطبه اپوزیسیون چیست؟ یک اپوزیسیون خارج کشور هست، با شاخه ها و طیف های مختلف و یک اپوزیسیون داخل کشور هست باز با گرایش های متفاوت.

خط فاصل اپوزیسیون خارج کشور با داخل این است که در اختلاف بنیادین با رژیم مذهبی حاکم ناگزیر به ترک کشور شده است. و طبیعی است که رژیم حاکم را در کلیت و تمامیت آن نفی کند، و اگر جز این است و سر سازش با رژیم دارد، دیگر حضورش به عنوان مخالف رژیم، در خارج معنا ندارد.

اپوزیسیون داخل، اهل مدارا با رژیم و نظام رژیم است و مخالفت هایش با رژیم، موضعی و منطبق با شرایط و قرار های حاکم است؛ در زیر سقف حکومت زندگی می کند و خودش را با آن وقت می دهد. در خارج اگر ایرادی بر اپوزیسیون هست، این نیست که به قواعد بازی رژیمی که فاقد مشروعیت می داند، گردن نگذاشته است؛ ایراد این است که بلوغ اجتماعی مردم را نادیده می گیرد و برای آنها پس از سال های دراز دوری از ایران، دستور صادر می کند. یعنی خودش را قیم مردم می داند.

در داخل نیز ایراد اپوزیسیون نخست به حکومت برمی گردد که حتی به مخالفان درون کادر حکومتی هم مجال حضور سیاسی و اجتماعی و فرهنگی نمی دهد. و بد تر از دوره شاه، مخالفان و منتقدان داخلی را «اپوزوله» کرده است تا آنجا که نمی توانند با افکار عمومی رابطه برقرار کنند. و واکنش مردم رو به جانب این یا آن اپوزیسیون ندارد و درست در جهت خلاف رای حاکمان است. اما به اپوزیسیون داخل هم کمک می کند که با چشمان باز به سوی آینده برود.

- آقای خاتمی و نیرو هایی که اپوزیسیون درون رهبری رژیم هستند و از وی پشتیبانی می کنند، اگر بر موج نیرویی که رای بیست میلیونی برانگیخته، هشیارانه سوار شوند، به عمر رژیم حاکم چند سالی می افزایند، و اگر مرعوب دستگاه معجول ولایت فقیه و شاخه هایش شوند، امیدی را که مردم به آنها بسته اند از دست خواهند داد. آنها هستند که باید اپوزیسیون داخل را از انزوا بیرون بکشند و برای حضور سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مردم راه را هموار کنند.

- اپوزیسیون داخل، ناگزیر است به تجدید ارزیابی از مسائل و امور و نیرو های اجتماعی، بپردازد. و اپوزیسیون خارج اگر بتواند بر «زیج نشینی» فایق آید، و حرکت تهاجمی علیه رژیم را جانشین حرکت انفعالی سال های غربت بکند و رژیم را از حالت تهاجمی به موضع دفاعی براند، بزرگ ترین خدمت به نیرو های مدافع آزادی و حقوق انسانی در داخل کشور خواهد بود.

فراموش نکنید که رژیم مسلط بر ایران، از «گروه طالبان» چیزی کم ندارد و این شرایط اجتماعی و مدنی ایران است که آن سیل خشونت و توحش را مهار کرده است و راه زوال نشانش می دهد.

فرخ نگهدار...

در این روند ها فضای سیاست در کشور می تواند تحت تاثیر مناسبات مجموعه طیف های تشکیل دهنده جمهوری اسلامی با مخالفان قرار گیرد، نیرو هایی هستند که روز به روز سیاست شان برای مردم غیر قابل درک تر خواهد شد. گرانگه هر نوع مبارزه ای در راه دموکراسی برای ایران در کلی ترین شکل آن هنوز روی محور رژیم - اپوزیسیون قرار نگرفته است. این مرکز ثقل روی محوری است که یک سوی آن مدافعان ولایت مطلقه و در سوی دیگر منتقدان درونی آن قرار گرفته اند. در وضعیت فعلی معنای پیکار در راه دموکراسی جز این نیست که سمت وارد آوردن ضربه اصلی متوجه ولایت فقیه گردد.

در خاتمه مجددا تاکید می کنم که تاکتیک رای سفید و تحریم از یک تحلیل غلط و کهنه شده از ساختار قدرت سیاسی در ایران و از استراتژی سیاسی ناشی از آن نشأت گرفته است. این طرز فکر درصدد درست کردن «آلترناتیو دموکراتیک» رژیم است. اما توجه نمی کند پدین منظور شکاف در جمهوری اسلامی به زیان «رهبری» آن نه تنها امکان پذیر که مطلقا ضروری است.

ابوالحسن بنی صدر:

## تحریم انتخابات درست بود

- بنا بر آنچه جسته گریخته در مطبوعات رژیم منعکس می شود، سران رژیم بیا را بر شرکت حد اکثر ۷ تا ۸ میلیون نفر در انتخابات گذاشته بودند.

و بنا بر اطلاع، تنها ۳۰ در صد کسانی که می توانسته اند در «انتخابات» شرکت کرده و رای داده اند. که با توجه به «انتخابات» پیشین رژیم، «مشارکت بالا» ارزیابی می شود. رژیم می گوید ۹۰ در صد مردم دارای حق رای در انتخابات شرکت کردند. چرا ۳۰ در صد را ۹۰ در صد می گوید؟ در پاسخ این پرسش، به ما گفته اند: «میدان

بد و بد تر»، رژیم به گمان خود، بد را برگزیده است. گمان می برد اگر نسبت ها را با بد ببرد و نسبت آرای را که به آقای ناطق نوری داده اند، بیشتر بالا ببرد، هم می تواند شرکت ۹۰ در صد رای دهندگان را در نظر جهانیان اعتماد به رژیم جابزند و هم شدت مخالفت مردم را با نظام حاکم، «کم رنگ» و بلکه محو کند. نتیجه این شد که گرفتار بد و بد تر، هر دو، گشت. چرا که روزنامه نگاران و ناظران خارجی گزارش کردند که مردم ایران مخالفت خویش را با رژیم ولایت مطلقه فقیر ابراز کردند. حق اینست که بیشتر به کوشش رژیم خود بکار برد زیرا طی ماه ها کوشید بیاوراند که رای ندادن به نامزد «کرا نظام»، رای مخالف دادن به رژیم است و آنها که رای دادند، باور کردند که همان اراده را با مردم سالاری اظهار می کنند که در انتخابات دوران مرجع انقلاب اظهار کرده بودند. از

در حقیقت، تبلیغات شبانه روزی ملاتاریا، به قصد ترساندن «روحانیت» و «اصول» حزب الله، رای دهندگان را بر رای مخالف دادن به «نظام مقدس» جازم کرد. آن ۶ قلمرو که قلمرو های مانور های رژیم شدند و تبلیغات تمامی رژیم در این قلمرو ها جامعه را به ابراز مخالفت یکپارچه (در حقیقت شرکت کننده و شرکت نکننده در انتخابات، و در مخالفت با رژیم، با یکدیگر موافق بودند) برانگیختند، عبارتند از:

۱ - ترساندن از خطر تجدید تجربه مشروطیت و از میان رفتن «ولایت فقیه»؛ مظهر این خطر را نیز بنی صدر معرفی کردند.

۲ - ناطق نوری را نامزد «کل نظام» معرفی کردن.

۳ - اقتصاد، بخصوص پی بردن به این امر که «زمامداران اقتصاد کشور» آقای ناطق نوری را نامزد کرده اند تا اقتصاد کشور از دستشان بیرون نرود.

۴ - سیاست خارجی و اثر میکونوس و سانوز های آقای خامنه ای و شکست سیاست خارجی رژیم در افغانستان و عراق و خلیج فارس که سبب شد مردم ایران مطمئن شوند اگر خواهند کشور شان از تهدید های خارجی و انزوا برهند، حتما باید به آقای ناطق نوری رای ندهند.

۵ - باور کردن به اثربخشی سیاست سرکوب در بی تفاوت کردن جوانان و زنان و مهار پذیر کردن ایشان و وعده کردن که با ریاست جمهوری ناطق نوری این سیاست به شدت بیشتر ادامه خواهد یافت. در روز های پیش از «انتخابات»، آقای ناطق نوری و تبلیغاتچی های رژیم، وعده این سخت گیری را، «شایعات مخالفان» خواند اما رفتار «حزب الله» طی سالها و بخصوص در ماه های اخیر و تبلیغات و مسائل ارتباط جمعی جای تردید نمی گذاشت که با ریاست جمهوری آقای ناطق نوری، فضای فرهنگی جامعه از آنهم که هست بسته تر می شود.

۶ - فساد عمومی که جان مردم را به لب رسانده است و رای دادن به آقای ناطق نوری، وسعت باز هم بیشتر آن معنی می داد.

نتیجه این شد که روز ۲ خرداد ۱۳۷۶، روز ابراز مخالفت عموم یک ملت با رژیم استبداد فقیه و اظهار اراده آنها به استقرار مردم سالاری گشت. بنابراین جنبه مثبت «همه پرسی» دوم خرداد، عبارت می شود از:

الف - در بیرون از انقلاب و پیش از انقلاب، راه حل سیاسی نمی توان جست. در رأس دیگر مثلث زورپرست که یکی در پی باز گرداندن ایران به پیش از انقلاب و دیگری در پی «انقلاب نویسن» هستند همانند ملاتاریا از سوی مردم ایران حکم محکومیت دریافت کردند.

ب - در درون تجربه انقلاب، مردم ایران به اندیشه راهنمای انقلاب ایران رای دادند. این ارزیابی به حق است که مردم با رجوع به نخستین انتخابات ریاست جمهوری، در واقع خواستند که از بیراهه استبداد، به راه مردم سالاری بپیایند. بنابراین کودتای خرداد ۶۰ را خطا و استبدادی تبهکار را محکوم کردند.



ج - غیر از دو راه حل، یا عمل در محدوده رژیم و یا عمل در بیرون آن اما قهر آمیز، راه حل سوم و روش سوم وجود دارد: جنبش عمومی غیر قهر آمیز در مخالفت با استبداد حاکم و موافقت با مردم سالاری.

معانی دیگر را در پاسخ به پرسش های دیگر شما خواهم آورد.

۲ - در پاسخ پرسش دوم عرض می شود:

تحت عنوان «اپوزیسیون» آوردن هر کس و هر گروه مخالف با رژیم ملاتاریا، نه برای علم می خوانند و نه صواب است. موجب ابهام زیاد نیز می شود. همین ابهام ایجاد کردن از اسباب بزرگ ضعف نیروی مخالف شده است و می شود. مخالفان رژیم اگر در دسته کنیم و مخالفان زورپرست و متکی به قدرتهای خارجی را «اپوزیسیون» بشماریم و مخالفان مردم سالار مستقل را اپوزیسیون، هنوز این مخالفان، در دسته اند و در روش برکنار برده اند: یکدسته آنها هستند که خود را در درون رژیم قرار می دهند و یا به تحول خود به خودی رژیم چشم دوخته اند و آماده اند بر فرض آمادگی رژیم، با او یا به پا بروند. این دسته، انتخابات را از این نظر که آزاد نبود، تحریم کرده اند - اگر کرده اند - و یا رفته اند رای سفید بدهید و یا گفته اند، هر کس می خواهد رای بدهد و هر کس نمی خواهد، ندهد. و یک نیروی مخالفی نیز رژیم را تحریم کرده است و رای ندادن را حد اقل مخالفت با رژیم تلقی کرده است. از دید این نیرو، به حکم اخلاق سیاسی و بنا بر سبب به مردم سالاری، رژیم حتی اگر انتخابات آزاد نیز برگزار کنند، باید آن را تحریم کرد. زیرا بر اساس مردم سالاری، ولایت و حاکمیت جمهور مردم است عصب این ولایت و یک شخص یا «ولی مطلق» دانستن و از مردم خواستن میان کار گزاران «رهبر» که «شورای نگهبان» و انتخاب می کند، آزادانه کسی را (در انتخابات ریاست جمهوری) و یا کسانی را (در انتخابات مجلس) برگزیند، تحقیر و توهین به ملت است و نیروی مخالف درخور این عنوان، نه بنام خود و نه بنام ملت نمی تواند این تحقیر و توهین را بپذیرد.

با توجه به این توضیح، بنا را بر این می گذارم که رژیم دروغ زن، این بار راست می گوید و براساس نزدیک به ۳۰ میلیون نفر از مردم ایران رای داده اند. در واقع، چون رای داده و رای نداده، یک نظر را اظهار کرده اند. دلیلی وجود ندارد برای مناقشه در رقم رای دهندگان. این شمار بزرگ رای دهندگان چه می گویند؟

۲.۱ - می گویند آن نظر که مدعی بود چون مردم ایران از سیاست دلزده شده اند و بی تفاوت گشته اند و... چاره جز عمل کردن از راه رژیم (در درون و یا مناکره با رژیم)، بر خطا هستند. بخصوص در نظر خود که مردم از انقلاب منزجر شده اند و آماده جنبش عمومی نیستند. بر خطا هستند.

۲.۲ - زورپرستان وابسته که راه حل را در قهر و عمل از راه قدرتهای خارجی می باوراندند و «خودجوشی» و «سازماندهی خودجوش» مردم را به مسخره می گرفتند، بر خطا هستند.

۳.۲ - آنها که جنبش عمومی مردم را ممکن می شمردند و بر آن بودند که استواری در وفا به اندیشه راهنمای انقلاب و کوشش برای آنکه اصول راهنمای انقلاب خواستههای عمومی بگردند، در نظر خود بر صواب بوده اند. در حقیقت، حضور ۳۰ میلیون رای دهنده در صحنه، یک جنبش عمومی است و هر کس می داند که جنبش عمومی خواست عمومی می خواهد. و امروز، حتی مطبوعات رژیم اعتراف می کنند این خواست عمومی همان است که مردم بخاطرش انقلاب کردند و به خاطرش در انتخابات دراز مرع انقلاب شرکت کردند.

و حق اینست که حتی نیروی مخالفی که این روش را طی ۱۶ سال، با پی گیری، دنبال می کند، از میزان واقعی جامعه، بخصوص جوانان، برای عمل، آگاه نبوده است. این نیرو نیز باید درس بیاموزد و از این پس، نسبت به القانات کسانی بی تفاوت بماند که برای توجیه روش خود، مردم را صفر و بنا بر موقع، عاملی منفی می گردانند.

بدینقرار، روی داد دوم خرداد، حد اقل یک جنبش عمومی، دارای یک خواست عمومی و این خواست دارای دو جنبه، یکی مخالفت با استبداد فراگیر و دیگری موافقت با اصول راهنمای انقلاب ایران و مردم سالاری و تصمیم به تحولی غیر قهر آمیز، به ترتیبی است که محلی برای حضور و عمل هیچ قدرت خارجی و عوامل آنها باقی نماند.

بنابراین، علی رغم آن نیروی مخالفی که با این هدف و روش موافق بوده و برای آن کار کرده است، نیست، بلکه برعکس بیشتر از توقع این نیروی مخالف نیز هست. از پاسخ به دو پرسش پیشین، پاسخ پرسش سوم دانسته می شود:

رقعی جامعه ای بعد از ۱۶ سال، برای همان خواست، همان حرکت را می کند، پس حرکت او در این «انتخابات»، متوقف نمی شود. آیا آقای خاصی با این حرکت همراه می شود؟ این جانب بر این باورم که انسان فوق سازمان و نظام است. بنابراین، او اگر خواهد، می تواند تسلیم نظام نشود. امیدوارم که تسلیم نشود و با حرکت همراه شود. اگر رژیم به اندازه کافی ضعیف شده باشد و او به اندازه کافی مصمم باشد و مردم در صحنه

بمانند، توفیق او می تواند بزرگ باشد. در هر حال، حرکت مردم ایران چشم انداز را بیشتر از دیلوس، کاملاً نزدیک کرده اند: مردم سالاری در دست رس قرار گرفته است.

از پاسخ به پرسش بالا، پاسخ پرسش چهارم شما دانسته می شود:

۱ - مردم را به حساب آوردن و ۲ - برای خواست عمومی: اندیشه راهنمای انقلاب ایران و نظام مردم سالاری، در استراتژی عمومی نیروی مخالف باید باشد. ۳ - استقلال از هر قدرت خارجی و استقلال از مثلث زورپرست، یا تعیین محل عمل در میان مردم و با مردم. روش عمومی در این نیروی مخالف باید برگزیند، ۱ - کوشش برای تدارک جنبش های عمومی تا استقرار مردم و ۲ - نیرومند شدن تا بدان حد که جامعه از وجود نیروی مخالف مردم سالار و آینده ای در مردم سالاری اطمینان حاصل کند. همواره نیز باید آماده غافلگیر شدن شادی بخش از سوی مردم باشد. زیرا نه تنها مردم حق دارند، پیشی بگیرند، بلکه از خواص سازماندهی خودجوش مردم، یکی پیشی گرفتن است.

## فریدون احمدی

(سرمدیر نشریه کار)

### مضمونی یگانه در دو شکل متضاد

می کوشم پرسش ها را در حد توصیه شده، نه جداگانه بلکه بگونه ای بهم پیوسته پاسخ دهم.

بخش بزرگی از آرای خاصی آشکارا رای منفی مردم به کاندیدای فقه سنتی و بازار، نفی اراده ولی فقیه و ولایت، رای به تغییر و دگرگونی، رای به بدتر نشدن اوضاع، رای به آزادی و نفی استبداد بود. مردم بویژه جوانان و زنان، از هنجار ها و منش جمهوری اسلامی طی ۱۸ سال گذشته به تنگ آمده اند. آنان به تنها شکلی که می توانستند و از تنها روزنه ای که گشوده یافتند، اراده شان را بیان داشتند. نفی اراده والی و والیان فقاقت درست همان مضمون و محتوایی بود که نیرو های اپوزیسیون آن را به شکل نفی انتخابات دست پخت شورای نگهبان جمهوری اسلامی ابراز داشتند. مضمون و محتوای حرکت مردم و موضع اکثر نیرو های اپوزیسیون واحد بود که به دو گونه متضاد متجلی شد. علت آن نیز وجود تناقض در خود واقعیت است. این واقعیت متناقض که اراده و انرژی عظیمی برای تغییر و دگرگونی موجود است اما راه و شکل آن بسته و بسیار محدود. این واقعیت که در انتخاباتی به غایت غیر دموکراتیک امکان انتخاب بسیار محدود شد و همه نیروهای خارج از نظام با ابزار و به اشکال گوناگون از حضور در آن محروم شدند. مردم برای به پیش رفتن چاره ای جز آنچه کردند، نداشتند و اگر می داشتند ای بسا کل رژیم را نفی می کردند و برای احزاب و سازمان های اپوزیسیون نیز راهی جز نفی و نپذیرفتن این انتخابات نمانده بود. احزاب و سازمان های سیاسی که ارزش ها و اهداف سیاسی معینی را پی می گیرند، و می باید گستره دیدشان اقمند باشد، محق نبودند و شایسته نبود این انتخاب و این انتخابات را بپذیرند و به رای دادن به خاصی دعوت کنند. با مردم بودن همیشه و در هر زمان به معنای همگامی با آنان نیست. معنای سیاسی چنین دعوت و فراخوانی از سوی نیروهای اپوزیسیون، ترک موضع اپوزیوسیونی نظام، وانهادن اندیشه و هدف حرکت در راستای تشکیل آلترناتیو دموکراتیک و در صورت استمرار، الحاق خود به اتحاد و مبارزه جناح های حکومتی است.

به جز بخش کوچکی، اکثر نیروهای اپوزیسیون در داخل و خارج کشور بنا بر موقعیت، مشی و منش سیاسی خود، به اشکال گوناگون انتخابات دوم خرداد را نفی کردند، با تاکید بگویم، مواضع نیرو های اپوزیسیون در نفی انتخابات و عدم شرکت در آن کاملاً درست بود. در مورد شکل اعلام آن بگونه ای که تعارض و تناقض پیش گفته بین اشکال نفی اراده ولی فقیه توسط مردم و نیرو های اپوزیسیون این چنین حاد بروز نمی یافت می توان به بحث نشست و این با آن شکل را درست تر دانست.

در بررسی رویداد دوم خرداد آنچه که خطای اصلی اپوزیسیون را تشکیل می داد و هنوز هم تشکیل می دهد، ندیدن میلیون ها مردمی است که تحول و دگرگونی می خواهند، ندیدن انرژی عظیمی است که در پشت دیوار های فروپزختنی استبداد انباشته شده است. خطای اصلی اپوزیسیون این بود که حد رشد و آمادگی این نیرو را ندید و اگر کماکان خود را صرفاً و در وجه غالب اسیر قالب ها و پرسش هایی چون «تحولات سیاسی در پرتو انتخاب محمد خاتمی» کند، و عمدتاً چشم به بالا و خاتمی بدوزد و به دنبال پرسمان: تحولات سیاسی در پرتو به میدان آمدن ملیون ها زن و مرد ایرانی نباشد، نشان داده است که از «انقلاب پای صندوق های رای» هیچ نیاموخته است. استنتاج سیاسی تنها و منحصر از شکل بروز اعتراض مردم (میلیون ها رای به خاتمی) و نه مضمون و واقعیت وجود این پتانسیل عظیم اعتراضی به ولایت فقیه و هنجار های آن، نادرست و مغرضانه است.

آقای خاصی بنا بر سوابق، فردی است متفاوت با دیگر دست اندرکاران جمهوری اسلامی، و با شعار های آزادی، تامین حقوق مدنی و قانونیت به میدان آمده است. شایسته نیست «ابتدا به ساکن» و بدون وجود شواهد کافی دال بر روی گرداندن وی از انتظارات انتخاب کنندگان و تمکین او به ولایت فقیه، در برابر خاصی سیاست افشاگرانه درپیش گرفت. اما باید با هر نوع توهم پراکنی در مورد دامنه تحولاتی که او می تواند ایجاد کند و بویژه تحول پذیری نظامی که وی خود را به حفظ آن مقید می داند، مقابله کرد. محدودیت های خود خواسته، بر بستر و در برابر عوامل محدود کننده بسیار نیرومند، برای چشم انداز روند های سیاسی آتی از این زاویه جای خوش بینی زیاد باقی نمی گذارد. اما میلیون ها تن از مردم با خواسته های خود به میدان آمده اند. غول رها شده دیگر به شیشه باز نخواهد گشت. شرایط سیاسی بعد از دم خرداد نسبت به قبل از آن تفاوت زیاد خواهد داشت. خواست هایی که مردم به خاطر آن ها به پای صندوق های رای رفتند و به خاصی رای دادند، نیاز حیاتی آنان است و از زندگی واقعی شان سرچشمه گرفته است و این عرصه اساسی فعالیت نیرو های اپوزیسیون است.

می توان با طرح خواسته های معین و مشخص در راستای آزادی های سیاسی و حقوق شهروندی، در وسیع مردم و ایجاد نیروی مادی پیشبرد تحولات مشارکت ورزید. هیچ تحولی بدون اعمال فشار نیروی خواهان تحول پدیدار نمی شود. این اعمال فشار باید استمرار یابد و نهادینه شود. براین مبنا از مهم ترین خواست ها حق تشکل صنفی و سیاسی از جمله حق فعالیت قانونی همه احزاب و سازمان های سیاسی اپوزیسیون است.

## س. نورسته

### وقتی مردم نهاد سیاسی را بدام می اندازند!

– رای وسیع مردم به محمد خاتمی در حقیقت یک «معنی انقلاب» در ایران بود. در کنار شخصیت مثبت خاتمی شاید به جرأت بتوان گفت که بزرگترین نقش تبلیغاتی برای خاتمی را مخالفان او بازی کردند که با روش های تنفر انگیز و زورگویانه خواستند ناطق نوری را رئیس جمهور کنند.

خاتمی – زخم خورده نیرو های انحصار طلب – مرز اپوزیسیون درون و خارج نظام بود و مردم این را بخوبی تشخیص دادند. برای مردم با توجه به تجربه های تلخ گذشته، امروز توهم زیادی درباره امکان تغییرات اساسی از طریق اپوزیسیون در ایران وجود ندارد و همین روانشناسی سبب شد که توده های وسیع به دور عملی ترین برنامه سیاسی در شرایط کنونی حلقه زبند. بخش های بزرگی از مردم با هوشمندی و وجدان اجتماعی آگاه، بطور صوقت دشمنی خود با نظام را کنار گذاشتند و به حمایت از کسی از درون حکومت برخاستند تا از طریق او بتوانند نقطه پایانی بر زندگی نظام در شکل کنونی آن بگذارند. همه طرفدار در حرکت گسترده مردم در تشخیص شدنی و کارآ بودن این حربه مهیب نهفته است. به یاد بیاریم که فقط چند ماه پیش در انتخابات مجلس گل سر سبد جریان کارگزاران بیش از یک چهارم خاتمی رای نیاروده بود. چیزی که از نظر سیاسی در افکار عمومی تغییر کرده است، باور به امکان تغییر – هر چند محدود – و مقارمت در برابر بد تر شدن شرایط است. آنچه در رفتار مردم باید مورد توجه قرار گیرد، تسایل آنها به تغییرات در اشکال تدریجی و مسالمت آمیز و مزه مزه کردن شکل محدودی از دموکراسی است. با تجربه این انتخابات در ایران روانشناسی و فرهنگی بوجود آمده است که عقب نشینی از آن بسیار دشوار خواهد بود.

– من فکر می کنم مردم در لحظه انتخاب بسیار عاقلانه عمل کردند. یعنی در شرایطی که اپوزیسیون هیچ بختی برای اثر گذاری بر سیاست را ندارد، راه حل عقلانی برای مردم، رای دادن به کسی است که به حد اقل خواست های آنها پاسخ دهد. اما اپوزیسیون از همین منطق پیروی نمی کند. اپوزیسیون به طور عمد در برابر نظام قرار دارد، و درون نظام نیست. نهاد سیاسی ایران همواره رابطه آمرانه و خشونت آمیز با اپوزیسیون داشته است. در چنین شرایطی برای اپوزیسیون بطور منطقی ناگزیر راهی جز مبارزه مستقل باقی نمی ماند. اینکه اپوزیسیون در میان مردم از نفوذ کمی برخوردار است، راز فاش نشده ای نیست. همانگونه که اگر اپوزیسیون رای خود را قاطعی مردم به صندوق می ریخت نشانه قدرت او نبود. در جریان انتخابات مجلس پنجم، حدود تیمی از آرای مردم سفید یا باطله یا رای فانتزی بود، همین کسانی که امروز رای مردم را برخ اپوزیسیون می کشند، آیا آن روز این رای ها را به حساب اپوزیسیون نوشتند؟

اپوزیسیون دموکرات بدون تضمین های لازم در زمینه احترام به حقوق مردم و دموکراسی نمی تواند از نظر سیاسی در کنار نیرویی در درون حاکمیت قرار گیرد. خاصی بارها در جریان مبارزه انتخاباتی ضمن اشاره به ضرورت مشارکت وسیع مردم بر اطاعت از رهبری و ولایت مطلقه فقیه پافشاری کرده است.

اپوزیسیون در ایران تا زمانی که از نفوذ مردمی برخوردار نباشد و یا ساو سیاسی حضور او را در زندگی سیاسی نهادی نکند، با مشکلات اینچنینی مواجه خواهد شد. این به معنای شکست او نیست. کسانی که با ساده کردن مسئله می گویند بر شکست ناطق نوری می بایست از خاتمی حمایت می شد در حقیقت داده های اصلی فض سیاسی ایران را نادیده می گیرند. اپوزیسیون دموکرات بدون تضمین های لازم در زمینه احترام به حقوق مردم و دموکراسی نمی تواند از نظر سیاسی در کنار نیرویی در درون حاکمیت قرار گیرد. خاصی بارها در جریان مبارزه انتخاباتی ضمن اشاره به ضرورت مشارکت وسیع مردم، بر اطاعت از رهبری و ولایت مطلقه فقیه پافشاری کرده است. های سیاسی دموکرات نمی توانند همان درک و خوشبینی از این مفاهیم کشار داشته باشند که مردم عادی.

– به نظر من اگر اصلی ترین سررشته داران حکومت از رای ۲۰ میلیون نفر در لازم را ننگرفته باشند، خاصی بخت زیادی برای موفقیت ندارد. به زبان روشنتر خاصی وجود تسایل آشکار و باور به ضرورت اصلاحات جدی در نظام برای مقبول و امروزی کردن آن، با نیروی بازدارنده و مخرب عظیمی روبروست. هاشمی رفسنجانی با همه نفوذ خوب نتوانست به آنچه می گفت عمل کند. خاصی تا کجا قادر است با این دستگاه جهند پنجه در پنجه درافکند و به اصلاح آن همت گمارد؟ دنیای سیاست، هنر ناشدنی ها است اما داده های کمی برای خوشبینی بیش از حد وجود دارند. به نظر من پشترانه مردم خاصی او را از نیروی بزرگی برای مقابله با مشکلات برخوردار می کند ولی تناقضات مر برنامه رئیس جمهور با شتاب بصورت عوامل منفی بازدارنده درخواست آمد.

پیش بینی درباره آینده سیاسی ایران بسیار دشوار است. ولی نتیجه سیاست ها خاصی هر چه باشد، بحران درون نظام پا به مرحله نوینی گذاشته است. ترکیب دولت آیت و نوع رابطه خاصی با رهبر، مجلس و دیگر نهاد های رسمی و نیمه رسمی می توانند در حدودی سمت و سوی حرکت رنس جمهور جدید را روشن کنند. بهر صورت اگر خاصی بر سر کار بماند، امیدواری زیادی هست که اوضاع از نظر اجتماعی و فرهنگی و سیاسی کمی بهبود یابد و راه برای مشارکت جدی تر مردم باز شود. اما حرکت به این سمت بلافاصله نظام را بسوی بحرانی سوق می دهد که خود بصورت عامل بازدارنده برای اصلاح درمی آید. نکته گریه در ساختار و کارکرد حکومت هم همین است و از این جنبه تا کنون هر تلاشی برای اصلاح نظام با شکست مواجه شده است.

– انتخاب خاصی بحران درون اپوزیسیون را هم تشدید می کند. اپوزیسیون داخل و خارج در سال های گذشته در نوسازی خود بسیار ناموفق بوده است و لذا بخت کسی هم برای اثر گذاری بر اوضاع ایران دارد. درست بخاطر همین ضعف هاست که امروز صدا هایلر برای حمایت از خاصی بلند شده است. سیاست حمایت از خاصی از نظر متدولوژی شیهاد عجیبی به سیاست حزب توده و خط امام او دارد. زیرا از تحلیل تجریدی خودش حرکت مر کند و انگیزه ها و تسایلات کسانی که قدرت را در دست دارند را بدست فراموشی مر سپارد.

به نظر من اپوزیسیون نخست باید جای خودش را در رابطه با نهاد سیاسی تعیین کند و این زاویه به یک اپوزیسیون هوشمند و سازنده تبدیل شود و برخورد کور و یکسونکرانه با حوادث را کنار بگذارد. این گرایش بمعنای سیاست اتحاد و انتقاد با حاکمیت نیست. چر که چنین سیاستی مستلزم حضور علنی اپوزیسیون در جامعه است. با توجه به موانع فعلی شاید سازنده ترین سیاست برای اپوزیسیون اتخاذ تاکتیک های شبیه سندیکای همبستگی لهستان در دهه هشتاد است. یعنی از موضع قانونی و با زبان تشکل های صنفی و نیمه سیاسی کوشش کند به تقویت پایگاه اجتماعی خود بپردازد و بطور واقعی به یک نیروی اجتماعی تبدیل شود. در این راستا، اپوزیسیون بخت فراوانی برای پیدا کردن جایگاه خود در جامعه دارد، چرا که نه خاصی و نه بویژه متحدان او به احتمال زیاد قادر نخواهند بود به مطالبات و خواست های زنان و جوانان و سایر گروه های اجتماعی وسیع پاسخ دهند. نوع رابطه خاصی با نهاد های قدرت و نیز مردم تا حدود زیادی بر سیاست های اپوزیسیون تاثیر خواهد گذاشت. ولی نگاه اپوزیسیون باید متوجه نهادی کردن فرهنگ جامعه مدنی و تکرار تجربه هایی است که به روند درونی کردن آن یاری می رساند.



# «طعم گیلان» در دهانه مرگ

## مژده فامیلی

### خلاصه داستان به تعبیر کیارستمی

شاید این تنها فیلمی باشد که نتوانم برای آن خلاصه داستان بنویسم. بنظر هر خلاصه ای می تواند در ذهن خواننده سوء تفاهم ایجاد کند. بنابراین بجای خلاصه مایلم به جمله ای اشاره کنم که سالها پیش در مصاحبه در مجله «نیوزویک» خوانده ام: «اگر امکان خودکشی وجود نداشت، سالها پیش خود را کشته بودم.»

### «طعم گیلان» در یک برداشت کلامی

مردی اتومبیلی را میراند. چهره جستجوگرش از خستگی نشان دارد. شاید هم از بی حوصلگی یا دلزدگی. در خیابانهای پر هیاهو و پر جمعیت حاشیه تهران کم سرعت از میان انبوه مردانی می راند که به جستجوی کار آمده بودند. «کارگر، کارگر می خواهی؟»

او به آنها می نگرد و کند می راند. چهره دو مرد نسبتا مسن با ته ریشی چند روزه در چارچوب پنجره پدیدار میشود: «کارگر می خواهی؟ چند تا؟ دو تا ببر!»

مرد که انگار جستجوی بی حاصل مانده، پا بر پدال گاز می فشارد و از انبوه کسانی که به امید یافتن لقمه نانی روز شان را آنجا می گذرانند، دور میشود. مرد جاده های خاکی حاشیه شهر را که دایره وار بدور تهران حلقه زده اند می پیماید و با حرکت ظاهرا سرگردان، تکراری اما مصر خود مردی را می نمایاند که فقط ساکن حاشیه شهر نیستند: حاشیه شهر کمی حاشیه زندگی هم هست.

مرد سر راهش با کودکانی رویرو میشود که اسباب بازی شان لاشه ماشین رها شده ای است. با مردی مواجه میشود که در میان زباله های انباشته شده می لولند تا کیسه های پلاستیکی یافته و برای لقمه نانی به فروش برساند. مرد در مقابل همه اینها مکث می کند. پرس و جو می کند. درد همه شان پول، نان و کار است. او پای صحبت شان می نشیند و سر آخر از شان جویا میشود آیا مایلند کاری به ازای پول هنگفتی برایش انجام دهند. این یکی جا می زند، می گوید که فقط همین یافتن کیسه پلاستیکی را بلد است و از پس کار نان و آب دار بر نمی آید. یکی دیگر مرد جوانی است که بر آشفته و به او پرخاش می کند، به تصورش این تقاضا حتما سوء نظری نامشروع است. آخر به او پیشنهاد پول میشود.

اما مرد چه می خواهد؟ به واقع نظرش چیست؟

سر راهش، سربازی را سوار می کند که به پادگان میرود. با او فرصت بیشتری است تا سفره دل بگشاید. از خاطراتش در دوران سربازی می گوید که این جوانی بهترین دوران زندگی او بوده است. سپس جویای کار و زندگی سرباز میشود و به او هم پیشنهاد کار پر درآمدی را میدهد. سرباز نیز مشکوک است. نمی داند چرا این پول باد آورده به او میرسد! استدلال های مرد دال بر «کار، کار است، مهم این است که پول خوبی توش باشه...» بی حاصل می ماند. نگاه سرباز جوان سرشار از ناباوری است. مرد سرانجام موفق میشود سرباز را راضی به همراهی او تا محل مورد نظرش کند. آنجا مرد از اتومبیل پیاده شده و از سرباز می خواهد، پای درختی، نگاه به گودالی بیاننازد که قبری است که بدست خودش کنده. تنها تقاضایش هم اینست که کسی صبح زود بعد از مرگش بیاید بروی او خاک بریزد. سرباز وحشزده است. مرد منقلب است. گویی همه زندگیش بستگی به انجام این عمل دارد و طبعاً متقاعد کردن سرباز جوان. «آدمی که روش بیست تا بیل خاک می ریزی، دیگه زنده نیست، اگر بود که توی این سوراخ نبود.» و سرانجام مایوس به سرباز که یک کشاورز کرد است به طعنه می گوید: «فقط بیست تا بیل خاک باید بریزی...»

سرباز از یک غفلت او سود جسته، پا به قرار می گذارد.

مرد به راه خود ادامه میدهد. کمی دور تر چرخ اتومبیل او به چاله ای می افتد. این بار کارگران از هر سو به کمک او می شتابند. با تلاش آنها ماشین از چاله بیرون می آید. مرد از اینکه به یاری آنها می تواند به راهش ادامه دهد تشکر می کند. گفتگوی بعدی او با دو افغانی است. او که به گفته خودش دنباله هم صحبت است تا از تنهایی بدر آید، ابتدا درباره جنگ و شرایط جنگ زدگان گفتگو می کنند و سرانجام همراه یک طلبه افغانی براه می افتد تا «به قصد هواخوری دوری بزنند.» این بار او مفصل تر درباره قصد خودکشی اش صحبت می کند. طلبه جوان همزبان روشن ضمیری است. استدلال مرد اینست که وقتی زندگی بقدری ناممکن میشود که راهی برای خوبی به خود و یا دیگری نمانده و جز بدی و آزار به خود و یا به دیگری کاری از انسان بر نمی آید، زنده ماندن همانقدر گناه است که خودکشی و در این صورت بهتر است به این زندگی خاتمه داد.

طلبه افغانی با درایت استدلال او را می پذیرد اما در نهایت می خواهد او را متقاعد کند که خودکشی هم بالاخره کشتن است و از او دعوت می کند تا بیاید و تنهایی اش را با آنها قسمت کند و نیرویی را که دوست دیگرش آماده کرده و عطرش به مشام میرسد با هم صرف کنند. اما مرد سلامتی اش را بهانه میکند: «تخم مرغ برایم خوب نیست، باشد یک دفعه دیگر!» کمی پیش هم او حین پایین آمدن از نردبانی به افغانی دیگر هشدار میداد که این نردبان محکم نیست و باید تعمیر شود، اگر نه خطر دارد!

چه چیز مرد را از زندگی میراند و به مرگ سوق میدهد؟ نمیدانیم. جز آنچه که خودش می گوید: «گاهی آدم بقدری از پا افتاده و خسته است که دیگه نمیتونه منتظر خدا بشه که براش تصمیم پایان زندگیش بگیره.» او می خواهد خودش تصمیم مرگش را بگیرد تا به نوعی سرانجام صاحب اختیار زندگیش باشد.

مرد به گردش سرگردان خود از میان کوره راههای خاک آلود ادامه میدهد. جایی متوقف میشود. جاده سازی می کنند. سایه اش بر روی تپه شنی افتاده است. یک بیل مکانیکی به آن نزدیک میشود. خاک روییده میشود. سایه اش در هم می شکند. خاک روییده شده بر سر سایه اش فرو می ریزد. سایه اش را به خاک می سپارند.

او همچنان می راند. مردی آذری همراه اوست که تقاضایش را پذیرفته است. قرار است که او پس از بلعیدن قرصهای خوابش، در گودالی که خودش کنده، برای آخرین بار بخوابد و مرد آذری روز بعد رویش خاک بریزد و مزد خود را بردارد. اما او هم نمی تواند دست از تلاش برای منصرف کردن مرد بردارد. از تجربه خودش می گوید. از زمانها پیش که تصمیم گرفته بود خود را به درختی داز بزند. اولین درخت، درخت توت است و توت های شیرین و آبدار چنان لذت زندگی را به رخ او می کشند که نظرش بکلی عوض میشود. بنوبه خودش کوشش می کند تا مرد را بار دیگر به دیدار زندگی برانگیزد. بدیدار ستاره ها، ماه، آفتاب، چشمه ها و میوه های فصل ها... «هیچ مادری این همه چیز های خوب را برای بچه اش در یخچالش فراهم نکرده و تو می خواهی از همه اینها بگیزی، از طعم یک گیلان بگیزی؟»

و مرد آشفته و منقلب از او می خواهد که فردا صبح قبل از ریختن خاک برویش، دو تا سنگ کوچک به او پرتاب کند یا شانه هایش را تکان دهد، شاید که فقط به خواب رفته باشد. شبی است مهتابی. ماه کامل. بادی تند ابر های سرگردان را بهر سو می راند و سرانجام صدای رعد سکوت آسمان را می شکافد و لحظه ای کوتاه در برق او مرد را در عمق گودال می بینم. چشمانش بسته است. رگبار می بارد.

در آخرین صحنه، روز است و آفتاب. گروه فیلمبرداری همراه کیا رستمی بروی تپه ای سبز ایستاده اند. همان تپه با تک درختی که مرد پای آن قبر کنده بود. مرد از کنار آنها می گذرد. سیگاری آتش میزند. کیا رستمی پایان فیلم را اعلام می کند.

## ما و معضل کیارستمی!

علی امینی

۳

برشت در جایی (در مقاله مهمی در باب رئالیسم) گفته است که سانسورچیان گاهی وقتها بهتر از خوش‌نیت‌ترین منتقدین به جوهر آثار هنری پی می‌برند. ظاهراً «سانسورچیان» مسلمان هم شامه‌ای تیز تر از ما دارند. همه فیلم‌هایی که کیارستمی پس از انقلاب کارگردانی کرده، بدون استثنا، با سانسور درگیر بوده‌اند. بعضی از آنها، مثل «قضیه شکل اول، قضیه شکل دوم» و «مشق شب» برای همیشه توقیف شده‌اند. در برابر، داوری غالب در میان ما خارج‌نشینان «تبعیدی» این است که کیارستمی سینماگری است «غیرسیاسی» که فیلم‌های خنثی می‌سازد. حتی کسانی هستند که پا را فراتر گذاشته اصلاً او را «سینماگر رژیم» قلمداد می‌کنند.

آخرین فیلم کیارستمی قرار بود در زمستان گذشته به اسم «سفر به صبح» در فستیوال ونیز شرکت کند؛ اما در ایران به بهانه‌های واهی از خروج فیلم جلوگیری شد. در فستیوال کن هم ابتدا اعلام شد که دولت ایران با شرکت این فیلم در جشنواره مخالفت کرده است. تنها به دنبال رشته‌ای از میانجیگریها و پافشاری‌ها بود که فیلم به نام «طعم گلاس» در آخرین فرصت به فستیوال رسید و مورد استقبال بی‌نظیری قرار گرفت. برخی از منتقدین مطبوعات جایزه کیارستمی را به عنوان «دهن کچی به رژیم ملایان» ارزیابی نمودند.

این جایزه بی‌تردید یک پیروزی مهم فرهنگی برای میهن ما بود. اما خیلی‌ها را هم غمگین کرد؛ هم در ایران و هم در خارج. در ایران محافل حزب‌اللهی فریاد برداشتند که این توطئه تازه‌ای است علیه امت اسلام. جوجه فاشیست‌های مستقر در روزنامه‌های «رساله» و «کیهان» نوشتند که سینمای کیارستمی مبلغ یک «بینش اپیکوری» است که با جهان بینی «مکتبی» در تضاد است. راستی هم فیلم‌های کیارستمی که یکسره در ستایش عشق و زیبایی و سرزندگی است، چه تجانسی می‌تواند داشته باشد با مکتبی که یکپارچه در خدمت مرگ و کین‌توزی و سوگواری است؟

در خارج هم کسانی که خود را به «اپوزیسیون» بسته‌اند، چار و جنجال به پا کرده‌اند که این پیروزی در «تحلیل نهائی» به سود جمهوری اسلامی است. زیرا نشان می‌دهد که در زیر یوغ نظام اسلامی هم امکان تولید فیلم‌های هنرمندانه وجود دارد.

۴

هانا آرنست در مصاحبه‌ای گفته است که شکل‌گیری نظام‌های خودکامه بدون حضور روشنفکران کوتاه‌فکر و نزدیک‌بین غیرممکن است. این روشنفکران در عمل به رژیمی خدمت می‌کنند که داعیه مبارزه با آن را دارند.

آقای پرویز صیاد کتابی منتشر کرده به عنوان «سینمای در تبعید». کتابی است نسبتاً پر حجم با ۱۶۰ صفحه؛ لب کلام کتاب اما، دو جمله بیشتر نیست: فیلم‌های ایرانی که در خارج از کشور به نمایش درمی‌آیند، به جمهوری اسلامی حیثیت و اعتبار می‌بخشند، و بنابراین وظیفه «اپوزیسیون» است که از معرفی و نمایش آثار این «سینمای جمهوری اسلامی» جلوگیری کند، و در عوض از آثار هنرمندان «تبعیدی» حمایت به عمل آورد.

۱

عباس کیارستمی چند جرم بزرگ مرتکب شده است. اول این که این آقا در ایران مانده و مثل ما «تبعیدی» نشده، یا مثل بیشتر ماها خود را به «تبعید» نفرستاده است. او با این کار نشان داده است که، برخلاف شعارهای ما، هنوز هم می‌شود در ایران نفس کشید.

دیگر اینکه او در ایران کار می‌کند؛ یعنی می‌تواند در زیر سلطه دیکتاتوری سیاهی که تمام ارکان جامعه را زیر کنترل دارد، فیلم بسازد. از دو حال خارج نیست: چنین شخصی، اگر یک حزب‌اللهی متعصب نباشد، که میدانیم نیست، پس آدم فرصت‌طلب یا مزدوری است که به خواست و اراده رژیم فیلم می‌سازد. مگر یک رژیم فاشیستی می‌تواند به هنرمندان مستقل اجازه کار و فعالیت بدهد؟!

و اما بزرگترین جرم کیارستمی این است که فیلم‌های خوبی می‌سازد. این را که دیگر اصلاً نمی‌توان بخشید. چون با هیچ معیاری جور در نمی‌آید که یک سینماگر غیرمنه‌بی بتواند در ایران زندگی کند، فیلم بسازد و تازه فیلم‌های او، به‌رغم سانسور و اختناق وحشتناکی که از آن خبر داریم، خوب هم از آب در بیایند.

و دست آخر می‌بینیم که این ترفندهای تبلیغاتی به یک تبتانی توطئه‌آمیز ختم می‌شود. رژیم اسلامی فیلم‌های او را به خارج می‌فرستد و جشنواره‌های جهانی هم گروگر به این آدم جایزه می‌دهند. دیگر هیچ محفل سینمایی مهمی باقی نمانده که به این آقا جایزه تقدیم نکرده باشد. ردپای توطئه را می‌توان به روشنی دید: دولت‌های غربی که با سیاست‌های «ضد ایرانی» که اوج آن را در «دادگاه میگونوس» دیدیم، خشم رژیم اسلامی را برانگیخته‌اند، اینک قصد دارند با ستایش از یک فیلمساز ایرانی، آب رفته را به جوی برگردانند و با آخوندها مناسبات حسنه برقرار کنند. حالا هرچه دولت‌مردان این رژیم فریاد می‌زنند که: بابا، این راهش نیست؛ ما از این آدم اصلاً خوشمان نمی‌آید، به خرجشان نمی‌رود که نمی‌رود.

۲

جایزه نخل طلائی که مشترکاً به عباس کیارستمی و فیماز ژاپنی ایامورا تعلق گرفت، همچنان معتبرترین جایزه سینمایی بین‌المللی است. به گزارش منابع آگاه، که در روزنامه‌های فرانسوی نیز بازتاب یافت، در میان اعضای هیئت داوران فستیوال کن در اعطای جایزه به سینماگر ژاپنی اختلاف نظر وجود داشت، اما همه آنها در مورد فیلم «طعم گلاس» اتفاق نظر داشتند و فیلم را به خاطر «ارزش‌های انسان دوستانه‌اش» مورد ستایش قرار دادند. از این گذشته، در هیئت داوران فستیوال امسال چهره‌های خوشنام و معتبری نظیر مایک لی و نانی مورتی حضور داشتند که به‌هیچوجه نمی‌توان آنها را به «مصلحت‌اندیشی» و «سیاست‌بازی» متهم نمود.



بی گمان همه به یاد دارند که همین چند ماه پیش عده‌ای از روحانیون بانفوذ سینمای غیردولتی را به باد حمله گرفتند و رونق آن را بخشی از «تهاجم فرهنگی» خواندند. در تائید همین سمت‌گیری خصمانه بود که آیت الله خامنه‌ای در نطقی خطاب به کارگزاران فرهنگی رژیم به آنها رهنمود داد که از خروج فیلمهای ایرانی و نمایش آنها در خارج از کشور جلوگیری کنند، زیرا این قبیل آثار به حیثیت «جمهوری اسلامی» خدشه وارد می‌سازند. به دنبال این سخنرانی بود که سانسور فیلمها شدت بیشتری گرفت و فیلمهای هنرمندان مستقل با محدودیتهای باز هم بیشتری روبرو شدند. یکی از نشریات سینمایی در تفسیر موج تازه حملات با لحنی احتیاط‌آمیز نوشت که این جریان بانفوذ «موقفیت جهانی فیلمهای هنری را به فضای سیاه و انتقادی این قبیل آثار منتسب می‌کند، و توجه محافل غربی را بخشی از توطئه‌های سازمان‌یافته علیه نظام جمهوری اسلامی می‌انگارد.» (ماهنامه فیلم، شماره ۲۰۱، ص ۵۵)

می‌بینیم که زمامداران جمهوری اسلامی با «روشنفکران تبعیدی» ما در حمله به سینمای مستقل ایران عملاً در یک جبهه قرار دارند. گیریم با انگیزه‌ها و الفاظی گوناگون. هر دو گروه در یک موضع اتفاق نظر دارند: از نمایش فیلمهای ایرانی در خارج از کشور باید جلوگیری کرد. تنها نکته قابل ذکر این است که گویا روشنفکران «تبعیدی» ما مصالح «جمهوری اسلامی» را بهتر از مقام رهبری آن تشخیص داده‌اند!

موضوع به اندازه‌ای روشن است که همه اینها توضیح واضحی به نظر می‌رسد. اما متأسفانه در میان ما هنوز کسانی هستند که می‌توانند حقیقت را به خاطر تئوریهای یکسویه و مطلق‌گرای خود قربانی کنند. هیچ ابائی ندارند که نوزاد را هم به همراه چرکاب دور بریزند. آماده‌اند «ایران آخوندها» را با تمام محتویاتش یک جا بسته بندی کنند و به توپ ببندند. اینهمه شکست و ناکامی باید به ما نشان داده باشد که برای مبارزه تنها شور و فداکاری کافی نیست. باید هشیار بود، علیه دشمن در هر عرصه جبهه‌ای گشود و از هر ضعف و عقب‌نشینی او بهره گرفت.

امروزه در میهن ما به «برکت» زمامداران مسلمان سینمایی پا گرفته به کلی بی‌ریشه و بی‌ارتباط با واقعیتها و نیازهای مردم. همان فیلمفارسی مألوف و این بار با «روپوش اسلامی». نوارهای بی‌خاصیتی که از وحشت سانسور رنگ از رخسارشان پریده است. بدتر از آن سینمای تبلیغی است، با آثاری یکسره در خدمت جهل و خرافه و عوامفریبی. در این «ژانر» مثنی «سینماگر» مزدور و فرصت‌طلب فعالیت دارند که تنها تخصصشان به باد دادن پول و امکانات مادی مملکت است.

در کشور سالیانه حدود پنجاه فیلم تولید میشود، در حالیکه تعداد فیلمهای نسبتاً سالم از یک دهم این آثار تجاوز نمی‌کند. همین فیلمها هستند که با گذر از هفت خوان راهی به خارج باز میکنند. آیا دریغ نیست که ریشه این آثار معدود هم زده شود؟ اگر هم چنین سرنوشتی در انتهای راه این سینما نشسته باشد، بگذارید که تبر را همان جوجه فاشیستها فرود بیاورند، نه ما.

هر جایزه معتبری که در محافل جهانی به یک فیلم ایرانی داده شود، مهر ننگی است بر پیشانی رژیمی که نابودی سینمای ما را آرزو میکند. حمایت از سینمای ایران، نه تنها وظیفه‌ای فرهنگی، بلکه یک حرکت سیاسی در برابر نظام تام‌گرای ولایت فقیه است...

آقای صیاد به درستی اعتقاد دارد که جمهوری اسلامی به نابودی سینمای ایران، مانند همه پدیده‌های فرهنگی جامعه ما کمر بسته است. اما وی متأسفانه بر این واقعیت دیده می‌بندد که رژیم با تمام تلاشها و ترفندهایش در این هدف شکست خورده است. آیا اینک وظیفه ماست که شکست او را جبران کنیم و به دست خود تیشه به ریشه این نهال بزیم؟ آیا به‌راستی ما آرزو داریم که تمام روزنه‌های حیات در «جمهوری اسلامی» بسته شود، تا «مبارزات» ما محمل تبلیغاتی کافی داشته باشد؟ آنچه جنایت و تبهکاری برای مشروعیت مبارزه ما علیه این دستگاه اهریمنی کافی نیست؟ آیا در برابر سیستم «اتحاد شوروی» کسی می‌توانست به بهانه مبارزه با آن نظام خودکامه بر فیلمهای تارکوفسکی و پارازانوف و شنگلایا یا بر هنر تاتلین و ماله‌ویچ و لیسیتسکی خط بطلان بکشد؟ (فراموش نکنیم که هیچ یک از این هنرمندان هم نه سیاسی بودند و نه مبارز.) آیا چنین برخوردی عین کوتاه‌فکری و نادانی نیست؟

اشکال دیگر دیدگاه آقای صیاد در ابداع عبارت «سینمای جمهوری اسلامی» است. در کجای تاریخ دیده شده که سراسر آفرینش هنری یک سرزمین پهناور را به عنوان نظام سیاسی آن کشور نامگذاری کنند؟ آیا می‌توانیم با این دستاویز که آثار معروفی و گلشنی و روانی پور هم در زیر حاکمیت جمهوری اسلامی پدید آمده‌اند، به آنها نیز عنوان «ادبیات جمهوری اسلامی» بدهیم؟ آیا قبل از انقلاب ما چیزی به اسم «سینمای نظام سلطنتی» داشتیم؟ از رژیم «ولایت فقیه» و آوازه‌گران سبک‌مغز آن بعید نیست که چنین یاوه‌ای به هم بیافند، شما چرا به این دام افتاده‌اید؟ شاید بتوان به فیلمهای تبلیغاتی معینی چنین عنوانی اطلاق نمود، اما مسلماً نمی‌توان به آثار فیلمسازی نظیر بیضائی و کیارستمی و مخملباف و جلیلی چنین عنوانی داد.

در همین روزهای اخیر یکی از پیروان اروپائینشین آقای صیاد در مقاله‌ای که در صفحه «تریبون آزاد» روزنامه کیهان (چاپ لندن، شماره ۶۶۱) به چاپ رسیده با سرهم کردن مثنی «فاکت» دست‌چین شده «استدلال» فرموده است که اعطای جایزه بزرگ فستیوال کن به کیارستمی به خاطر «دلجوئی» کشورهای غربی از جمهوری اسلامی و به قصد جبران ماجرای میکونوس صورت گرفته است. تمام نوشته بر پایه دو پیش‌فرض ابتدائی شکل گرفته است: اولاً فستیوال کن بازیچه‌ای است در دست دولتمردان غربی. (هیچ توضیحی داده نشده که چرا جور این «کشورهای غربی» را یک فستیوال معتبر سینمایی باید بکشد؟! ثانیاً برای «دلجوئی» از رژیم جمهوری اسلامی» باید به سینماگرانی جایزه داد که از دست همین رژیم جانشان به لب رسیده است! آیا آقایان متوجه نیستند که با چنین ترهاتی تمام دستاوردهای سینمای ایران را، که با خون دل و کار و تلاش صدها هنرمند به دست آمده، یک جا به حساب «جمهوری اسلامی» واریز می‌کنند؟ آفرین به این درایت سیاسی! جالب است که تمام این استدلال مشعش هم به نام اپوزیسیون صورت گرفته است. اما معلوم نیست که «اپوزیسیون» برای کدام جبهه؟!

ایراد آخر، اما نه کم اهمیت‌تر کتاب آقای صیاد این است که با برداشتی سطحی و قالبی از مفهوم «تبعید»، سنجش آثار هنری را به یک معیار قراردادی، یعنی مرزهای جغرافیائی وامی‌گذارد. با این برداشت به گرد همه فرآورده‌های «تبعید»، هاله تقدس تنیده میشود، و در برابر، بر هر آنچه در ایران، در زیر یوغ استبداد آفریده شده، مهر ابطال می‌خورد. آیا این حکم خردمندانه است؟ هنر را از تعصب دور نگه داریم. آیا «تبعیدها» آثار بی‌ارزش و گاه حتی چندش‌آور کم تولید کرده‌اند؟ آیا به‌راستی می‌توان نمایشهای مبتذل و دل‌آشوب «صمد آقا» را، تنها به صرف آنکه زاده «تبعید» هستند، بر فیلمهای بیضائی و کیارستمی برتری داد؟

# ملاقات بیواسطه با دنیا

عباس کیارستمی با آخرین فیلم خود «طعم گیلان» با یک کارگردان ژاپنی «ایمامورا» مشترکا برنده جایزه نخل طلایی فستیوال کان سال ۱۹۹۷ شدند. این موضوع انگیزه ایست برای گفتگو با مژده فامیلی سینما شناس مقیم فرانسه. گفتگوکننده: ب. نور.

پرسش: از یک سنووال ابتدایی شروع کنیم: عباس کیارستمی کیست؟

– کارت شناسایی عباس کیارستمی را اینطور میتوان خلاصه کرد: در سال ۱۹۴۰ در تهران بدنیا می آید. خیلی زود علاقه به طراحی و نقاشی نشان میدهد و پس از اتمام تحصیلات متوسطه در کنکور دانشکده هنر های زیبا برای ورود به رشته گرافیک شرکت می کند. چیزی که شاید در این کارت شناسایی تا بحال گفته نشده این است که پدرش «لندننی ساز» بوده. و «لندننی ساز» به هنرمندانی اطلاق میشده که در واقع سبکی را از انگلستان به عاریت گرفتند که مبتنی است بر نقاشی بر روی سقف و دیوار ها و در آنها دورنما و مناظری از طبیعت کشیده میشده. تصور می کنم که میل عباس کیارستمی به هنر های تصویری و شاید استعداد او هم ریشه در این خویشاوندی دارد.

عباس کیارستمی مابین سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۸ در ساختن حدود ۱۵۰ فیلم تبلیغاتی و تعداد زیادی تیتراژ فیلم های سینمایی شرکت دارد. از مشهور ترین آنها میشود به تیتراژ فیلم «قصر» ساخته مسعود کیمیایی اشاره کرد: دوربین در نمای نزدیک بدن برهنه و خالکوبی شده مردی را فیلمبرداری می کند و بروی آن تیتراژ فیلم پدیدار میشود.

اما در سال ۱۹۶۹ است که مشترکا بخش سینمایی «کانون پرورش فکری کودکان ونوجوانان» را براه می اندازد. از این تاریخ به بعد، شاهد تحولی مستمر در کار عباس کیارستمی خواهیم بود که تا به امروز موفقیت های زیادی را نصیب او و سینمای ایران ساخته.

– شما ویژگیهای کار کیارستمی را در تحول سینمای او چگونه می بینید؟

– ویژگیها بسیارند که شاید در بحث امروز نشود درباره همه شان گفتگو کرد. اما آنهایی هم هستند که به کرات درباره شان صحبت شده مثلا نوعی مستند سازی. می گویم «نوعی مستند سازی» چرا که این سبک ویژه در تحول کار و سبک او موثر بوده، اما کیارستمی حتما مستند ساز نیست. و شاید صرف اینکه او کار سینمایی اش را در چارچوب کانون پرورش فکری شروع می کند در این امر بی تاثیر نبوده. برای اینکه کانون هدف تربیتی و آموزشی دارد. و در همین کانون است که ویژگی دیگر کیارستمی شکل می گیرد و آنهم کار با بازیگران غیر حرفه ای است. اولین فیلم او «نان و کوجه» داستانی است. بنابراین ویژگی اساسی کار او حتی اگر بنوعی متأثر از مستند یا مستندگونه باشد، باز هم عمدتا ناشی از رابطه ای است که خود سینماگر با دنیا دارد. رابطه ای که از دیدگاه او انسانها با هم و با دنیای پیرامون دارند و کیارستمی آنرا در سینمای خودش بیان می کند. آنچه که در «نان و کوجه» در زمان خودش بحث انگیز بود (مخالف یا موافق) این بود که به هیچکدام از شگردهای سینمای معمول یا حرفه ای متوسل نشد. ابداع گر سبکی بود که بعد ها خودش به استمرار آنرا پرورش داد. در آموغ بقل خودش در تهران نه بچه بازیگر حرفه ای پیدا میشد و نه بازیگر سنگ حرفه ای! در نتیجه برای «نان و کوجه» او بناچار وارد یک سیستمی میشد که بعد ها در آن احساس راحتی می کند. اما این سیستم پیچیده است، در عین ظاهر ساده، لایه های گوناگون دارد. دیگر فیلم های او هم – مستند یا داستانی – میشود گفت در وهله اول متأثر از نگاهی هستند

که او به دنیا دارد و به شخصیت های فیلم خودش هم القا می کند. اینها آدمهایی هستند که در رابطه ای بی واسطه با دنیا قرار دارند. به ملاقات بی واسطه دنیا میروند هیچ نوع دانش، آگاهی و ایمان را سپر قرار نمی دهند. آدمهایی هستند که برای شناختن به تجربه شخصی خود شان متکی هستند. در «نان و کوجه» پسر بچه از سنگ میترسد ناچار است راه حلی بیابد تا از شر او خلاصی پیدا کند. این سوژه: تلاش برای دستیابی به یک هدف، به استمرار در همه فیلم های او موجود است و حتی تا این آخری. در «طعم گیلان» مردی براه می افتد در دنیایی – که می تواند به تناوب یک شهر، حاشیه شهر یک ده یا یک کوجه باشد – و سعی می کند از طریق رابطه هایی که برقرار می کند صحبت ها، مشاهدات، گفتگو ها، به یک توضیح یا توجیهی برای دنیا، برای خودش و مسائلش (مردن یا زنده ماندن) دست پیدا کند. هیچ راه حل پیش ساخته ای وجود ندارد همه چیز می تواند به تناسب مورد بحث و شک باشد. و ما می دانیم که تا چه حد این بینش در سنت های فکری ما حتی مابین روشنفکران و هنرمندان نامعمول است. تاثیر این ویژگی بروی زیبایی نقاشی و سبک او چنین است که محور برای او انسان است و نگاهی که او به دنیا دارد. در نتیجه نگاه دوربین سینما باید با این نگاه تلاقی کند دوربین کیارستمی هیچگاه تصاویری که منطبق بر دید انسان نباشد ضبط نمی کند. زاویه دید خارق العاده ندارد. و این آن بُعد انسانی است که سینمای کیارستمی از آن آغاز میشود. ویژگی دیگر کار او بنظم رابطه ارست با واقعیت و تخیل. سینماگری است با تخیل وسیع ولی برای بیان و تجلی تخیل خودش به تخته پرشی نیاز دارد بنام واقعیت. او نیاز دارد که یک مسئله ملموس و محسوس را در واقعیت بگیرد و از این واقعیت کوچک به بُعد های دیگر هستی، زندگی و انسان دست پیدا کند. انسان کیارستمی ابتدا در دنیا حضور دارد. پیرامون خودش را مشاهده می کند. این پیرامون به او حس درد، رنج، شادی، نا امید، سوگواری و یا امید را القا می کند. و او پس از این دیدار و مشاهده است که نگاه خودش را به دنیا تبیین می کند و رابطه و موضعش را. در «خانه دوست کجاست؟» این بچه هیچ تصور آگاهانه ای از دوستی، درستکاری، وفاداری ندارد. کسی هم به او درسی نداده جز بی اعتنائی. اما در چارچوب حوادثی قرار می گیرد که ناچار به تجربه همه این مفاهیم میشود. اما در هیچ لحظه به ما درسی هم داده نمیشود. سینمای کیارستمی هیچوقت سینمای رسالت نبوده. این بچه حتی سر آخر ناچار به تقلب هم میشود که در نهاد خود هیچ درس اخلاقی مثبتی هم نیست. اما او به ما نشان میدهد که برای کمک به کسی که مورد ظلم و تهاجم است، یا برای رسیدن به خواست خود، چطور باید به اراده و پشتکار متوسل شد. از ورای حرکت این پسر بچه است که این مفاهیم در فیلم تجلی پیدا می کنند. به این خاطر فکر می کنم که کیارستمی حتی اگر فیلم های آموزشی هم ساخته باشد، آموزگار یا تربیت گر نیست. حتی اگر فیلم های او بتوانند مورد استفاده نهاد های تربیتی قرار گیرند. ولی هدف خود او این نیست. میتوان گفت که کیارستمی هیچگاه نتیجه گیری نمی تواند بکنند. جواب نمی تواند داشته باشد. او چنین برداشتی از سینما دارد. فکر می کنم کیارستمی هرگز نخواهد توانست در نقش قاضی حضور پیدا کند و به قضاوت دنیا و آدمها بنشیند یا چنین رسالتی برای خودش قائل باشد. کارش این نیست. او می داند که هنرمند اگر خیلی قادر باشد باید بتواند دنیا را از طریق حس خودش دریافت و بشکل مجموعه ای از شهادت منتقل کند. در واقع سینمای کیارستمی سینمایی است که شهادت میدهد، قضاوت نمی کند. درس هم نمیدهد. چون او نمی تواند به پاسخی یگانه معتقد باشد. کیارستمی در مصاحبه جالب با دوستی – امیدوارم روزی فرصتی برای چاپش باشد – چیزی می گوید که



تکان دهنده است. از حافظه می گویم - می گوید: «من جواب یا یک جواب نمی توانم داشته باشم. فیلم های من با یک جواب معلوم و مشخص به پایان نمی رسند. جوابهای من در پهلوی هستند. تنها کسانی که می توانند جواب صریح و روشن برای همه چیز داشته باشند، سیاستمداران یا پیغمبران.» و او مدعی هیچکدام از این دو تا نیست.

کیارستمی در واقع از طریق حضور شخصیت های فیلم خود برش هایی از واقعیت را به تماشاگر عرضه می کند. درباره «زندگی ادامه دارد» نقد هایی خوانده ام که می گویند چرا این فیلم راجع به عظمت فاجعه چیزی نمی گوید، از بیان عظمت درد و اندوه غافل یا ناتوان مانده. اینجا هم ویژگی دیگری از کار کیارستمی بارز میشود. او مخالف هر نوع فراخوانی عاطفی است. مسئله برایش چگونه بیان کردن جلوه هایی از یک فاجعه و چگونگی برانگیختگی عاطفی است بطوریکه تماشاگر سپس بتواند با وجدان خودش و به تنهایی به نظاره ذهنی آنچه دیده است بپردازد و حس و موضع خودش را روشن کند و اینکه چطور می خواهد راجع به این مطلب فکر کند. برای بیان مسئله مرگ و زندگی و زلزله هم در میانش، کیارستمی در این فیلم نیازی به نمایش عزاداری نداشت. سینمای او در این فیلم سوگوار است. وقتی از نما های بریده بریده و کوتاه فیلم را آغاز می کند، درست مثل آدمی که با اضطراب و تشویش بی پایان به سراغ فاجعه ای می خواهد برود، بنظر من تماشاگر صادق بازتتاب حس دردش را در این تصاویر خواهد یافت. این فاجعه در بیان سینمایی او جلوه پیدا می کند. تا زمانی که دوربین او به محل فاجعه رسیده و به ضبط اولین تصاویر می پردازد. این تصاویر باز و گسترده هستند و تماشاگر مبهوت می ماند، در برابر فاجعه ای که می بیند سحر می شود. شاید ما را عادت داده باشند که در برابر فاجعه و عزا سینه بزیم. سیاهی را با سپیدی اشکها بیان کنیم. اما به نظر من فاجعه سحر آمیز هم هست و سحرش آدم را فلج می کند. و انسان نیاز دارد جادویش را باطل کند. و این آتن تلویزیون در «زندگی ادامه دارد» برای تماشای فوتبال - که اینهمه انتقاد برانگیخت - در واقع برای باطل کردن جادوی فاجعه هم هست. بیان سینمای کیارستمی در تقابل تصاویر و محتوای شان، در انتخاب سوژه ها قصد القای سوگ و یا امید را دارد. و امید در شرایطی حتی تلخ تر از اندوه هم می تواند باشد. اما ایده ای که از این شگرد کیارستمی القا می شود، اینست که او به انسان معتقد است و به تصامیت او احترام می گذارد. اولین هدف کیارستمی این نیست که این آدم را عوض کند، قانع کند، ارشاد کند و یا معتقداتش را به زیر انتقاد ببرد. کیارستمی به انسانی معتقد است (حتی بچه ها) که خودش را آزاد، مسئول و بالغ می خواهد. انسان کیارستمی خودش می تواند بشیند و تصمیم بگیرد که چه می خواهد. تصور می کنم - این باز نظر من است - که کیارستمی حتی بخودش اجازه نمیدهد که به این انسان بگوید که چطور باید فکر کند و یا فکر درست کلام است. این بیش از کیارستمی در «طعم گیلان» آخرین فیلم او به تصامی موضوع اصلی است. کسی می خواهد خودکشی کند و این میل از حس مسئولیت نسبت به زندگی ناشی شده و نه فقط از تمایل به مردن. این آدم می خواهد خودش صاحب اختیار باشد و تصمیم بگیرد که حیاتش ارزش زندگی کردن دارد یا نه. بنابراین شگرد او در برابر تماشاگر هم اینست که به این انسان بپارواند (و یا به او اعتماد دهد) که خودش به اندازه کافی شعور و فکر دارد که به نتیجه گیری آزادانه از آنچه که به او بیان شده بپردازد. سینمای او برانگیختگی است، برانگیختگی حس، وجدان، عاطفه و برانگیختگی فکری بنوعی. نه سینمای رهنمود و ارشاد.

- می دانیم فیلم «گزارش» که در سال ۱۹۷۷ ساخته شده نقطه عطفی است در سینمای کیارستمی. در دهه پس از آن در سال ۱۹۹۷ «طعم گیلان» جایزه نخست فستیوال کن مهم ترین فستیوال سینمایی اروپا را از آن خود می کند. در این رابطه مشخص، از چه تحولی در سینمای کیارستمی میتوان سخن گفت؟

- ما می دانیم که سوژه محوری اکثر فیلم های کیارستمی درگیری امیال انسانهاست با نظم دنیای بیرون، اجتماعی یا سیاسی و... که به جبر می خواهد خودش را تحمیل کند. ما نوعی از این درگیری را در فیلم هایی مثل «مشق شب» و یا «زنگ تفریح» که حکایت تلخ تضاد نظام آموزشی با دنیای بچه هاست می بینیم. بچه ها وارد تناقض با دنیایی میشوند که در مقابل آنها هیچ نوع نرمش و تفاهم نمی شناسد. تنها شیوه اش جبر و تحمیل و تنبیه است. تنها خواستش اطاعت. در فیلم هایی مثل «خانه دوست کجاست؟» هم این مسئله صادق است. همه ماجرا بخاطر کمک به دوستی اتفاق می افتد که نا عادلانه در خطر اخراج از مدرسه قرار دارد. این تقابل با نظم اجتماعی و آموزشی در فیلم «زندگی ادامه دارد» بشکل طنز تلخی جلوه پیدا می کند. پسر بچه ای که از تهران آمده به مادری که بچه اش را در زلزله از دست داده دلداری می دهد و می گوید «غصه نخور اگر بچه ات نمی مرد سال دیگه تازه می بایست میرفت کلاس اول!» و این جمله کوتاه که شاید در فیلم ظاهرا جلب نظر هم نمی کند در خودش حقیقتی را پنهان دارد که استمراری است در فیلم های کیارستمی. «زیر درخت زیتون» هم گویای امیال به حق و انسانی مردی است در تقابل با سنت های متحجر خانوادگی، عاطفی و نهایت

اجتماعی که حتی زلزله هم نتوانست بنیادش را تهدید کند. یک دختر حتی اگر مردی را هم بخواد، برای ازدواج باید کسی را برگزیند که خانه و ثروت و اسم و رسم و سواد دارد. اما میان «گزارش» و «طعم گیلان» شاید بشود به دو قطب متضاد اشاره کرد. چرا که «گزارش» هم درگیری انسانهاست با دنیای پیرامون. مردی در بیرون با اداره اش درگیری دارد و در خانه با رسومات و عادات خانوادگی. اما این تناقضات در درون فرد هم بازتاب پیدا می کنند و بنوعی واکنش علیه خود زندگی بدل میشوند. زن و شوهری که دیگر همدیگر را تحمل نمی توانند بکنند به هم آزار میرسانند و خودکشی زن بنوعی دگرگونی هم هست. چون مرد از این حادثه کاملا صدمه خورده و داغان بیرون می آید. انسان در مقابل این درگیریها کاملا شکننده و آسیب پذیر میشود. بیست سال بعد در فیلم «طعم گیلان» هم با مردی مواجه هستیم که قصد مردن دارد. دلایلش را نمی دانیم اما حس می توانیم بزیم که جانش به لب رسیده است. اما برای او این تصمیم به معنای زد یکسره دنیای بیرون نیست. او در جستجوی کسی است که در این کار کمکش کند و از این رو پای صحبت دیگران می نشیند، درد دل می کند. اجازه میدهد که دیگران تمام دلایل ممکنه را برای دفاع از زندگی برایش بیارند. او در واقع قصد مردن ندارد بلکه قصد یافتن دلایلی برای زنده بودن دارد. کسی است که در حال مبارزه است. پاسخ هایی که دریافت می کند بارقه های امید هستند به نشان از زندگی. در واقع این فیلم با یک تیر دو نشان میزند. با زیر علامت سؤال بردن زندگی توجه را به این مفهوم جلب می کند که زندگی فقط زنده بودن نیست. فیلم تلاش برای دستیابی و آفرینش معنای دیگری هم برای زندگی دارد. از سوی دیگر با انتخاب آگاهانه مرگ بشکل خودکشی، فیلم تاکید بر ضرورت استقلال عمل «فرد» و آگاهی او به مسئولیت خویش دارد. تصامیت «فرد» فقط یک هویت اجتماعی نیست بلکه یک آگاهی و شناخت درونی از «خود» و اختیارات «خود» هم لازم است. اختیار انتخاب نوع مرگ را داشتن، زمانی که فرد حق انتخاب تولد، ملیت و مذهب و رنگ و... را نداشته، در واقع بیان طغیان «فرد» به دفاع از حقوق فردی و حیاتی اوست. طغیانی است در مقابل نظم اجتماعی بیرون که می خواهد همه چیز را به جبر از دیدگاه جمعی، اخلاقی، مذهب و جامعه توضیح دهد.

در عین اینکه این دو فیلم «گزارش» و «طعم گیلان» دو قطب مشترک و مستمر در کارنامه کیارستمی هستند، این آخری بی تردید نشان از پختگی فکر و تحول عمیق بیان سینمایی او دارد. و به حق بیست سال بعد باعث تعلق جایزه نخل طلا به کیارستمی میشود.

- آیا میتوان از نسل کیارستمی در سینما صحبت کرد؟

این سؤال براحتمی می تواند دو بخش داشته باشد: نسلی در ایران و نسلی در خارج از کشور. اما این نسل ها بهر حال پس از اشتهار او در دنیا شکل گرفته اند. البته خود او هم در کشوران نسلی از سینماگران ارزنده ایرانی قرار دارد مثل شهید ثالث، تقوایی، آرانسیان، بیضایی و... که خصوصا در سالهای ۷۰ تحولی در بیان سینمای معمولی ایجاد کردند. نوعی نگاه تازه به دنیا که حرکت، معنا و تصویر جدیدی را به همراه داشت. سینمای کیارستمی پس از اشتهارش در دنیا در ایران صاحب نسل شد. این تاثیر می تواند البته دو جنبه داشته باشد یکی عمیق و مثبت به این معنا که میشود به دنیا طور دیگری هم نگاه کرد و گروه دیگر که فکر کردند این سینما، سینمای راحتی است که به امکانات زیاد نیاز ندارد، سناریوی پیچیده نمی خواهد در دنیا هم که مد شده. در نتیجه یکسری فیلم هایی بوجود آمدند که البته بی ضررند. در آنها موضوع غالبا بچه ها هستند، دوربین در حد قد طبیعی انسان قرار دارد، طبیعت در آنها ستایش میشود، زندگی و... اما تا چه حد بعنوان سبک در سازندگانشان ریشه دارند، این را آینده به ما نشان خواهد داد.

اما یک نسل کیارستمی در خارج از کشور پدیدار شد. مخصوصا سینمای فرانسه که منتقدانش کاشف کیارستمی و سینمای او بودند، نیاز میرمی در پایان سالهای ۸۰ و اوایل سالهای ۹۰ احساس کرد به نوعی نوآوری و تحول در این صنعت که داشت به اشباع تکنیکی میرسید. و این جز مرگ - خود ویرانگی - نمی توانست چیز دیگری بدنبال داشته باشد. سینما ناچار شده بود برای بیان ساده ترین چیزها به پیچیده ترین ابزار و شگرد ها متوسل شود. و این هنوز ادامه دارد. پس از ورود موج کیارستمی هنوز هم آن یکی موج وجود دارد که سینماگران بالارزشی هم جزوشان هستند مثل مارتین اسکورسیزی، گرینه وی، بنکس و...

آن فیلم ها نوعی به اوج رساندن زبان سینمایی با تراکم شگرد ها و ابزار هاست در حالیکه سینمای کیارستمی بیان نوعی نوآغازی است. البته سینمای غرب بازتاب پیشرفت بی حد و خارج از اندازه صنعت غرب هم هست. یک نوع تراکم تولید که حد و مرزی نمی شناسد جز انباشتگی به حد اشباع. در حالیکه سینمای کیارستمی نشان میدهد که میشود هنوز هم از برای همان دوربین ساده سینما، دنیا را نگاه کرد و چیز های جالبی هم دید.

## زیستن با اندیشه مرگ



- چرا فیلم جدیدتان درباره خودکشی است؟  
- تقریباً همه آدمها به خودکشی فکر کرده اند و این تنها انتخاب و تنها حقی است که پس از خدا و طبیعت از آن خود میدانیم. در حالیکه ملیت خود مان را انتخاب نمی کنیم، در حالیکه مذهب مان را انتخاب نمی کنیم، در حالیکه والدین، زبان، رنگ پوست مان را انتخاب نمی کنیم، اما می توانیم مرگ مان را انتخاب کنیم.

امکان پایان دادن به زندگی خویش تقریباً همیشه وجود دارد. در عین حال آمار نشان میدهد که از چنین امکانی بسیار کم استفاده میشود. شاید یک نفر در میان ده میلیون. بنابراین اینطور بنظر میرسد که بسیاری از انسانها زندگی را همچون یک جبر تحمل می کنند. «سیوران» می گوید: «بدون امکان خودکشی، سالها پیش خودرا کشته بودم.»

فیلم «طعم کیلاس» از خودکشی صحبت نمی کند. موضوع آن به مسیادآوری می کند که زندگی، آنقدر که اندیشه عمر خیام در اشعارش به چشمان مان می آورد، وجود دارد. باید به حال اندیشید و زندگی کرد.

- آیا سیر حرکت شخصیت فیلم استعاری است؟  
- بله، این سیر، حکایت از دایره بسته ای دارد که ره بجائی نمی برد. هر حرکتی اگر از نقطه ای به نقطه دیگر باشد معنایی دارد. به دور خود چرخیدن و بازگشت به نقطه آغازین حرکت، مرگ است.

- چرا در تمام فیلم های شما تصاویر طولانی وجود دارند که در اتومبیل می گذارند؟

- اتومبیل یک خانه کوچک در حرکت است. پنجره اتومبیل مثل یک اکران است که از آن تصویری از یک منظر نمایان می شود و زاویه دید را نیز می توان همواره تغییر داد.

(ترجمه از ب. نور)

### سینمای کیارستمی...

دلجویی از حکومت ایران علیه رای دادگاه آلمان می کنند - این یکی از نمونه های اتهامات است - در واقع توهین به تمام اعضای هیئت ژوری می کنند. من با خودم فکر می کنم که اگر این افراد به لیست این اشخاص نگاه کنند، اگر صادقند، چطور می توانند به خودشان بقبولانند که هنرمندانی مانند پل آستر، نانی مورتنی، مایک لیگ، تیم برتن و یا ایزابل آجانی با تمام سابقه هنری، فکری و حتی اندیشه سیاسی خودشان قادرند به آلت و ابزاری برای دلجویی از حکومت ایران بدل شوند. این کوتاه فکری باعث طغیان من است. امسال فستیوال کن در پنجاهمین سالگردش خواست مرزهای خودش را بعنوان مواضع همیشگی سینمای مولف با سینمای حرفه ای و تجارتمی مشخص تر کند. انتخاب این اعضای هیئت ژوری و ترکیب آن با لیست فیلم های جایزه گرفته کاملاً هماهنگ و خواناست. دق دلی های ما هم می تواند هنوز برای قرن ها ما را مشغول کنند. کسی را باکی نیست خصوصاً اینکه حکومت ایران هم عین همین اتهامات را تشار فستیوال، کیارستمی و جایزه او می کند.

اما اعتقاد من اینست که اهدای جایزه نخل طلایی فستیوال کن بیان دین سینمای غرب، خصوصاً سینمای فرانسه به کیارستمی و سینمای اوست.

در گفتگوی ما پیش از مصاحبه اشاره به این مطلب هم شد که چرا نه فقط اندیشه غرب، بلکه صنعت سینمای غرب هم به کیارستمی نیاز دارد. چرا که سینمای او هنوز هم «سینما» است و تبدیل به ماشین تولید تصویر نشده است. تلویزیون و کامپیوتر الآن این وظیفه را بعهده گرفته اند. کیلومترها، کیلوها و ساعت ها تصویر واقعی و نا واقعی قادرند تولید کنند. حتی صحبت از اشباع تولید است مثل هر بخش دیگر صنعت غرب. اما صنعت سینما می داند که اگر بخواهد وجود داشته باشد نمی تواند مثل آنها عمل کند. نیاز دارد هویت خودش را مجزا کرده و مرزهای خودش را مشخص کند. اینجا بود که کیارستمی نقش اساسی خود را بازی کرد. سینمای او صنعت سینما و هویت انسان را که محور اصلی آن است از نو تبیین می کند. دلایل تعلق جایزه کن هم به او به اعتقاد من از این خاطر است. در حالیکه در این باره مخالفت های زیادی از جانب مقامات ایرانی و نیز مخالفین مقیم خارج از کشور بیان شده که متأسفانه دست کمی از فحاشی ندارند و دیدگاه و حرفهایشان هم یک جور است. وظیفه من و یا حتی میل من دفاع از جایزه گرفتن عباس کیارستمی نیست، که این نقطه کوچکی است در بزرگی این مرد بعنوان سینماگر. اما در من حس تاسفی است که باعث نوعی طغیان میشود. چرا که ناپختگی فکری در ماها تمام نشدنی است. و اینکه خصوصاً کسانی که «صاحب نظر» در زمینه هنری و سینمایی هستند، متوجه نیستند که وقتی فستیوال کان را متهم به





# دیدگاهها و اندیشه های چپ پوچ نشده است

احمد بنی احمد

فاضله» را بسازد، میبایست فرزندان خود را نیز قربانی کند تا بهای نادرستی سیاستهای «داهی بشریت» را بپردازد. جمهوری اسلامی نیز بدان می نازد و هنوز هم می نازد که چپ ایران را چنان در پرتو اندیشه های انقلاب اسلامی از پای در آورده که پسند آموز گذشته و آینده شده است.

با چنین شناسنامه و تاریخچه هویت چپ ایران انباشته شده ولی هرگز بیابان نرسیده است. اینک بیداری چپ ایران بی تابانه در جستجوی راه تاریخی نوین خویش است. از هم گسیختگی اتحاد شوروی مایه ناتوانی چپ نشده بلکه چپ را از ازیته بد شگون حزب توده ایران رها ساخته است. بی گفتگو در ایرانی که از سایه برادر بزرگتر نشانی نباشد، ساختار چپ با دکترین و برنامه های ایرانی از بخت پیروز بهره ور خواهد شد.



دیدگاهها و اندیشه های چپ پوچ نشده است. فروپاشی شوروی در دور افتادن از این اندیشه ها بوده نه در بدست آوردن و بکار بستن آن. از سبب پیروزی که کمونیست های روسی در وسوسه سرکوبی افتادند و همه نهاد ها را درست بدست گرفتند، از آن سالیانی که استالین داس درو را برداشت، کام فروریختن در چنین غرقابی گشوده شد. به گفته ای: پایان ۱۹۱۷ آغاز ۱۹۹۰ بود.

هم اکنون رژیم های درهم ریخته اروپایی خاوری، «کمونیسم منهای دیکتاتوری» را تنها راه بازسازی کمبود های توان فرسای خود می یابند. سرمایه داری لجام گسیخته، در گذشته، و امروز، و فردا همچنان یک بدبختی اجتماعی است. ستیز میان سرمایه دارانی که همه چیز را برای خود می خواهند بی آنکه سزاوار باشند و زحمت کشانی که تولید را پدید می آورند، بی آنکه به آنچه سزاوارند برسند، همچنان دنبال خواهد شد.

آمریکایی و سرپرندگان امپریالیسم شدند که با سرسختی انقلابی باید سرکوب شوند! حزب توده استراتژی در برابر استراتژی را که جمهوری اسلامی بکار گرفته بود ننیدید. استراتژی حزب توده «عابد و مسلمان» شدن هر چه بیشتر بود و استراتژی جمهوری اسلامی نادیده گرفتن آن! رهبری حزب پس از چهار سال کاسه لیسسی در جمهوری اسلامی، هیچ چیز بدست نیاورد و درست در فراز اسلامی شدنش! با همه کادر های ریز و درشت خود لو رفت.

این بار میبایست همه کسانی که هنوز به نوری از زندگی در کالبد حزب توده گمان داشتند با چشم خویش مرگ آنرا می دیدند. کادر های آرمانخواه و بیگانه و اندامان ساده حزب به استواری رهبران خود، در برخورد با دادگاههای انقلاب و زندان باور داشتند و درست هنگامی که از این نوید سخن ها می گفتند ناگهان کیفرخواستی سنگین تر از آنچه که دادستان انقلاب نوشته بود، در دست رهبران حزب دیدند. آنان آشفته ولی نه شرمگین، خود را جاسوس شوروی و درخور کیفر خواندند! چپ با آن هویت گذشته فریاد میزد: ای مردگان مرا از میان شما بیرون می برند تا روز روشن و در برابر مردم به دار بزنند تا اگر کمی هنوز در زنده بودن، دو دل است با چشم خود ببینند و با گوش خود بشنوند.

دیگر جایی برای هیچگونه ارزیابی از نو و بازنگری لغزشها نمانده است. رهبری چپ وابسته با آنچه کبکبه سیاسی و دبدبه مارکسیستی نمیتواند بگوید چهل سال گول شوروی را خورده است و چهار سال فریب جمهوری اسلامی را... رهبری روحانیت در جنبش ایران هرچه را که گفت، کرد و هر چه را که کرد، گفته بود.

بزرگتر از مرگ چپ وابسته ایران، «زمان» مرگ او بود.

پس از فروپاشی شوروی، بسیاری از سیستم های چپ وابسته فرو ریختند؛ ولی چپ ایران هنگامی دچار این تراژدی شد که جهان سیاست نوین، پروسترویکا و گلاسنوست گریاچف را خیز نوین اتحاد شوروی برای پیشی گرفتن از همتای ابر قدرت خود «آمریکا» بشمار می آورد.

در آن روز ها کسی نمیدانست نسلی که در اتحاد شوروی قربانی شده بود تا استالین «مدینه

به علت حجم مقاله ها به مناسبت انتخابات ریاست جمهوری و دادگساره میکونوس، متأسفانه نتوانستیم این مقاله را با وجود اهمیت آن، در یک شماره منتشر کنیم. از نویسنده محترم پوزش می طلبیم.

هیأت تحریریه

حزب توده ایران سوسیالیسم و مذهب را یکی کرد و استراتژی خود را تا آنجا که همه نیرو ها سرکوب شود و میوه رسیده در دامن حزب توده بیفتد پیش برد!

بازتاب لغزشهای دهه نخستین پیدایی حزب و سپس رادیکالیزه شدن بسوی وابستگی بیشتر در مهاجرت، چنان شتاب و سرکشی در رهبری حزب پدید آورده بود که بزرگترین کارایی آن در «لو» دادن و لولوساختن از کیش ها و نیرو ها و رقصیدن بر جنازه آنان شده بود. برای چپ پس از انقلاب که میدان جارو شده و آب پاشی شده بود، هیچ نگران کننده نبود که جامعه به درد آمده از دیکتاتوری، آستن جمهوری باشد یا امپراطوری اسلامی. جایی که امپریالیسم آمریکا رانده شود، جایی است که شایسته اتحاد جماهیر شوروی است. چپ ایرانی یک بیماری مادرزادی درمان پذیر داشت که نام آن همبستگی با میهن سوسیالیستی بود ولی پس از انشعاب و پس از ۲۸ مرداد بیماری دست دوم ولی درمان ناپذیری بنام وابستگی پیدا کرد. کار این بیماری به آنجا کشید که شم و شناخت کور شد و «وسيله های نا مشروع» تنها راه رسیدن به هدف گردید. حزب توده سید صادق خلخالی - مهره بسیار پسندیده در میهن سوسیالیستی - را کاندیدای ریاست جمهوری نیرو های پیشرو شناخت.

رهبری حزب توده چنان در خوشبوابی فرو رفته بود که نمیتوانست ژرفای نا باوری سردمداران جمهوری اسلامی را بخود دریابد. هیچ سازمان و حزبی توانایی حزب توده را نداشت و هیچ سازمان و حزبی این چنین خود را نا توان نکرد. در یک گمراهی ایدئلیستی باز هم همه کیش ها و نیرو ها، جز حزب توده و حزب جمهوری اسلامی، لیبرالهای

## رضا دقتی:

# دوربین قلم من است!

از آوریل تا ژوئیه ۱۹۹۴ مهاجرت گروهی اهالی «هوتو» ی کشور «روآندا» که از برابر تهاجم «توتی» ها به کشور های همسایه می گریختند، بسیاری از خانواده ها را از هم پاشیده و جدا می کند. در شرق «زنیر» سی هزار کودک گمشده و رها شده به خود، در اردوگاه ها پناهنده می شوند. سازمان های بشر دوست و جهانی «یونیسف» و «صلیب سرخ جهانی» با ارائه طرحی تلاش می کنند تا این کودکان خانواده های خویش را بازیابند. از آوریل ۱۹۹۵ به بعد به همین منظور کار عکس برداری از این کودکان گمشده و برپا کردن چادر های بزرگی با نمایش تصاویر ایشان شروع می شود و خانواده های پناهنده با بازدید از این چادر ها و دیدن تصاویر کودکان در طی یک سری مراحل مختلف به کمک کارکنان «یونیسف» به جستجوی بچه های خود می پردازند. با چنین حرکتی که خالی از مشکلات متعدد نیز هست، هزاران نفر از کودکان بیگناه و گمشده موفق به پیدا کردن خانواده های خود می شوند.

«رضا دقتی» عکاس و خبرنگار معروف و انسان دوست ایرانی که مقیم فرانسه است (و با معروف ترین نشریات بین المللی: NATIONAL GEOGRAPHIC، MAGAZINE، TIME، LIFE همکاری می کند) طی سفر های متعددی به «روآندا» و در همراهی با انجمن های «خبرنگاران بدون مرز» و «پزشکان بدون مرز» از این فعالیت انسان دوستانه «یونیسف» و «صلیب سرخ جهانی» گزارشات مفصلی تهیه می کند و با برپایی یک نمایشگاه ویژه عکس پیرامون این رویداد افکار عمومی را نسبت به آینده این کودکان جلب کند. تا به حال این نمایشگاه در مقر یونسکو در پاریس، در مقر نمایشگاه ها در رم و در فستیوال خبرنگاران در جنوب فرانسه در شهر «پریپینیان» برگزار شده است و در سایر کشورهای اروپایی و غیر اروپایی ادامه خواهد یافت. از ۲۶ ژانویه ۱۹۹۷ به همکاری «یونیسف» و شرکت انتشاراتی معروف FNAC این نمایشگاه عکس با بازسازی نسبی همان جو و فضای ویژه، اردوگاه های پناهنده‌گی، در پاریس آغاز شده است و در سال ۱۹۹۷ در تمامی فرانسه دنبال خواهد شد. همزمان با این حرکت کتابچه مصور گیرایی پیرامون مفاد «حقوق بین المللی کودکان» با تصاویر «رضا دقتی» منتشر شده است و به شکل رایگان در کنار این نمایشگاه پخش خواهد شد. این اولین باری است که کتابی مصور پیرامون حقوق کودکان منتشر می شود.

«رضا دقتی» همواره از طریق تصاویر خود به سود حل قاطع و انسان دوستانه مسائل و مشکلات کشورهای جهان سوم به شکل عموم و مشکلات کودکان در این کشور ها به طور اخص موضع گیری کرده است و چاپ تصاویر متعدد او از کامبوج تا افریقای جنوبی و گویا در نشریات مختلف و سه جایزه بین المللی WOLRD PRESS PHOTO شاهد این ادعاست.

لازم به یادآوری است، منوچهر دقتی برادر رضا که مانند او به کار عکاسی برای روزنامه های معروف خارجی مشغول است، سال گذشته در جریان کار در فلسطین توسط اسرائیلی ها مجروح شد.

«راه آزادی» برای آشنا کردن خوانندگان ایرانی با کار ها و فعالیت های رضا دقتی پای صحبت این هنرمند انسان دوست نشسته است. آنچه می خوانید حاصل این گفتگو است.

راه آزادی: ما شاهد برگزاری موفقیت آمیز نمایشگاه های عکس شما در فرانسه پیرامون کودکان روآندا هستیم، این کار چه جایی در مجموعه فعالیت های شما دارد؟

رضا دقتی: ابتدا بگویم انگیزه برگزاری من از این نمایشگاه در فرانسه، جلب افکار عمومی این کشور پیرامون رویداد های روآندا و مسئولیت کشور هایی مانند فرانسه و بلژیک در این فاجعه انسانی است. این نمایشگاه را در بلژیک نیز برگزار خواهم کرد. هدف من نشان دادن اوضاعی است که حکومت های این کشور ها در کشورهای دیگر بوجود می آورند و مردم از آن بی خبرند.

راه آزادی: در کار های شما و در این سال های پایانی قرن بیستم، بچه ها همواره جای ویژه ای دارند و کار های شما در این زمینه را در بسیاری از مطبوعات ملرن جهان می بینیم، علت این انتخاب چه بوده است؟

رضا دقتی: علت این انتخاب بخشی مربوط به زمان خاصی است که در آن بسر می برم. یعنی پایان قرن بیستم و نیز پایان هزاره دوم. این گذار زمانی شرایط روانی خاصی را بوجود می آورد و به این مناسبت برنامه های ویژه ای نیز تدارک می شود. من وقتی به برنامه ها و کار های این جا نگاه می کردم، بیشتر آنها به موضوعات معمولی و بی نمک خرید و فروش می پردازند. البته من از گذشته های دور تر به موضوع بچه ها علاقه داشتم. هر چند امروز وقتی می بینم که در کار سینمایی ما هم جای مهمی به موضوع بچه ها داده شده است، از خودم سوال می کنم که آیا این علاقه به بچه ها رابطه ای با فرهنگ ایران دارد یا خیر. اما اگر به تجربه و کار خودم برگردم، من در جریان فعالیتیم در ایران و در جریان جنگ ها و برخورد ها در کردستان، بلوچستان و آذربایجان و بعد هم در خارج از ایران در لبنان و فلسطین و سایر مناطق به نکته مهمی برخورددم و آن این بود که در همه این حوادث، زنان و کودکان قربانیان اصلی هستند. اعلام جنگ با سرداران و مردان بزرگ است، جوانها گوشت دم توپ جنگ ها هستند و آسیب اصلی هم به بچه ها وارد می شود که بی پدر و مادر می شوند، در پلر و آواره می شوند و گرسنگی و بدبختی می کشند. در بحران ها هم بچه ها آسیب پذیر تر از دیگرانند.

به نظر من اکنون افکار عمومی در سطح جهان آمادگی برخورد با این مسائل را دارد و نسبت به آنها حساسیت نشان می دهد. تصویب اعلامیه جهانی حقوق کودکان نیز زمینه مساعدی برای جلب افکار عمومی به واقعیت های زندگی کودکان در بسیاری از کشور ها بوجود می آورد. همه این عوامل دست بدست هم دادند تا من از سال ۱۹۸۹ تصمیم بگیرم در آخرین دهه قرن بیستم کارم را به مسئله کودکان اختصاص دهم و در این کار هم از همکاری سازمان های بین المللی مانند یونیسف که بیشتر از دیگران به مسئله کودکان می پردازد برخوردارم. هدف من اینست زمانی که در کشورهای صنعتی پیشرفته و سرمایه داری جشن های پایان قرن و هزاره برگزار می شود مردم بدانند که با اسلحه و سیاست این کشور ها چه بلا هایی بر سر کودکان جهان می آید.

از طرف دیگر قرن و هزاره ای به پایان می رسد و قرن آینده را بچه های امروزی خواهند ساخت. هدف بعدی من نشان دادن تصویر کودک امروز است برای



نسل و نسل های آینده تا آنها بدانند کودکان دهه آخر هزاره دوم چگونه می زیستند و چه مسائلی داشتند.

## بعد جهانی کار هنرمند

راه آزادی : شما کارتان را در سطح محلی آغاز کردید و بتدریج کستره فعالیت شما به سطح بین المللی کشیده شده است. چگونه می توان میسان این عرصه ها رابطه برقرار کرد و روشنفکر و هنرمند امروزی چگونه می تواند میان آنچه که ملی و محلی و بومی است و آنچه که منطقه ای و جهانی است پیوند زند؟ چه زمینه های کاری بین المللی از اهمیت بیشتری برخوردارند؟

رضا دقتی : به نظر من وضعیت دنیای ما آنگونه است که کسانی که کار هنری و یا فکری می کنند بناچار باید نسبت به آنچه در سطح جهانی می گذرد موضع داشته باشند. به نظر من متعهد بودن هنرمند در این زمینه پایه کار او را تشکیل می دهد. برای من تعریف هنر در وهله اول برمی گردد به رابطه انسان با جامعه و محیطی که در آن زندگی می کند. به نظر من تعهد هنرمند به جامعه را از کاری که او می کند جدا نمی توان کرد. اما در مورد بین المللی شدن کار من، این بخش به جایگاه عکاس در دنیای هنر و فرهنگ برمی گردد. عکاسی رابطه ساده تری از شعر و داستان و حتی سینما با مردم برقرار می کند، و از این رو ما خیلی زود تر توانستیم از ایران بیرون بیاییم و کار و دانش خود مان را به داور دیگری بگذاریم. من در همان ۱۰ - ۱۵ سال پیش که خارجی ها از عکس های من خیلی استقبال می کردند می گفتم صبر کنید تا سینماگران ما هم بتوانند آثار شان را به دنیا عرضه کنند، آنوقت خواهید دید که ایران از چه فرهنگ و هنرمندانی برخوردار است. من می گفتم اگر روزی شعر فارسی را بتوانید بخوانید و یا به زبان های خارجی ترجمه شوند و شما بتوانید با آثار شاملو و دیگران آشنا شوید با ریشه ها و غنای فرهنگی ما بیشتر آشنا خواهید شد. در کنار این بعد جهانی کار، من ریشه در فرهنگ و جامعه ایران دارم.

## دنیای عکاسی من

راه آزادی : کمی به گذشته برگردیم. کار عکاس را کی و چگونه شروع کردید و چه راهی را تا اعتبار جهانی پیمودید؟

رضا دقتی : من کار عکاسی را از دوره نوجوانی در تبریز آغاز کردم، شاید از ۸ یا ۱۰ سالگی. خواهر من نقاشی می کرد و آشنایی من با تصویر به این دوره برمی گردد. وقتی وارد دانشگاه تبریز شدم در ۱۹ سالگی به کار فیلم سازی پرداختم و مرا بخاطر این فیلم دستگیر کردند. این باعث شد دوباره به عکاسی روی آورم. البته دو باره دستگیر شدم ولی کار عکاسی را ادامه دادم تا اینکه انقلاب شد و کار های این دوره من در بسیاری از نشریات خارجی چاپ شدند. بعد هم فضا طوری بود که امکان کار کردن در ایران وجود نداشت و راهی دیار غربت شدم.

کار من در خارج کشور انعکاس واقعیت های زندگی مردم افغانستان، فلسطین، هند، آفریقای جنوبی و... در اینجاست. من دنبال سوژه هایی نرفتم که با دنیای من ارتباطی ندارد، حتی اگر مطبوعات اینجا گاه بیشتر هم از آنها استقبال می کنند. اکثر کار های من به ایجاد و ارتباط میان آن چریک آفریقای جنوبی که برای آزادی می جنگد و یا فلسطینی که برای بدست آوردن سرزمین خود مبارزه می کند و این دنیاست. برای من عکاسی وسیله امرار معاش نیست، وسیله ای برای بیان آنچه که در من می گذرد است.

راه آزادی : طریحی نیز در رابطه با کامبوج دارید...

رضا دقتی : کار من در رابطه با کامبوج مربوط به مسئله مین های ضد نفر می باشد که قربانیان زیادی در این کشور برجا می گذارد. من بیشتر در جریان کار در افغانستان، سارایگو و کردستان شاهد آن بودم که چگونه مین های ضد نفر با آنکه در زمان جنگ نقش زیادی ندارد، در دوره پس از جنگ به تله مرگبار برای مردم عادی بویژه بچه ها تبدیل می شود. در جریان جنگ، میلیون ها مین ضد نفر که بخاطر کوچکی براحته با خاک و شن قاطی می شوند در افغانستان، آنگولا، کامبوج یا بوسنی پراکنده هستند. بچه ها که بیشترین قربانیان این اسلحه بی غیرت هستند با آنها بخاطر کوچکی اندام خود بیشتر کشته می شوند، در حالیکه بزرگتر ها بیشتر پای خود را از دست می دهند. از چند سال پیش یک جنبش روشنفکری در دنیا علیه تولید و فروش و استفاده این مین ها برآه افتاده است و

من هم در ارتباط با این جنبش قرار دارم و کار ما فشار آوردن به دولت ها برای توقف تولید و فروش این مین هاست. دولت فرانسه سال پیش این تعهد را امضا کرد. حال چقدر عمل کند نمی دانم. الان فشار روی ایتالیا است و چین.



رضا دقتی در کنار عکس های کودکان گمشده روآندا

راه آزادی : یکی از موضوعات کار شما مسئله اقلیت هاست و شما چندین کتاب عکس پیرامون آنها منتشر کرده اید. از جمله در مورد کردستان که کتاب شما با مقدمه دانیل میترا منس رئیس جمهور سابق فرانسه چاپ شده است. آیا ممکن است درباره تجربه و شناخت خودتان پیرامون مسائل اقلیت های قومی توضیح دهید و نوع برخورد خودتان را بیان کنید؟

رضا دقتی : برخورد من به مسئله اقلیت ها فقط به کردستان محدود نمی شود. من در مورد فلسطینی ها و برخی دیگر هم کار کرده ام. مسئله اصلی برای من مبارزه اقلیت های قومی در چهار گوشه جهان برای کسب استقلال فرهنگی و حقوق خودشان است. به نظر من مشکل اصلی به نوع تقسیم کشورها و تعیین مرز های جغرافیایی باز می گردد که در جریان جنگ ها و یا سیاست های استعماری بوجود آمده اند. بسیاری از این خط کشی ها بدون توجه به واقعیت های فرهنگی و بومی صورت گرفته اند. اگر به منطقه خود مان از مصر تا هند نگاه کنید اکثر خط کشی ها توسط انگلیس، فرانسه یا روسیه صورت گرفته و ما هم بناچار آنها را قبول کرده ایم. امروز کسانی که از وطن موجودی مقدس می سازند و می گویند که وطن فقط همان است که در محدوده این خطوط کشیده شده و من هم تا آخرین قطره خونم را برای آن می دهم، فکر می کنم یک مقدار این قطره های خون را بیپوده ما هدر می دهیم. اما اگر قبول کنیم که عوامل انسانی مانند فرهنگ و زبان و یا مذهب در بعد فرهنگی آن هستند که ماهیت ما را تعیین می کنند، آن وقت بدون تردید برخورد ما با مسئله هم فرق می کند. به نظر می رسد بسیاری از خط کشی ها که توسط قدرت های استعماری انجام گرفته طوری فرهنگ ها، اقوام و مناطق را جدا کرده است که جدل و برخورد به عامل دانسی زندگی آنها تبدیل شود.

راه آزادی : شما عضو خبرنگاران بدون مرز هستید و می دانید که خبرنگاران در ایران و از جمله خبرنگاران عکاس تحت فشار های گوناگون قرار دارند. برخورد شما با کار عکاسان جوان در شرایط ایران چیست؟

رضا دقتی : در زبان آذری ضرب المثلی بسیار زیبایی است که می گوید اگر همه تاریکی های جهان هم جمع شوند نمی توانند جلوی نور یک شمع را بگیرند. من فکر می کنم در هر شرایطی که ما کار می کنیم باید به این مسئله مهم توجه کنیم. در رشته عکاسی ما این امتیاز را داریم که حرف و پیام ما را همه دنیا و همه مردم براحته می توانند بفهمند و نیاز به ترجمه و توضیح زیاد نیست. دوربین ما در حقیقت قلم ماست. در عکاسی مانند زمینه های دیگر کار هنری شناخت مسئله نقش بسیار اساسی در نتیجه و برد کار دارد. در ایران در ۲۰ سال گذشته نسل عکاس خیلی خوبی بوجود آمده است اما زمینه های کار بشدت تحت تاثیر شرایط عمومی جامعه است و آنها مانند شاعران و نویسندگان به درون گرای روی آورده اند.

راه آزادی : از اینکه دعوت ما را برای مصاحبه پذیرفتید تشکر می کنم.

# از گفتارهای اقتصادی آقای فریدون خاوند

## مشکلات سازمان همکاری اقتصادی (اگو)

سازمان همکاری های اقتصادی (اگو) همچنان گرفتار رخوت و بی ثمری است و اگر جانی تازه در کالبد آن دمیده نشود، حتی بقایش با خطر روبرو خواهد شد. این سازمان که در آغاز سه کشور ایران، ترکیه و پاکستان را دربرمی گرفت، در چند سال اخیر به آذربایجان و افغانستان و پنج جمهوری مسلمان آسیای مرکزی گسترش یافت، به این امید که بتواند بازار مشترک تازه ای را در نیمه راه اروپا و خاور دور به وجود آورد و ده کشور عضو را از مزایای همگرایی اقتصادی منطقه آبی برخوردار کند. این امید در حال حاضر به نوبدی گزاینده و «اگو» در مقایسه با مجموعه های اقتصادی پویا، بیشتر به یک سازمان پای در گل شباهت دارد.

البته بیانیته عشق آباد که چهارشنبه گذشته در پایان نشست فوق العاده سران «اگو» در پایتخت ترکمنستان انتشار یافت، همچنان لحن امیدوار کننده دارد و از بن بست هایی که بر سر راه همکاری اقتصادی کشور های عضو سازمان وجود دارد، حرفی به میان نمی آورد. در این بیانیته سران سازمان تاکید میکنند که همکاری های خود را با توجه به عهدنامه آمیز و مصوبات نشست های اسلام آباد، کویت و استانبول توسعه خواهند داد. این بیانیته همچنین ابراز رضایت از تکمیل پروژه های مشترک حمل و نقل، بر لزوم تسریع در طرح های نیمه تمام بر اساس برنامه عمل آلمانی تاکید میکند. از سوی دیگر در نشست «اگو» کشورهای ایران، ترکمنستان و ترکیه قرارداد سه جانبه ای را برای انتقال گاز ایران و ترکمنستان به ترکیه امضا کردند. ولی جمله پردازی پیروزمندانانه بیانیته عشق آباد، از جمله سرمقاله روزنامه انگلیسی زبان «ایران نیوز» چاپ تهران در پانزدهم ماه مه، نشانه بدبینی در قبال آینده این مجموعه اقتصادی منطقه ای است. تردیدی نیست که «اگو» در مقایسه با برخی همپایان خود در مناطق در حال توسعه، به ویژه آمریکای لاتین و آسیا، دستاورد چشمگیری ندارد و در رابط اقتصادی بین المللی وزنه ای بحساب نمی آید. حجم مبادلات درونی کشور های عضو «سازمان همکاری اقتصادی» بیشتر ناچیز مانده و هنوز هیچ ابتکار مهمی به منظور آزاد سازی صادرات و واردات در درون منطقه به اجرا گذاشته نشده است. از سوی دیگر ده کشور عضو «اگو» تا کنون تصمیمی برای هماهنگ کردن سیاست های اقتصادی خود اتخاذ نکرده اند و اصولاً به نظر نرسید در استراتژی های تولیدی و بازرگانی و پولی خود وجود این سازمان را در نظر بگیرند.

ناگفته پیدا است که بحران های سیاسی داخلی و خارجی نیز بر «سازمان همکاری اقتصادی» به شدت سنگینی میکند. مثلاً جنگ پایان ناپذیر افغانستان فضای کلی «اگو» را مسموم کرده است. همچنین تعیین وضعیت حقوقی دریای خزر و چگونگی بهره برداری از منابع آن، جو آشفته ای در مناسبات بعضی از کشورهای عضو سازمان، به ویژه ایران و آذربایجان به وجود آورده است.

در شرایطی این چنین، بعضی از کارشناسان بر این باورند که دمیدن جان تازه در قالب «اگو» در گرو همت سه کشور پایه گذار این نهاد یعنی ایران، ترکیه و پاکستان است. به بیان دیگر این هسته مرکزی «سازمان همکاری اقتصادی» است که می تواند شوک لازم را برای بیرون آوردن «اگو» از حالت انفعال به وجود آورد. این باور بر پایه های استوار قرار دارد، البته به شرط آنکه روند آتی سیاست و اقتصاد در سه کشور پایه گزار «اگو» روشن شود و آن ها بتوانند سوء ظن هایی را که بر روابطشان سنگینی میکند، بر طرف کنند.

## رئیس جمهور جدید و معضل اقتصاد ایران

پیروزی چشم گیر محمد خاتمی در هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری اسلامی، که بسیاری از ناظران امور ایران را غافلگیر کرد، بدون تردید آغاز فصل تازه ای است در تاریخ نظام برآمده از انقلاب ۱۳۵۷. در حالی که هسته مرکزی قدرت سیاسی - مذهبی و نیز جمع وسیعی از مهمترین شخصیت های دستگاه اجرایی این کشور پیروزی علی اکبر ناطق نوری را طبیعی و آسان

تلقی میکردند، رای دهندگان ایرانی، در همان عرصه محدودی که برای ابراز عقیده و اختیار آنها قرار گرفته بود، سرنوشت انتخابات را دگرگون کرده و تمایل عمیق خویش را به انجام دگرگونی های بنیادی در سیاست کشور به نمایش گذاشتند. این تمایل، که با ویژه از درون نسل جوان ایران زبانه کشید، بار مسئولیت رییس جمهور منتخب را سنگین تر میکند. شور و غوغای انتخابات فرو می نشیند، ولی دشواری های کشور برجای می ماند. سرنوشت محمد خاتمی در صحنه سیاست ایران بیش از همه به توانای او در رویارویی با دشواری های اقتصادی این کشور بستگی دارد.

رییس جمهوری منتخب ایران، که از اعتمادی چنین گسترده برخوردار است، در عرصه اقتصادی چه سیاستی می تواند درپیش بگیرد؟ چند لحظه چشم هایمان را می بندیم و با صدای بلند از سیاستی سخن میگوییم که بسیاری از اصلاح طلبان ایران، در محافل اجرایی و علمی و اقتصادی این کشور، بر سر آن به توافق رسیده اند. بر پایه این سناریو، که البته اجرای آن در شرایط کنونی ناممکن به نظر میرسد، فرض میکنیم محمد خاتمی از اعتبار بی سابقه خود، که بر آرای بیست میلیون شهروند ایرانی تکیه دارد، برای پدید آوردن یک فوروم بنیادی اقتصادی در ایران استفاده کند. در این صورت وی سیاست تشبیتی چند سال اخیر را، بدون ضعف و مماشات، برای سالم سازی اقتصاد کشور ادامه میدهد. هزینه های دولتی را پایین می آورد، کسر بودجه را به حد اقل ممکن تنزل میدهد، به بانک مرکزی استقلال و اعتبار می بخشد، نظام مالیاتی کشور را، در راستای کارایی و عدالت، متحول میکند، و چنان فضایی را به وجود می آورد که اقتصاد ایران از زیر سلطه بازاریان و دلالان بیرون آید و در اختیار خالقان ثروت قرار بگیرد. میدانیم که رییس جمهوری منتخب ایران به عدالت اجتماعی پایبند است و نمی خواهد قشر های آسیب پذیر را به امان خدا رها کند. در این صورت او می تواند با بهره برداری از اهرم های مالیاتی و کمک های مختلف اجتماعی، به تخفیف نابرابری ها کمک کند و با تقویت حضور دولت در عرصه های آموزشی و بهداشتی، تا جایی که امکان دارد به همه شانس برابر بدهد. باز هم چشم بر هم میگذاریم و فرض را بر این میگذاریم که رییس جمهوری، در ادامه اصلاحات خویش، تصمیم بگیرد بار بسیار سنگین بخش دولتی را از دوش اقتصاد ایران بردارد، به ابتکار و فعالیت بخش خصوصی میدان بدهد و به این نتیجه برسد که وجود این همه واحد بی ثمر و پر هزینه دولتی، بزرگترین سستی است که بر مردم ایران میورد. شکوفایی اقتصاد آزاد، که طبعاً با اقتصاد مبتنی بر دلالی فرق اساسی دارد، تنها راه پایان دادن به تسلط نفوذ بر ایران است. در ادامه همین سناریوی تخیلی، باز هم فرض میکنیم که رییس جمهوری منتخب، با برخورداری از مشروعیت حاصل از صندوق آرا، برای تامين توسعه سریع اقتصاد ایران، تصمیم بگیرد به تنش های گوناگون در روابط خارجی ایران پایان داده و راه دستیابی بی درد سر این کشور به بازار های جهانی کالا، تکنولوژی و سرمایه را فراهم آورد.

این سناریوی تخیلی را می توان ساعت ها شرح و بسط داد... افسوس که خیال پردازی در رویارویی با واقعیات چندان دوام نمی آورد. محمد خاتمی، در تعریف سیاست های آینده اقتصادی خویش، با دشواری های فراوان روبرو خواهد شد. اگر بخواهیم بر پایه برخی موضوعگیری های وی در طول پیکار انتخاباتی داوری کنیم، به نظر میرسد که او همچنان پایبند سیاستی است که در طول دهساله نخست جمهوری اسلامی به اجرا گذاشته شد و به دولتی شدن هر چه بیشتر اقتصاد ایران و ایستایی آن انجامید. از سوی دیگر جناح های مختلفی که به پشتیبانی از او برخاستند، در عرصه سیاستگزاری اقتصادی همنا نیستند. و سرانجام آنکه رییس جمهوری منتخب در گزینش و اجرای سیاست های خویش تنها نیست و مجبور است مواضع سایر کانون های قدرت را در نظر بگیرد. برای محمد خاتمی، که امید های زیادی به ویژه در میان جوانان برانگیخته، وقت تنگ است و گذرگاه باریک.

## داده های آماری و «پنهانکاری»

نتایج آخرین سرشماری عمومی نفوس و مسکن ایران که در سال ۱۳۷۵ انجام گرفت، به تدریج انتشار می یابد و داده های تازه ای در اختیار جمعیت شناسان و اقتصاد دانان این کشور قرار میگیرد. انتشار آمار جمعیتی ایران در سال های گذشته با هرج و مرج همراه بود و منابع رسمی جمهوری اسلامی درباره یک سلسله داده های بنیادی از جمله تعداد جمعیت ایران، آهنگ رشد و درنمای تحول آن اختلاف نظر داشتند. در مجموع بسیاری از محافل کارشناسی و علمی ایران نرخ رشد جمعیت این کشور را بالای سه در صد ارزیابی میکردند و تردید نداشتند که تعداد ایرانی ها در سال ۱۳۹۰ خورشیدی، ۱۴ سال دیگر، به حدود ۱۰۰ میلیون نفر خواهد رسید.

آمار انتشار یافته از نتایج سرشماری ۱۳۷۵ مسائل را به گونه تازه ای مطرح میکند. اگر این آمار را مبتنی ارزیابی قرار دهیم، به نظر میرسد نگرانی سال های اخیر



درباره انفجار جمعیت ایران اغراق آمیز بوده و این کشور، در گذار از مراحل مختلف تحولات جمعیتی، از گرایش های عام فضای منطقه ای خود پیروی میکند.

عباسعلی زالی رئیس مرکز آمار ایران دو روز پیش، کل جمعیت کشور را تا آبان ماه ۱۳۷۵، شصت میلیون و پنجاه و پنج هزار نفر اعلام کرد. به گفته وی، متوسط رشد سالانه جمعیت کشور در فاصله سال های ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۰ تنها ۲.۴۶ درصد بوده است. تازه همین نرخ رشد نیز در پنج سال گذشته به شکل چشمگیری کاهش یافته و به ۱.۴۷ درصد رسیده است. اگر داده های انتشار یافته از سوی مرکز آمار ایران را بپذیریم، کاهش نرخ رشد جمعیت ایران از چند عامل عمده سرچشمه گرفته است:

عامل نخست افزایش سهم با سوادان در کل جمعیت کشور است که طبعاً بر گرایش های جمعیتی تأثیر می گذارد. عباسعلی زالی در این زمینه میگوید تعداد افراد دارای سواد خواندن و نوشتن طی ده سال اخیر از ۶۲ درصد به ۸۰ درصد رسیده است. شتاب گسترش با سواد در میان زن ها بیش از مردان بوده و این پدیده نیز در روی آوردن قابل توجه آنها به تکنیک های کنترل بارداری تأثیر گذاشته است.

دومین عامل کاهش رشد جمعیت گسترش سریع شهر نشینی است. در نخستین سرشماری عمومی جمعیت که در آبان ماه ۱۳۳۵ انجام گرفت، سهم شهرنشینان در کل جمعیت ایران ۳۱ درصد بود. امروز این شاخص دو برابر شده و به ۶۲ درصد رسیده است. شهرنشینی طبعاً دشواری ها و ملزومات خاص خویش را دارد و فشار در راستای بالا بردن میانگین سن ازدواج و کنترل زاد و ولد را افزایش میدهد.

تحولات نامبرده بر ترکیب جمعیت ایران از لحاظ تقسیم بندی سنی تأثیر گذاشته و تا اندازه ای به پیر شدن آن منجر شده است. به اصطلاح فنی، میانه سنی جمعیت افزایش یافته و این خود تحول مثبتی است.

توضیح میدهم: سنی که جمعیت را از نظر تعداد به دو گروه مساوی تقسیم میکند، میانه سنی نامیده میشود. در سال ۱۳۵۶ پنجاه درصد جمعیت ایران کم تر از هفده سال داشتند. امروز میانه سنی به نوزده سال و نیم رسیده است.

نتایج مقدماتی حاصل از سرشماری ۱۳۷۵ که از سوی مسئولان مرکز آمار ایران انتشار یافته، در هفته ها و ماه های آینده مورد بحث محافل علمی و کارشناسی قرار گرفته و مانند همیشه درباره درستی یا نادرستی آنها گفتگو خواهد شد... در کشور های پیشرفته، داده های جمعیتی و اقتصادی توسط یک منبع مستقل، که اعتبار آن مورد قبول همگانی است، تهیه و منتشر میشود. ایران برای دست یافتن به این وضعیت دلخواه هنوز راه درازی درپیش دارد. با این همه تا آنجا که به کاهش نرخ رشد جمعیت در ایران مربوط میشود، به نظر میرسد که این ارزیابی در مجموع مورد قبول منابع مستقل ایرانی و خارجی است. انستیتی ملی مطالعات جمعیتی (ایند)، که یک نهاد معتبر فرانسوی است، ماه نوامبر سال گذشته میلادی در گزارشی کاهش نرخ رشد جمعیت ایران را شگفت انگیز توصیف کرد و گفت زاد و ولد متوسط یک زن ایرانی از هفت کودک در ۱۹۸۶ به ۲.۵ کودک در ۱۹۹۶ رسیده است. (ایند) در گزارش خود در توضیح علل این کاهش بر سیاست فعالانه جمهوری اسلامی در راستای کنترل بارداری و گسترش چشمگیر تکنیک های نوین ضد حاملگی در سال های پس از جنگ ایران و عراق تأکید کرده و می افزاید که تحول ایران از لحاظ کاهش نرخ رشد جمعیت شبیه تحولاتی است که در کشور های سوریه، مصر، کویت و الجزایر دیده میشود.

دو سالی است که منابع رسمی جمهوری اسلامی آمار ماهانه و سالانه صادرات غیر نفتی ایران را منتشر نمی کنند و ارقامی هم که در این باره در رسانه ها منعکس میشود از مراجع غیر مجاز منشا میگیرد و یا دستگاههایی که اصولاً در زمینه مورد بحث وظیفه و مسئولیت مستقیمی برعهده ندارند. روزنامه «همشهری» چاپ تهران که این خبر را در یادداشت اقتصادی شماره دیروز خود (نهم ژوئن) منتشر کرده، از سه منبع معتبر در زمینه بازرگانی خارجی ایران نام برد که عبارت باشند از وزارت بازرگانی، اداره گمرک و مرکز توسعه صادرات. این سه منبع نیز از آمار دو سال اخیر صادرات نفتی ایران بی اطلاعند و یا اگر هم اطلاع داشته باشند، از انتشار آن خود داری میکنند.

این پنهانکاری، که داده های آماری را در ایران به یک ساده بسیار کمیاب بدل کرده، نخست از فضای مرموز حاکمیت بر فعالیت دستگاه های اداری این کشور سرچشمه میگیرد. «همشهری» در این زمینه می نویسد: «در ایران برخی سازمان ها و زارتخانه ها، آمار و ارقام بسیاری از فعالیت های عادی خود را نیز به عنوان اسناد محرمانه و با مهر های قرمز بین مدیران رد و بدل میکنند، چه رسد به نتایج مطالعات و تحقیقاتی چون مزیت سنجی تولیدات کالا های گوناگون یا مزیت یابی صادرات غیر نفتی کشور.»

ولی کوتاهی دستگاه های مسئول ایرانی از انتشار آمار واقعی صادرات غیر نفتی دلیل مهم تری دارد و آن افت چشمگیر این گونه صادرات طی دو سال گذشته بوده است. صادرات غیر نفتی ایران از اواخر سال های دهه ۱۳۶۰ خورشیدی رو به افزایش گذاشت و در ۱۳۷۳ به چهار میلیارد و هشتصد میلیون دلار رسید. ولی این روند صعودی دولت

خیلی زود از نفس افتاد، زیرا صادرات غیر نفتی در سال ۱۳۷۴ و ۱۳۷۵ به حدود سالانه ۲.۲ میلیارد دلار سقوط کرد و در سال جاری خورشیدی نیز به احتمال زیاد از این مرز فرا تر نخواهد رفت. به بیان دیگر هدف تعیین شده در برنامه پنج ساله دوم، که صدور سالانه کالا های غیر نفتی را در سطحی بالا تر از پنج میلیارد دلار قرار داده، تأمین نخواهد شد. با توجه به همین حرکت نزولی، دستگاه های مسئول جمهوری اسلامی از آغاز خرداد ماه ۱۳۷۴ تصمیم گرفتند انتشار آمار صادرات غیر نفتی را متوقف کنند.

صادرات غیر نفتی، به گفته مفسر اقتصادی روزنامه همشهری، «دما سنجی است که درستی یا نادرستی تصمیم های اتخاذ شده در بخش های تولید و بازرگانی را نشان میدهد و اعلام نکردن آن کمکی به رفع مشکلات نخواهد کرد.» اضافه میکنیم که نفت همچنان بر اقتصاد ایران تسلط دارد و این کشور از لحاظ ساختار بازرگانی خارجی شبیه کشور های واپس مانده جهان سوم است. بر اساس آمار انتشار یافته از سوی مرکز توسعه صادرات ایران، میزان ارز حاصل از صادرات این کشور در سال ۱۹۹۵، بدون احتساب درآمد نفت، یک سی و هشتم کره، یک سی و سوم تایوان، یک بیست و دوم مالزی، یک چهاردهم تایلند و یک ششم ترکیه بوده است. نا گفته پیداست که افزایش سریع صادرات غیر نفتی برای ایران امری است حیاتی، زیرا این کشور در آینده ای نه چندان دور از درآمد های حاصل از نفت محروم خواهد شد. به گفته کارشناسان مرکز توسعه صادرات ایران، درآمد هر ایرانی از محل صدور نفت از ۵۰۰ دلار در ۱۳۵۷ به حدود یکصد دلار کاهش یافته و در ۱۳۸۵، نه سال دیگر، به حدود سی و چهار دلار خواهد رسید. در این ارزیابی علاوه بر کاهش صدور نفت ایران، عوامل دیگری چون افزایش جمعیت این کشور و نیز تورم جهانی، یعنی کاهش قدرت خرید دلار در نظر گرفته شده است. همان کارشناسان می افزایند که اگر ایران بخواهد طی مدت بیست سال صادرات نفت را کاملاً رها کند، باید بتواند ارزش صادرات غیر نفتی خود را تا سال ۱۳۹۵ خورشیدی به حدود ۴۸ میلیارد دلار برساند. تازه تا بیست سال دیگر این مقدار صادرات رقم درخشانی نخواهد بود.

همه این داده ها نشان میدهد که پنهان کاری یا دستکاری در آمار های بنیادی اقتصادی می تواند، با پوشاندن واقعیت، ایرانیان را از تلاش لازم برای ادغام فعالانه در نظام اقتصادی جهان باز دارد. دستگاه آماری ایران باید خود را از تسلط قدرت سیاسی و فشار دیوان سالاری آزاد کند و اطلاعات درست در اختیار مراجع تصمیم گیرنده و نیز واحد های تولیدی قرار دهد. راستگویی و اخلاق نخست در آیین آمار منعکس میشود.



## انتشارات مهر

بزرگترین کتابفروشی ایرانی در اروپا،  
با اطلاع هم میهنان گرامی میسراند.

بمناسبت بیستمین سال فعالیت های فرهنگی خود، از  
تاریخ ۲۰ ماه مه ۱۹۹۷ کتابهای چاپ ایران و  
خارج از کشور را با تخفیف کلی تا ۵۰ درصد  
عرضه مینماید.

تلفن: (کلن) ۲۴۰۰۶۶۰ + ۲۲۱/۲۱۹۰۹۰

فکس: ۲۲۱/۲۴۰۱۶۸۹

**Blaubach 24**  
**D-50676 Köln**

## روز جوانه زدن دمکراسی ایرانی

محسن حیدریان

شرکت یکپارچه و آگاهانه مردم ایران در هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری و رای ۲۰ میلیونی دکتر خاتمی یک رویداد تاریخی در صحنه سیاست ایران است. اهمیت این رویداد را تنها نباید در رای اعتراضی مردم علیه مراکز اصلی قدرت در تهران خلاصه کرد. دوم خرداد جلوه پیروزی تحسین برانگیز مردم بر ارتجاع و نقطه عطفی در شکوفایی راه پیکار مسالمت آمیز در راه مردم سالاری است که باید از ابعاد گوناگون مورد بررسی قرار گیرد. این رویداد بیانگر چرخشی اساسی در آرایش قوای سیاسی کشور و جلوه ای از فرهنگ سیاسی اصلاح طلبانه ای است که سرنوشت کشور ما در چند دهه آینده را میتواند دگرگون سازد. در تمام تاریخ ۵۰ ساله سلطنت پهلوی نیز در تاریخ موجودیت همه کشور های کمونیستی و انواع جمهوری های «دمکراتیک خلق» دنیا نمونه ای نمیتوان یافت که کاندیدایی - آنهم در عالی ترین سطح کشور داری - خلاف اراده مراکز اصلی قدرت از صندوق های رای و با آرای همگانی، مخفی و مستقیم مردم بیرون آمده باشد. به تعبیر من این حادثه سربرآوردن جوانه های دمکراسی ایرانی از درون شوره زار استبداد دیرین سال مذهبی - ایرانی است که میباید با شگفتی و سرزندگی تمام رشد و نمو کند. گو اینکه هشت پای ارتجاع مذهبی در ایران بسیار نیرومند و هنوز قادر است که بخش بزرگی از مراکز اصلی قدرت را بسود خود بکار اندازد. اما منظور این نوشته نه پرداختن به جنبه های صرفا سیاسی این حادثه بلکه نکاتی است که بنظر من جنبه های ریشه ای تری دارد. دمکراسی ایرانی، چپ دمکرات با سیمایی ایرانی و نیز استراتژی جدید اپوزیسیون دمکرات از موضوعاتی است که در پرتو چرخش اساسی دوم خرداد باید مورد بازبینی جدی نیرو های سیاسی آزاداندیش و زنده ایران قرار گیرند. یک درس انکار ناپذیر دوم خرداد در اثبات این بود که ذهنیت اساسی جامعه ایرانی درست بر خلاف رادیکالیسم کاذب اپوزیسیون خارج از کشور، در سمت اصلاح طلبی و پیکار گام به گام سیر کرده است. آرای مردم نشان داد که سیاست براننازی و سرنگونی با واقعیات ایران هیچ رابطه ای ندارد. مردم ایران بدعوت ملی گرایان افراطی سنتی نظیر داریوش فروهر و دیگر تحریم گران خارج از کشور که هیچ مطلب جدیدی جز شعار های تند و تیز و از مد افتاده برای جامعه آبدیده ایرانی در برنارد تنها با ناپاوری و شوخی نگریستند. تجربه بزرگ دوم خرداد نشان داد که نسل تازه ایرانی که در همین دو دهه اخیر چشم به جهان گشوده و بیش از ۶۰ درصد جمعیت کنونی کشور را می سازد به کسانی که به انبوه مشکلات کشور تنها با عینک از بین بردن مخالف سیاسی از راه زور و خشونت می نگرند و از سوی دیگر به پیام های تکراری شورش و براننازی و تغییر ناگهانی سیستم سیاسی بیش از هر زمان بی اعتماد و بدبین شده است و بدنبال ابتکار ها و راه حل های جدید و عملی است. بعقیده من اهمیت دوم خرداد بحدی است که اختلاف بر سر پیکار مسالمت آمیز با براننازی را دیگر از یک بحث صرفا نظری خارج کرده و پذیرش قواعد قانونی و پیکار گام به گام را به عامل تعیین کننده در سرنوشت هر نیروی سیاسی در ایران تبدیل کرده است. این نگارنده در سمینار بحث (کانون دفاع از دمکراسی در ایران: شهر سالمو سوند) چهار سازمان سیاسی در اردیبهشت ماه درباره انتخابات ریاست جمهوری و اپوزیسیون با توجه به چند عامل اساسی در سیاست ایران منجمله ذهنیت مردم، تحول در بخشی از نیرو های اسلامی، غیر فرمایشی بودن این انتخابات بدلائل متعدد و بویژه اهمیت پیکار مسالمت آمیز برای دستیابی به مردم سالاری در ایران بر لزوم شرکت اپوزیسیون در این انتخابات علیرغم نبود آزادیهای دمکراتیک و فقدان آزادی احزاب و مطبوعات و نقش استصوابی شورای نگهبان در آن تاکید کرده بود. در این سمینار من بطور روشن از شرکت اپوزیسیون ملی و چپ در انتخابات و از جمله ضرورت رای به سود دکتر خاتمی بعنوان پیش شرط چشم انداز جدید آرایش قوای سیاسی در کشور بطور قاطع دفاع کردم. این موضع گیری با ترویج فکری هواداران سرنگونی (هم چپ و هم راست) با اتهامات نظیر «تبلیغات بسود جمهوری اسلامی» روبرو گردید. باید اضافه کرد که بر خلاف کسانی که همه اپوزیسیون را «سفید» و همه نظام جمهوری اسلامی را «سیاه» می بینند، بعقیده و تجربه من در هر دو سو هم آزادیخواه و مردم سالار وجود دارد و هم مستبد و تروریست فکری و جسمی که بنا بر تناسب قوا می توانند در صحنه سیاست کشور ما عمل کنند و اثر بگذارند.

### دمکراسی ایرانی

یکی از ریشه ای ترین مشکلات انواع گرایشات چپ و روشنفکری در ایران تفکر ایدئولوژیک، کلیشه ای و در برخی از آنها هنوز هم تاکید بر «هویت بین المللی» است.

تاریخ معاصر کشور ما شاهد صد ها نمونه زنده اما تلخ و شکست خورده در چسباندن کپیه های گوناگون بر شرایط و پیکره جامعه ایرانی است. این کلیشه سازیهای قالبی مانع بزرگی در راه شناخت فرهنگ و تاریخ و نیاز های ملی ایران و تشخیص منافع محدودیتها و امکانات جامعه ایرانی بوده است. این یکسو نگری از دلایل جدی رانده شده بسیاری از آنها به حاشیه سیاست ایران است. مشکل در آنجا است که اول الگو انتخاب می شود و سپس بدون دید انتقادی و تطبیقی برای چپاندن آن بر واقعیت کوشش می شود. همین امروز نیز نه تنها در میان کمونیستهای ارتدکس و سنتی ایران بلکه حتی در صفوف انواع گرایشات «چپ نوین» و «سوسیالیستی» و «فمینیستی» و غیره نیز رد پای ایرها مشکل تاریخی را به اشکال دیگری می توان دید. سخن بر سر آرمانهای کلی و دور دست نیست که در همه جای دنیا با عناوینی نظیر مارکسیسم، سوسیالیسم، سوسیالیسم، لیبرالیسم، لیبرالیسم، فمینیسم، کنسرواتیسم و غیره شناخته میشوند. مطلب بر سر تقلید کورکورانه از سرمشق های خارجی و بی توجهی به ویژگیها و خصوصیات جامعه ایرانی و نیاز های آن و ذهنیت جامعه ایرانی است. سخن درباره نازیها، ارائه راه حل های «جهانشمول» - هم کمونیستی و هم مدرن و دمکراتیک - برای مسائل ریشه دار ایران مثل اقوام ایرانی، استبداد تاریخی ایرانی، نقش اسلام، زنان ایران، نظام سیاسی ایران و حتی آرایش قوای سیاسی است که چنین راه حل هایی که گویا هم در شوروی، فرانسه و برزیل و آمریکا و هم در آلمان و سوئد و ایران معتبرند. تنها چند روزی روی کاغذ می مانند و سپس فراموش میشوند. موضوع بر سر بی توجهی به اندیشه ها و تجارب موفق جهانی و یا پشت کردن به ارزشهای مدرن نیست. تردیدی نیست که در جهان امروز اگر چیزی به مفهوم جامعه منزه و بدون تاثیر از خارج و یا حزب خالص منزه وجود داشته باشد، آنرا باید در اشکال بدوی زندگی قبیله ای یافت. درست به همین دلیل توانایی یک حرکت سیاسی امروزی نه تنها در بازسازی ارزشها و مفاهیم کهنه بلکه در گرفتن ارزشهای نو از بیرون و جذب آنها در ساختار درونی نیز هست. اما آنچه که به شدت به اصالت و تاثیر کار روشنفکران چپ و مترقی کشور ما لطمه زده در کلیشه برداری فکری و برخورد غیر انتقادی به مکاتب خارجی است. وجود زنده دهها شکل از نظام های سیاسی دمکراتیک در چهار گوشه جهان نشان دهنده سیر ویژه تحولات تاریخی و فرهنگ سیاسی در هر کشور جداگانه است. در جهان امروز دهها شکل نظام سیاسی دمکراتیک وجود دارد که هر یک بیانگر فرهنگ، تاریخ و مختصات هر کشور است. معیار تعیین کننده مشروعیت در هر نظام سیاسی اصل «یک فرد، یک رای» بر اساس اکثریت آرا و نیز پذیرش حق حیات اقلیت است. بقیه تفاوتها و مولفه های سیاسی و اجتماعی اموری نسبی و مربوط به عوامل دیگری چون تاریخ، فرهنگ، جغرافیای سیاسی، ذهنیت سیاسی، آرایش قوای طبقاتی و مرحله رشد اقتصادی و تکنولوژیک در هر کشور است. این نمونه ها شاهد این مدعا است: دمکراسی پارلمنتاریستی (مدل اسکندیناوی)، نظام جمهوری با پارلمانی نسبتا ضعیف (ترکیه)، ترکیبی از این دو در کنار یک دستگاه قضائیه بسیار نیرومند، منجمله یک دادگاه عالی پر نفوذ، که نشانه توازن ۳ قوه مجریه، مقننه و قضائیه بمنظور کنترل یکدیگر است (آمریکا)، دمکراسی سلطنتی با یک نخست وزیر پر قدرت (اسپانیا)، نظام سیاسی فدراتیو (مدهای مختلف مثل آلمان، آمریکا و غیره متناسب با فرهنگ و تاریخ و جغرافیای سیاسی هر کشور)، سیستم تمرکز گرای پارلمانی با حفظ پادشاه و مجلس سنا (بریتانیا)، درجات بسیار متفاوت اهمیت عملی قانون اساسی (اجرای جدی قانون اساسی مثل دمکراسی آمریکا تا سیستم بکلی فاقد قانون اساسی مثل بریتانیا و یا حالت بینابینی مثل دمکراسی ژاپنی که در کنار قانون اساسی سه صفحه ای خود هنوز امپراطوری چند قرن پیش را در یک سیستم بسیار پر تحرک و پویا حفظ کرده است). انواع متفاوت سیستم چند حزبی (مدل پنج حزبی کشور های شمال اروپا که برای ورود هر حزب سیاسی به پارلمان تنها ۵ درصد آرا لازم است، مدل تقریبا در حزبی آمریکایی و بریتانیایی) درجات متفاوت از اختیارات و رابطه پارلمان با رئیس جمهور (در فرانسه رئیس جمهور اختیاراتی تا حد ولی فقیه در ایران دارد و از جمله قادر به انحلال پارلمان هم هست. در حالیکه در دمکراسی ایرلند و اطریش رئیس جمهور تقریبا یک مقام تشریفاتی است). نقش دیگر مولفه های دمکراسی یعنی حقوق بشر، قوه قضائیه مستقل و کثرت گرای سیاسی و حقوق اقلیت ها در کشور های دمکراتیک جهان نسبی و بسیار متفاوت است. از اینها گذشته نباید فراموش کرد که آنچه که در زندگی فکری و اجتماعی و سیاسی دهه



در غرب جریان دارد، محصول پنج قرن کار و پیکار جنبش ها، اندیشمندان و نهاد ها و یک روند تدریجی فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و تکنولوژیک است. این روند با شروع سانس جوانه زده و پس از طی سه قرن تلاش پرفراز و نشیب تدریجی در دوران روشنگری بکوفه کرده است. دورانی که از دویت سال پیش و انقلاب علمی و ظهور ستارگان برپخته در دنیای علم و فرهنگ و هنر و سیاست و ادبیات و انجام اصلاحات مذهبی و پیدایش بازار و بخش خصوصی و سرانجام انقلاب صنعتی و بویژه مبارزات جنبش کارگری سندیکیایی پایه های جامعه مدنی را شالوده ریخته است. درک واقعی آموزشهای بزرگان سیاست و تفکر آنها در بستر چنین روندی امکان دارد. بعنوان نمونه درک مارکس و نگلس بدون درک ایده آلیسم هگل و ایده های سوسیالیستهای تخیلی و مرحله رشد تضادی و مسائل وقت غرب اگر غیر ممکن نباشد، بی نهایت دشوار است. بهمین دلیل اکثر چپ های ایرانی هنوز هم کوچکترین عنایتی به نظرات بسیار جانب مارکس درباره همبستگی و لزوم رشد سرمایه داری در کشور های عقب مانده بعنوان مثال نقش مترقی سرمایه داری در کشوری مانند هند و غیره نکرده و نمی کنند. درک واقعی ظهور و اقبال مائوتس کانت بنیانگذار اندیشه «یک فرد، یک رای» منوط به توجه به نظریه روسو درباره «ریشه نابرابری میان انسانها» است. سوسیال دمکراسی غربی را بی توجه به سوسیال لیبرالیسم و جایگاه اندیشه آزادی فردی و رابطه آزادی سیاسی با اصل اصالت بود که جان استوارت میل پدر لیبرالیسم بنیان گذاشت، نمیتوان بطور عمیق هضم کرد. بهمین منوال رفرمیسم یکی از ارزشهای پایه ای جنبش چپ سوسیال دمکراتیک تا حد زیادی مدیون مکتب محافظه کاران راستی چون ادسوند بورک ایرلندی هم است که بخاطر پاسخ به نیاز رشد تدریجی جامعه به یک روش تفکر و کار فرایگر در همه غرب تبدیل شد. بدون تردید دهها و صد ها مثال زنده دیگر هم در اثبات رابطه ناکسستی چونکنی پیدایش، قوام و رشد دمکراسی در هر کشور جداگانه با فرهنگ، تاریخ و مختصات آن میتوان آورد.

اما در ایران سیر روند اندیشه، سیاست و فرهنگ بکلی متفاوت و در نتیجه روند دمکراتیزه شدن نیز در اساس بگونه دیگری است. باید بیاد داشت که انقلاب سال ۵۷ که حکومت ضد ملی شاه را برانداخت با همه پیامد های ناگوارش از دیدگاه تاریخی دنباله جنبش های ملی، ضد استعماری و طرفدار مردم سالاری بود که بیش از یک قرن در ایران سابقه داشتند. ناکامی و انزوا نیرو های سلطنت طلب که با حمایت و دخالت مستقیم ابر قدرت آمریکا و بریتانیا تمام ارکان قدرت سیاسی کشور ما را اشغال کرده بود از یکسو و شکست مدل فکری و سیاسی کمونیستی در جهان و بویژه آشکار شدن وابستگی همه جانبه بخش مهمی از چپ توده ای و فدائیان به بلوک کمونیسم جهانی که همواره در پی ست اندازی به منافع و مصالح ایران بود از سوی دیگر زمینه فکری رشد روایت جدیدی از اسلام در ایران بعد از انقلاب است. نباید فراموش کرد که شکست سلطنت و کمونیسم در ایران نه تنها یک ناکامی سیاسی بلکه شکستی معنوی و اخلاقی هم بود. سلطنت با آرا همگانی ملت ایران شکست خورد و سرکوب سازمانهای کمونیستی بدلیل وابستگی شان به ابر قدرت حریص شوروی و یا نقش بسیار حاشیه ای بقیه چپهای ارتدکس در ایران و راکتشنر جدی مردمی در پی نداشت. سازمان مجاهدین خلق نیز نه تنها بدلیل شیوه های افراطی و تخریب منابع کشور بلکه بدلیل همدستی با یکی از مخوف ترین دشمنان سوگند خورده ایران در افکار عمومی چهره ای غیر خودی و سرافکننده یافته است. در چنین زمینه ای است که روایت جدیدی از اسلام بر مبنای ایرانگرایی پس از نبرد ها و فراز و نشیب های بسیار این ۲۰ سال اخیر سربرافراشته است. این گرایش مناسب ترین آلترناتیو فکری و آرمانی برای نیرو های سیاسی اسلامی واقع گرایان است که اهداف اجتماعی و سیاسی خود را با یک راه حل جویی ایرانی پیوند زده اند. دوم خرداد ماه روز پیروزی گرایش ایرانگرایی اسلامی در سیاست کشور ما بود. دکتر خاتمی با برافراشتن درفش ایرانگرایی، قانونگرایی و آشتی ملی و عدالت اجتماعی توانست با جلب اعتماد اکثریت ملت ایران بر رقیب بسیار نیرومند و صاحب قدرتی چون ناطق نوری پیروز گردد. پیروزی خاتمی در واقع پیروزی اندیشه ایرانگرایی، آشتی ملی، رشد جامعه مدنی، توسعه سیاسی و اقتصادی کشور در سیاست ایران بود. واقعیت این است که برای ایران کنونی برقراری یک توازن ملی میان منافع ایران و اسلام باتوجه به اهمیت و پایگاه اسلام در ایران و نیز امواج انقلاب و توجه به جغرافیای سیاسی ایران همچون پیش شرط تحکیم جامعه مدنی و حرکت تدریجی بسوی مردم سالاری است. پیروزی سید محمد خاتمی نشان داد که جامعه ایران علیرغم همه دشواریها زنده و پویاست و از ظرفیت قابل توجهی در کنار مسالمت آمیز و تدریجی به سمت آزادی و مردم سالاری برخوردار است. اکنون بخش مهمی از نیرو های اسلامی نظیر رئیس جمهور جدید کشور دکتر خاتمی و نیرو های موسوم به کارگزاران سازندگی و در خارج از حکومت در سطحی بسیار گسترده از دکتر سرورش تا جنبش دانشجویی، از دهها نشریه مستقل تا انواع نهاد های مدنی، انبوه زنان و جوانان کشور تا صد ها کارشناس و صاحب نظر... به اسلام به عنوان یگانه آیدئولوژی دولت بی بایرند و هر روز بیشتر ایرانگرایی و شیوه جدید کشور داری را مبنای فکری و سیاسی خود قرار میدهند. بعنوان نمونه ایرانگرایی در یک ترکیب موزون با برداشتی معتدل از اسلام و تاکید بر اهمیت ایران و منافع دیر و نزدیک آن یکی از پایه های درخشان سازار انتخاباتی دکتر خاتمی بود که با اقبال بسیار گسترده شهروندان ایرانی، روشنفکران، زنان و جوانان برومند ایرانی و نیرو های جامعه مدنی رویرو گردید. اما اقبال جنبش ایرانگرایی و بویژه گسترش ابعاد آن در اعماق جامعه ایرانی دلایل بسیار عمیق تری هم دارد که

مهمترین آن عدم توانایی و شکست جنبش اسلامی برهبری آیت الله خمینی و پیروانش در تحقق بخشیدن به اهداف انقلاب و افزایش مشکلات اقتصادی و اجتماعی ایران و نیز انزوا ملی و جهانی اسلام گرایان افراطی است. اسلام گرایان افراطی که در سالهای پیش حتی حاضر به پذیرش وجود ایرانی جدا از اسلام نبودند در همه عرصه ها شکست معنوی و آیدئولوژیک سختی خوردند... نباید از خاطر برد که مقاومت گسترده و موثر نیرو های مدنی و مدافع قانون در کشور، موج اصلاح طلبی دینی با محتوی جدا کردن دین از کشورداری، عرفی کردن دین و نگرش جدید به دستاورد های فکری و مادی غرب، بجهتای پرمایه درباره مشروعیت قدرت حکومت، جنبش بیداری زنان و کوششهای مستقل نیرو های اسلامی معتدل، لائیک و ملی در داخل و خارج از کشور در همه این سالها ادامه داشت. در یک کلام جنبشی که خاتمی در راس آن قرار گرفت طی این سالها در اعماق جامعه ایرانی همچون راکتشی منطقی در برابر بنیادگرایی اسلامی بتدریج نضع یافته بود. در واقع تجارب حکومت شاه، انقلاب بزرگ و مردهمی سال ۵۷، جنگ هشت ساله، تجربه همه جانبه اسلام افراطی، تحریم آمریکا، دو برابر شدن جمعیت کشور، ارضاع پر آشوب کشور های همسایه و غیره در این ۲۰ سال گذشته ذهنیت و فرهنگ سیاسی را تا اعماق جامعه ایرانی تحت تاثیر جدی قرار داده است. هیچ حکومت و ذهن سیاسی جدی در ایران نمیتوانست و نمیتواند از تاثیر این حوادث برکنار بماند. دولت دکتر خاتمی بعنوان یکی از شاخه های مهم و کارساز گرایش ایرانگرایی در جنبش اسلامی ایران دو گفتمان سرنوشته ساز جامعه ایرانی را در دستور کار خود خواهد داشت. اول این دولت با اولویت قرار دادن مصالح ملی بر منافع روحانیت باید بتواند با نرمش و مدارا رابطه مذهب با کشورداری را بسود دولت عرفی حل کند. در این زمینه اپوزیسیون دمکرات نباید دچار ناشکیبایی و بلندپروازی باشد. زیرا در شرایط کنونی هر حکومتی - حتی یک حکومت ضد در صد لائیک - اگر بخواهد به رای مردم و آرایش قوای سیاسی و دیگر فاکتور های موجود کشور پایبند باشد نمیتواند این موضوع بسیار حساس، پیچیده و ریشه دار جامعه ایرانی را یک شبه از پیش پای بردارد. فانیبا گفتمان توسعه سیاسی و اقتصادی ایران موضوع بسیار حساس و دگر حاشی و - نیز دیگر گرایشهای سیاسی جامعه مدنی و بویژه چپ آزاداندیش ایران - خواهد بود که حل گام به گام آن در پیوند جدا ناشدنی با روند مردم سالاری و حاکمیت قانون و عدالت اجتماعی قرار دارد. امروز بسیاری از نیرو های سیاسی ایرانگر با سوابق اسلامی و یا چپ دریافته اند که جامعه مدنی در فضای امن و بدور از شعار های پاروتی رشد می کند. یک پیش شرط مهم رشد جامعه مدنی لغو انتقام سیاسی از فرهنگ سیاسی ایران و وارد کردن آن در قانون اساسی کشور است تا با بازگشت ایرانیان سیاسی و متخصص و مهاجر به کشور و ایجاد شرایط رشد احزاب سیاسی، مطبوعات مستقل و نهاد های مدنی در چهارچوب قانون اساسی موجود کشور یک فرهنگ و سنت سیاسی دمکراتیک در ایران رشد یابد. تنها بر پایه چنین فرهنگ سیاسی است که امکان انتقال مسالمت آمیز قدرت در جامعه و زیر بنای پارلمنتاریسم ایرانی و سیستم چند حزبی فراهم میاید. لغو انتقام جویی سیاسی پیش شرط آشتی ملی و تلاش برای شرکت همه ایرانیان در فرایند توسعه سیاسی و اقتصادی ایران است. حذف انتقام سیاسی پیش شرط و نخستین اقدامی است که در جهت اصلاحات عمیق سیاسی در ایران باید در صدر لیست اصلاحات دکتر خاتمی قرار گیرد تا از اینراه رابطه سنتی حکومت و قدرت با زیر و حذف مخالف، برای همیشه به تاریخ ایران سپرده شود، صد ها کادر بی ادعای چپ آزاداندیش و ملی خارج از کشور با جان و دل و همه وجود خود صمیمانه آماده اند که برای خدمت به ملت زحمتکش و رنج دیده ایران و از جمله برای تکمیل جامعه مدنی و تسریع روند مردم سالاری و عدالت اجتماعی و پیکار در راه ترفیع مقام ایران در جهان به کشور باز گردند و در همه عرصه های سازندگی ایران آباد و آزاد و مستقل - که مورد تاکید بحق رئیس جمهور منتخب ملت ایران هم است، ادای سهم کنند. این کادر ها و هزاران متخصص، آکادمیک، مدیر، هنرمند و مهاجر ایرانی دوست جزو سرمایه معنوی ایران اند.

جنبش ایرانگرایی کنونی دارای تفاوت های اساسی با حرکت ملی گرایان سنتی است که به آن اهمیتی محوری در ایجاد یک توازن ملی برای تحکیم جامعه مدنی و حرکت تدریجی بسوی مردم سالاری میدهد. این جنبش بر خلاف ملی گرایان سنتی که در گذشته حرکتی نخبه گرایانه بود، ادامه طبیعی انقلاب مردمی ایران است که ریشه در اعماق جامعه و جنبش توده مردم دارد. در حال حاضر احترام به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با همه نارسایی هایش تنها چهارچوب قانونی برای پذیرش نیرو ها و نهاد های جامعه مدنی است. این قانون اساسی با آرا اکثریت بسیار بزرگ مردم ایران به تصویب رسیده است. اصلاح آن نمیتواند و نباید با کاربرد زور و شعار های از صد افتاده و بدون توجه به آرایش قوای سیاسی و روند تعمیق جامعه مدنی که مهمترین پیش شرط های مردم سالاری و دمکراسی اند، انجام گیرد. تنها با شکل گیری نهاد های مدنی مانند رشد احزاب سیاسی، مطبوعات مستقل و غیره میتوان قانون اساسی را بتدریج اصلاح کرد و هم زمینه های امکان انتقال مسالمت آمیز قدرت سیاسی را فراهم ساخت. مردمی شدن و تعمیق جنبش ایرانگرایی در اعماق جامعه موضوع بسیار حساس و عدالت اجتماعی و تعدیل شکاف طبقاتی در جامعه و مبارزه با فقر و بیکاری را بطور طبیعی در دستور جنبش ایرانگرایی قرار داده است. این موضوعی است که در گذشته هیچ رابطه ای با فرهنگ سیاسی وطن خواهان سنتی و نخبه گرای ایران نداشت. در این عرصه چپ دمکرات با سیمای ایرانی یک رسالت اساسی بر دوش دارد.



با عنایت به این مطالب بنظر باید تعریف تازه ای از دموکراسی ایرانی با مختصات جامعه ما بدست داد. یکی از مشخصات دموکراسی ایرانی که در روز دوم خرداد جوانه زد، اگر با شکستن جو اختناق و گشایش فضای سیاسی شانس رشد و شکوفایی بیابد از جمله همزیستی آن با ولایت فقیه و روحانیت کشور باید باشد. شاید بتوان گفت که دموکراسی ایرانی در جمهوری اسلامی ایران دارای یک رئیس جمهور نیرومند منتخب مردم، یک دولت فعال با درجه تخصص حرفه ای بالا، یک پارلمان معتدل با جناحین متمایز اما موثر در قانونگذاری و کنترل در کنار یک ولایت فقیه تشریفاتی و سیستم اداری، اجرایی، علمی و آموزشی نوسازی شده کشور و همچنین نهاد های فعال جامعه مدنی از جمله مطبوعات مستقل، چند حزب سیاسی نیرومند و قانونگرا و تعهد واقعی دولت در اجرای قانون اساسی خواهد بود. در هر صورت پریز کردن جوانه های نشاط انگیز دوم خرداد که مسلماً خواست اصلی مراکز قدرت جمهوری اسلامی است، دیگر در ایران ناممکن است. اما غلبه بر انواع کارشکنی های هشت پای ارتجاع هنوز شرط مهم تبدیل این جوانه ها به یک نهال شاداب است.

## مداراجویی و کثرت گرایی ایرانی

یک تفاوت اساسی جنبش ایرانگرای اسلامی در فرهنگ سیاسی جدید آن نهفته است. شیوه نگرش شر کامل، خیر کامل و یا سیاه و سفید یک مدل ساده و سنتی در تحلیل رویداد های سیاسی بود که در نیرو های سیاسی کشور ما از میلیون و چپ ها تا اسلامی ها سابقه طولانی دارد. طبق این مدل تنها شکل ابراز مخالفت سیاسی ریشه کن کردن رقیب بود و برای تحقق این هدف هر وسیله ای مجاز تلقی میشد. جنبش ایرانگرایی جدید بجای نفی صد در صد و در پیش گرفتن شعار تحریم به همزیستی، گفتگو و سازش سیاسی همچون واکنشی در برابر افراط گری سیاسی و انتقام جویی بدوی می نگردد. یک جنبه مهم جنبش ایرانگرایی نقش توازن دهنده آن در حیات فرهنگی و سیاسی و اقتصادی ایران است. این تلاشی در راه رفع تناقضهای موجود میان اسلام و ایران، جامعه سنتی و جامعه مدرن و جهانگرایی و ملی گرایی با اجتناب از ستیزه جویی است. به سخن دیگر ایرانگرایی جدید بخاطر پایگاه گسترده مردمی اش و نقش آن در ایجاد ثبات و امنیت ملی برای ایجاد حکومت قانون و توسعه سیاسی و اقتصادی ایران نه الزاماً ضد اسلامی است و نه غرب ستیز. امروز بسیاری از نیرو های اصلاح طلب دریافته اند که دفاع از ایران و منافع ایرانیان در گرو تحکیم یک فرهنگ سیاسی متوازن است که ایرانگرایی، اسلام گرایی و جهان گرایی را در خود ترکیب کند. جامعه ایرانی نشان داده است که ظرفیت و دینامیسیم چنین ترکیب و توازنی را بخاطر کثرت گرایی فکری عملاً موجود، کثرت گرایی سیاسی با تنوع گروهها و منافع سیاسی متضاد، کثرت گرایی طبیعی قومی و مذهبی کشور، شکست نیرو های اسلامی افراطی، رشد نسبی جامعه مدنی و دشواریهای پر آزمون سالهای انقلاب و جنگ و نیز رابطه پیچیده و داد و ستد اقتصادی و فرهنگی ایران با غرب یافته است. در حقیقت چنین توازنی که تعزب و ایجاد سیستم چند حزبی یکی از جلوه های آنست، قبل از آنکه به اراده این یا آن رهبر سیاسی و مذهبی وابسته باشد یک ضرورت عینی این مرحله از رشد کشور است. اپوزیسیون دموکرات نیز در پذیرش همزیستی با جمهوری اسلامی جدیدی که رئیس جمهور منتخب ملت ترسیم کرده است یعنی یک نظام متکی بر قانونگرایی و آشتی ملی و جامعه مدنی نقش مهمی بر دوش دارد. اپوزیسیون باید به این موضوع گریه عنایت جدی کند که در مدل کنونی تحول یعنی شیوه تدریجی - قانونی، شکل گیری هر گونه سیستم کثرت گرایی سیاسی از درون همین تحولات حاد کنونی کشور و بر پایه تحکیم جامعه مدنی و نهاد های قانونی مانند احزاب سیاسی و مطبوعات و اتحادیه های قانونی در چهارچوب قانون اساسی امکان پذیر است.

## اهمیت جغرافیای سیاسی ایران

نگته مهمی که در پیدایش و رشد جنبش ایرانگرایی در جامعه ایرانی و نیرو های معتدل اسلامی اهمیت جدی داشته و دارد، آگاهی ملی از اهمیت ژئوپلیتیک ایران علیرغم پایان جنگ سرد و در برخی زمینه ها افزایش این اهمیت در منطقه است. درک چنین اهمیتی در اثر عواملی چون انقلاب، جنگ هشت ساله با عراق و تحریم آمریکا به اعماق وجدان عمومی جامعه ایرانی رسوخ یافته است. با پایان جنگ سرد نقش ایران در منطقه حساس خاورمیانه و خلیج فارس، نقش ایران در آسیای مرکزی و رابطه با جمهوریهای سابق شوروی و نقش ایران در رابطه با اروپا و نیز تمام دنیای غرب و از جمله آمریکا بسیار مهم تلقی میشود. بخش اعظم نفت و منابع خام مورد نیاز تمدن جهانی هنوز در منطقه خاورمیانه و از جمله ایران قرار دارد. وجود نیروی نظامی عظیم واکنش سریع آمریکا در پایگاههای همجوار ایران در خلیج فارس برای کنترل خروج این مواد یکی از نشانه های حیاتی بودن این منطقه از دیدگاه جغرافیای سیاسی است. یکی دیگر از جنبه های اهمیت ژئوپلیتیک ایران وجود اقوام ایرانی است که اکثر آنها ساکن مناطق مرزی کشورند. برخی از آنها مانند ترکمن ها و آذربایجانیها و کرد ها دارای پیوند های بسیار نزدیکی با اقوام مشابه در آنسوی مرز های ایرانند. ایران همچنان از نظر فرهنگی، اقتصادی و سیاسی نقش بسیار موثری در منطقه آسیای مرکزی دارد و این نقش همچنانکه در گذشته در همه جهات فرهنگی، مذهبی و سیاسی در تمام منطقه بسیار جدی بوده تا چند دهه ادامه خواهد یافت. اما آنچه که به بحث فعلی مربوط است پیوند

هر چه بیشتر رابطه سیاست داخلی و خارجی کشور با گفتمان ایرانگرایی است. آنچه بیش از هر چیز امنیت ایران در منطقه پر تلاطم خاورمیانه و کشورهای پراشوب همسر را تحکیم می کند بستر ایرانگرایی پویایی است که نه از دیدگاه بسته و افراطی «امپریالیستی» و یا انزواجویی و درونگرایی بلکه از دیدگاه منافع و زیانهای مشترک ایران و ایرانیان در این منطقه حساس ژئوپلیتیک حرکت میکند. نیرو های اصلاح طلب به این نکته باید توجه کنند که ایران نه دارای دوستان و دشمنان دائمی و ایدئولوژیک بلکه دارای منافع و زیانهای مشخص است. اما مردم سالاری و یک دولت دموکراتیک شرط اصلی ایجاد ثبات سیاسی و امنیت اقتصادی و تأمین منافع ایران است. جامعه ایرانی با گذشتن از آنها و آتش های بسیار در ۱۸ سال گذشته امروز با تحکیم اعتبار بنفس ملی و احساس مسئولیت و بازانديشي همگانی بیش از همیشه به یک حرکت تدریجی و متوازن در راه مردم سالاری و قرار دادن منافع ملی در راس اولویتها اعتقاد یافته است.

## نیاز به تعریف تازه ای از هویت چپ آزاد اندیش با سیما ایرانی

مطلبی ایدئولوژیک هر یک برای خود ریشه و تاریخچه ای در هر کشور متناسب با تاریخ، شرایط، و فرهنگ کشور مربوطه دارند. اینکه حکامتی چون سوسیال دموکراسی و مارکسیسم دارای شاخه ها و نمونه های فکری و عملی کاملاً مختلف متناسب با تاریخ، فرهنگ و شرایط هر جامعه است قبل از هر چیز نشانگر آن است که این یا آن حرکت چپ در این یا آن کشور متناسب با مرحله رشد و نیاز های مشخص منافع مردمگیران هر کشور معین پا گرفته است. همه احزاب چپ جدی و مردمی در همه کشورهای دنیا ضمن آشنایی و تأثیر گیری از دیگر مکاتب و تاریخ کشورهای سیاسی فکری در اساس، درک، برنامه و مشی خود را بر بنیاد فرهنگ و تاریخ کشور خود بنا کرده اند. حزب سوسیال دموکرات ترکیه تا همین امروز تحت تأثیر فکری و معنوی آتاترک و بنیانگذار ترکیه مدرن است. ساندنیستهای نیکاراگوئه قبل از هر چیز یک جنبش ملی مردمی را با خصوصیات و نیاز های این کشور نمایندگی می کنند. حزب دموکرات آمریکا همچون حزب چپ این کشور بنا به فرهنگ و مدل رفتار و تربیت آمریکایی کلیه جهات برنامه ای، سیاسی و سازمانی بشدت غیر متمرکز و حتی فاقد تشکیلات شبکه های حزبی است و تنها در پیکار های انتخاباتی سازمان می یابد. در برابر، حزب کارگر انگلستان بنا به فرهنگ سیاسی و سنتهای بشدت متمرکزگرایانه بریتانیایی در همه جهات فکری و عملی بسیار سازمان یافته و در عین حال چون یک جبهه بزرگ چپ عمل می کند. اما همین حزب کارگر برنده انتخابات اخیر بریتانیا با معیار های سوسیال دموکراسی سوئدی بی گمان باید تنها یک حزب کلاسیک لیبرال بورژوازی بحساب آید. ویژگی و «هویت ملی» را میتوان در حزب سوسیالیست فرانسه، حزب سوسیال دموکرات آلمان و مدل احزاب سوسیال دموکرات اسکانديناوی یعنی سوئد، دانمارک، فنلاند ایسلند و بطور کلی همه احزاب چپ و مردمی در چهار گوشه دنیا ملاحظه کرد. اهمیت هویت ملی در احزاب سوسیال دموکرات اسکانديناوی بگونه ای است که همه آنها بر قرار دادن منافع و امنیت ملی هر کشور در راس اولویتها و پیکار در راه ترفیع مقاصد کشور خود در جهان و در تربیت ملتها و جوانان خود با روحیه افتخار به هویت ملی تأکید اساسی دارند. اولاف پالمه همچون یک اندیشه پرداز چپ دموکراتیک و نمونه ای از سیمای سیاسی و عملی یک سوسیال دموکرات و دوستدار پیگیر جهان سومی ها همواره تأکید می کرد که مصالح کشورش را بر منافع حزبی و ایدئولوژیک برتر میسرند. به همین دلایل با همه شباهتهای تاریخی فرهنگی و اجتماعی متلاً میان احزاب سوسیال دموکرات سوئد و دانمارک، تمایزات ویژه ملی در بسیاری زمینه ها میان آنها کم نیستند. میان دو حزب اخیر با حزب سوسیال دموکرات فنلاند بدلیل همسایگی آن با شوروی سابق و حساسیت ژئوپلیتیک فنلاند که همواره مورد تهدید همه جانبه سیاسی، نظامی و ایدئولوژیک شوروی (میان ورشو و ناتو) قرار داشته است، تفاوت های سوسیال دموکراتیک و نیز سیاست سیاسی به مراتب بسیار عمیق تر است. بعنوان نمونه پست ریاست جمهوری در فنلاند یک امر پدیده منحصر بفرد در تمام اسکانديناوی است که بنا به پیشنهاد چپ سوسیال دموکراتیک این کشور اختیارات زیادی از جمله در رهبری سیاست امنیت خارجی این کشور در برابر تهدیدات شورویها داشته و دارد. بطور خلاصه هر حزب چپ جدی و واقعی در اساس و محصول نیاز های کشور خود و دارای مکتب و سیستم فکری ملی خود است.

## مکتب چپ ایرانی

در ایران قرن بیستم تا قبل از انقلاب تنها از تعداد انگشت شماری میتوان نام برد که از جهت نظر و عمل مظهر اندیشه ها و راه و روشی هم ایرانی و هم دموکراتیک بوده اند. از میان آنان دکتر مصدق بنیانگذار دموکراسی ایرانی، مهندس بازرگان و دیگری خلیل ملکی معمار مکتب چپ ایرانی را میتوان نام برد. اهمیت تاریخی افکار و پیکار خلیل ملکی تنها در مخالفت با وابستگی حزب توده به شوروی و یا اسطوره شکنی هایش و یا فقط فروتنی و فرهیختگی انسانی اش در مبارزه سیاسی و آزادی در برابر جاه و مال و مقام و بیزارای اش از تقلید های کورکورانه نبود. او پایه گذار یک مکتب سیاسی بود که دفاع از منافع زحمتکشان و محرومان ایران و پیکار در راه آرمانهای بزرگ چپ دموکراتیک را نه بر اساس طرحهای خیالی و تقلیدی بلکه بر پایه تاریخ، فرهنگ و

# آینه

تهیه و تنظیم از محسن حیدریان

## اولین کنفرانس مطبوعاتی رئیس جمهور جدید

پلافاصله پس از اعلام نتایج هفتمین دوره انتخابات، رئیس جمهور جدید در یک کنفرانس مطبوعاتی با شرکت ۱۵۰ تن از روزنامه نگاران ایرانی و خارجی شرکت کرد. در این کنفرانس سید محمد خاتمی تاکید کرد که: «پس از ۱۸ سال در درونهای مختلف از جمله دفاع مقدس و دوران سازندگی ما بیش از پیش به مرحله ثبات و تثبیت نظام و جمهوری اسلامی رسیده ایم. و بهترین موقعیت و مناسب ترین فرصت است برای تثبیت جامعه مدنی در چهارچوب قانون اساسی.» وی اعلام نمود که «جامعه مدنی بدون وجود حزب و تشکل ها پایدار نخواهد ماند و باید برای تمام اقشار جامعه تشکل های رسمی رای شناسنامه و مرامنامه جهت دفاع از حقوق خود و مشارکت در امور جامعه ایجاد شود.» دکتر خاتمی افزود که: «قانون اساسی کلیه حقوق قانونی را پذیرفته است و وظیفه رئیس جمهور جدید آن است که این قوانین را کاملاً به اجرا درآورد. قانون اساسی آزادی نظر ها، آزادی زندگی، آزادی اشتغال، آزادی تجمع، آزادی تشکل را پذیرفته و این حقوق را به شهروندان داده است. ما به جامعه ای می اندیشیم قانونی و دفاع از حقوق و آزادیهای مردم در چهار چوب قانون و از مردم توقع داریم که در چهارچوب قانون وظایف خودشان را انجام دهند. برنامه ما پذیرش تنوع و تکرار در درون نظام و قانون و وحدت و همبستگی در برابر تهدیدات بیرون از مرز هاست.» سید محمد خاتمی درباره موقعیت زنان و جوانان گفت که: «من به شایستگی و توان زن ایرانی کاملاً ایمان دارم و هیچ تنگی برای حضور آنها حتی در بالا ترین رده های مدیریت کشور، فعالیت ها و مسئولیت ها نمی بینم. قبول مسئولیت دیگر منوط است به توان و شایستگی و مهارت و نه جنسیت.» محمد خاتمی در اصل اساسی استقلال و منافع ملی ایران را اساس سیاست خارجی دولت خود دانست و از تیرگی روابط ایران با آمریکا ابراز تاسف کرد. وی گفت که منشاء تیرگی این روابط خود آمریکاست که سیاستهایش در جهت دشمنی با انقلاب و منافع ملی ما بوده است.

شایان ذکر است که بیل کلینتون رئیس جمهور ایالات متحده نتیجه انتخابات ایران را رضایت بخش و خاتمی را یک روحانی میانه رو نامید و انتخابات را یک تحول جالب توصیف کرد. کلینتون پیروزی خاتمی را نشانه یک روند دمکراتیک در ایران دانست و از مقامات ایران خواست که خشونت و تروریسم را محکوم کنند.

## تفسیر انتخاب سید محمد خاتمی از نگاههای گوناگون

عبد الکریم سروش در مصاحبه ای با شبکه تلویزیونی «سی ان ان» شرکت کرده مردم در انتخابات را یک رفاراند دانست و تاکید کرد که نسل جوان ایران از محدودیتهای خسته شده و فضایی باز برای تنفس می خواهد. وی گفت: «رهبری جمهوری اسلامی خود را برای همه شهروندان انتقاد ناپذیر میداند، اما رای مردم اعتراض مسالمت آمیز علیه رهبران جمهوری اسلامی بود.» وی در پاسخ به این سؤال که با وجود اقتدار نیرو های محافظه کار در جمهوری اسلامی آیا واقعا خاتمی قادر به اجرای برنامه های خود می باشد، گفت: «خاتمی از حمایت ۲۰ میلیون ایرانی برخوردار است. به همین جهت او از قدرت بسیار زیادی برخوردار است. اگر او نتواند سیاستهای خود را به اجرا بگذارد فرد دیگری از این امکان برخوردار نخواهد بود.» دکتر سروش تاکید کرد که مهمترین کار خاتمی تقویت نهاد های جامعه مدنی در ایران، تامین آزادی احزاب، مطبوعات و رعایت قانون و مقررات در جمهوری اسلامی است.

حجت الاسلام حجتی کرمانی در روزنامه اطلاعات نوشت: «مردم در انتخابات تاکید کردند که دین آری، اما قشری گری مذهبی نه. روحانیت آری. اما قیومیت نه. تحول آری، در جا زدن نه... ترسید از اینکه پاره ای از حرفهایمان شبیه دگراندیشان یا دشمنان باشد. باید شهامت داشت و کاستی ها را بیان کرد.»

روزنامه کار و کارگر نوشت: «یک چهره گمنام در سطح ملی در مدت کوتاهی به نامزد بلا معارض مردم تبدیل شد. خاتمی را مردم بعنوان نماد یک تحول اساسی در وضع موجود تلقی کردند. شعار های او یعنی احترام به قانون، امنیت اجتماعی و رشد جامعه مدنی باید سرلوحه برنامه ریزان باشد.»

حجت الاسلام موسوی لاری عضو مجمع روحانیون مبارز که از خاتمی حمایت کرد در مصاحبه ای گفت: «در انتخابات مردم به مسئولین یاد دادند که جز از راه تحمل یکدیگر راه دیگری برای حفظ هویت، امنیت و حاکمیت ملی وجود ندارد. خاتمی نه نظریه پرداز اقتصادی است و نه متخصص روابط خارجی. اما او از لحاظ فرهنگی حرفهای تازه ای زد که حساسیت مردم را برانگیخت. جامعه مثل هر پدیده دیگری به نوسازی مداوم نیاز دارد. آنگاه که این تحول به تاخیر افتد و رکود و لختی بر اندام های آن حاکم شود، مکانیسم های هشدار دهنده آژیر را به صدا درمی آورند.»

تشریح عصر ما ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نوشت: «جناح راست انحصار طلب در یک اقدام خطرناک تلاش کرد که رهبر جمهوری اسلامی و کل روحانیت را مخالف خاتمی و طرفدار نامزد خود معرفی کند. همین اقدام باعث شد که عده ای نتیجه را ضد رهبری و ضد روحانیت تلقی می کنند. اما مردم پیروزه دو گروه برجسته جوانان و زنان بین دو قرائت یا تلقی از اسلام یکی را رد و دیگری را پذیرفتند. مردم به اسلامی رای دادند که در آن ملت نه صغیر و نه مهجور، بلکه عاقل و صالح در تشخیص خود باشد. اسلامی که مشروعیت سیاسی را در پذیرش آگاهانه و آزادانه آنها می فهمد. ولایت فقیه را نه آمرانه و از بالا به پائین بلکه در ارتباطی دو سویه می خواهد. اسلامی که در آن مردم نه رعیت بلکه شهروند اند. بجای تبلیغ تقلید اسلامی به ترویج اجتهاد اسلامی می پردازند. نظام اکنون با مردمی رشید و مستقل روبروست که توده آن همپراز دانشجوییش شده و خواست آنها رد تاجر، انحصار طلبی، قیم مآبی، خشونت و بی قانونی است.»

هوشنگ گلشیری در مصاحبه ای با رادیو بی بی سی گفت: «اوایل انقلاب می گفتند استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی که پس از مدتی فقط جمهوری اسلامی آن باقی ماند ولی اکنون امیدواریم آن شعار های دیگر نیز عملی شود.»

یک خانم استاد دانشگاه به بی بی سی گفت: «مردم بخصوص خانم ها به خاطر ولایت فقیه یا اسلام ناب محمدی و یا فقه شیعه به خاتمی رای ندادند. آنها به این شکل ناراضی خود را از ولایت فقیه و خفقان، فساد اداری و اجتماعی موجود و گروههای فشار که به صورت بازری تندرو های رژیم بر علیه طبقه تحصیل کرده و روشنفکر عمل می کند، نشان دادند.»

سپین بهبهانی به رادیو بی بی سی گفت: «با انتخاب محمد خاتمی امیدواریم امکان فعالیتهای ادبی و هنری در کشور بیشتر شود و نویسندگان و شعرا بتوانند با خیال آسوده کار بکنند و آثار با ارزشی ارائه بدهند. یعنی آن چیزی که در شرایط حاضر میسر نیست.»

## واکنش اپوزیسیون خارج از کشور در برابر پیروزی خاتمی

شورای ملی مقاومت طی بیانیه ای اعلام کرد که تنها ۵ میلیون نفر در انتخابات شرکت کردند. اما رهبران رژیم خیمینی برای حفظ آبروی نظام توافق کردند که ارقام شرکت کنندگان را ۴ تا ۵ برابر افزایش دهند.

سازمان راه کارگر در بیانیه ای نوشت که: سازمان ما از جمله سازمانهای سیاسی است که این انتخابات را تحریم کرده بودند. روشن است که اکثریت قاطع دارندگان حق رای توصیه ما را نادیده گرفته اند. ولی آنچه را که ما می خواستیم با شرکت در انتخابات عملی ساخته اند. مهم بیان اعتراض بود، نه بیان آن از طریق تحریم. شما تحریم را کنار گذاشته اید تا اعتراض تان را هر چه رسا تر بیان کنید. این سازمان همچنین تاکید کرده است که: «با صراحت اعلام میکنیم که از تحریم انتخاباتی که شما تقریباً یکپارچه در آن شرکت کردید، شرمند نیستیم. ما طرفدار براندازی جمهوری اسلامی هستیم... اگر لازم باشد هیجده سال دیگر و حتی صد و هشتاد سال دیگر، بی اندک خستگی این حرف را تکرار می کنیم.»

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در بیانیه ای نوشت که: «در شرایطی که حق مردم در برگزیدن رئیس جمهوری به انتخاب یکی از ۴ کاندیدای مورد تایید سران رژیم محدود شده باشد... آرایی که مردم به نفع خاتمی به صندوق ها ریختند، معنایی جز مخالفت عمومی با سیستم مبنی بر ولایت فقیه ندارد. این سازمان حتی برای شعار های «نیم بندی» که خاتمی درباره «تغییر و تحول» می دهد، امید موفقیت چندانی نمی بیند.»

حزب دمکرات کردستان ایران تاکید کرد که این انتخاب به تنهایی تغییری در ماهیت جمهوری اسلامی نمی دهد. زیرا ماهیت جمهوری اسلامی ظرفیت پذیرش آزادی و دمکراسی را ندارد. رای اکثریت انتخاب کنندگان به خاتمی سرآغاز یک سلسله رویارویی آشکار میان اراده توده های مردم از یکسو و سیاستهای ضد دمکراتیک جمهوری اسلامی از سوی دیگر است. در عین حال این حزب تاکید کرد که: «برای دآوری نهایی درباره خاتمی باید در انتظار کار هایی بود که وی بعنوان رئیس جمهوری خواهد کرد.»



## یاری ایرانیان خارج از کشور به زلزله زدگان خراسان

در پی انتشار خبر زلزله خراسان دهها نهاد، انجمن، اتحادیه سراسری، رادیو فارسی زبان و گروههای روشنفکران ایرانی در کشور های مختلف برای ارسال کمک ایران به تلاشهای انسانی و ملی قابل ستایشی دست زدند. در پاره ای از شهر ها ایرانیان با ایجاد کمیته های امداد رسانی تلاش نمودند کمک های خود را برای زلزله زدگان ارسال دادند. در این میان اتحادیه سراسری ایرانیان در سوند ابتکارات سریعی را سازمان داد گروه کثیری از روشنفکران، هنرمندان، روزنامه نگاران، پژوهشگران و اساتید ایرانی خارج از کشور نیز با انتشار فراخوان مشترکی در این امداد رسانی انسانی ادای سهم خود کردند. در این فراخوان تاکید شده بود که: «با یاری به زلزله زدگان مکرر کنیم که آسایش ویرانه نشینان از چشم ما نیز می چکد. کمک های شما از طریق نویسندگان و فرهنگسازان برجسته و از جمله خانم ها سیمین بهبهانی و سیمین دانشور و آقایان احمد شاملی منصور کوشان، هوشنگ گلشیری و محمد مختاری و خارج از مجرا های رسمی، صورت اقدامات عمرانی در یکی از مناطق زلزله زده خواهد شد و چه می ماند جز این که دست و دل شما یاری نیست.»

## قانون گریایی و رقابت مسالمت آمیز

موضوع قانونگریایی و احترام به قانون اساسی و حضور مسالمت آمیز همه کسانی که قانون را پذیرفته اند یک نکته مرکزی نه تنها در کارزار انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری بلکه پدیده ای است که بعد از آن هم در بسیاری از نشریات چاپ ایران شتاب پیدا کرده است.

فصل نامه گفتگو در شماره اخیر خود نوشت: «اندیشه مردم سالاری وقتی بطور جدایی مطرح می شود که جامعه سنتی دگرگون شده باشد و دیگر روابطی چون خویشاوندی و گذشته مشترک توانایی جابجایی موقعیت اجتماعی افراد را از دست بدهد.» نشر گفتگو تاکید کرد: «که هر روز بیشتر از روز قبل با کثرت عقاید و اندیشه ها در جامعه روبرو هستیم. یا می بایست با سرکوب و اعمال قهر تفاوتها را سرپوش گذاشت و یا آنکه چهار چوب لازم همزیستی، همبستگی و همکاری ملی را فراهم نمود. معنی همبستگی دست شستن گروهها از عقاید خود نیست، بلکه دادن فرصت ابراز عقیده به دیگران و احترام انتخاب است.»

ماهنامه ایران فردا در شماره اخیر خود نوشت که: «چرا باید رقابت مسالمت آمیز امری مذموم و ارزشی منفی شمرده شود. دولت بی رقیب یکی از آفت های توسعه سیاسی به شمار می رود. در جامعه ای که اپوزیسیون نباشد، کنترلی بر فعالیتهای دولت وجود ندارد. آزادی احزاب امری دراز مدت است اما در کوتاه مدت آزادی مطبوعات که مدیریت نظام دولتی انتقاد کند ضرورت دارد. در کشور ما بهانه ای که برای عدم وجود آزادی مطبوعات است این است که می گویند از آن آزادی سوء استفاده می شود و حریم مسئولین دولتی زیر پا گذاشته می شود... اما راه مقابله سنجیده با این شبهه یک تفهیم قضائیه مستقل و فعال است که به شکایت طرفین برسد، نه اینکه فلان نهاد دولتی مطبوعات را ببندد.»

دکتر غنی نژاد در مقاله دیگری در ایران فردا اهمیت نهاد های مستقل از دولت مورد بحث قرار داده و از جمله تاکید کرده است که: «گاهی ترس از یک قوه قضائیه مستقل باعث همزیستی نیرو های متفاوت جامعه می شود.»

## فشار محافظه کاران بر سر ترکیب کابینه

بنوشته مطبوعات و گرایشهای گوناگون جمهوری اسلامی فشار بر خاتمی رئیس جمهور جدید ایران در مورد ترکیب کابینه وی شدت گرفته است. نشریه ایران نیوز از قول علی محمدی سارچی یکی از رهبران جناح محافظه کار در مجلس نوشت: «چنانچه جناح اسلام خاتمی پیش از معرفی اعضای کابینه خود، نخست نظر مثبت مجلس را جلب کند دشواری چندانی در گرفتن رای اعتماد برای آن نخواهد داشت. از سوی دیگر محمد کرور از رهبران جناح چپ حکومت اعمال فشار محافظه کاران علیه خاتمی را مورد انتقاد قرار داد و گفت که اجازه دهید خاتمی آزادانه همکاران خود را انتخاب کند. دانشجویان طرفدار خاتمی که نقش مهمی در سازماندهی مبارزات انتخاباتی وی داشتند از وی خواستند که لیست افراد و گروههایی که وی را در تعیین کابینه زیر فشار قرار میدهند افشا کند شایان ذکر است که اکثریت مجلس به جناح محافظه کار یعنی اقلیت جامعه تعلق دارد

مقتضیات ایران جستجو می کرد. او به شعار همه چیز یا هیچ چیز باور نداشت و بجای سوسه های بلند پروازانه «انقلابی» به یک حرکت تدریجی و متوازن با توجه به آمادگی مردم تکیه می کرد. ملکی تاکید می کرد که بهبود سرنوشت میلیونها ایرانی تنها با حسن نیت و اراده عده ای معدود عملی نیست. تنها با شرکت و تربیت و تجربه خود آنها و تشکل در احزاب سیاسی و رشد اقتصادی ایران است که این هدف امکان پذیر است. اما آنچه که به شیوه تفکر و عمل او سامان می داد و مایه اصالت کارش بود، ایرانگرایی بود. اعتقاد ملکی به حرکت رفرمیستی و تدریجی و همسویی نیروی سوم با پرمایه ترین حرکت دمکراتیک معاصر در نهضت ملی شدن نفت از همین ایرانگرایی سرچشمه می گرفت. خلیل ملکی نه یک انقلابی بلکه یک پیکارجوی اصلاح طلب و «رنسال پلیتیک» اما سرشار از احساسات انساندوستانه بود که مصالح ایران را از منافع حزبی و ایدئولوژیک برتر میشمرد و همزمان رسالت سیاسی خود را در دفاع از حقوق زحمتکشان و رنجبران کشور می دانست. ملکی هموزم و همفکر دکتر ارانی بود. اما بقول دکتر کاتوزیان «ارانی در زندان مرد و بت شد و ملکی مانند و مطرود مرد». اندیشه ها و زندگی خلیل ملکی مظهر ظهور و تراژدی مکتب چپ ایرانی است که در اثر ترور فکری کمینترنی حزب توده و سرکوب حکومت کودتایی محمد رضا شاه خاموش شد و آنچه نبوغ و نوآوری وی زیر آوار سهمگین تفکر ایدئولوژیک با برچسب های «خیانت»، «سازشکار» و «ناسیونالیست» دست کم برای سه دهه پر حادثه اما پر آزمون مدفون گردید. سی سال پس از خاموشی غریبانه پدر مکتب چپ ایرانی و انزوی همه جانبه اما سمپلیک سلطنت و کمونیسم در ایران اکنون جنبش ایرانگرایی در صحنه فرهنگ و سیاست کشور ما و در میان چپ دمکرات فرازی دوباره و از جهاتی تعمیق یافته تر و امروزی تر یافته است. دوم خرداد از جمله نشان داد جامعه ایرانی با گذشتن از طوفانها و سراب های بسیار و فراتر رفتن از پیش داوریهای ایدئولوژیک بیش از هر زمان برای پذیرش ارزشهای مکتب ایرانی چپ استعداد بالقوه بزرگی یافته است. اما چپ آزاد اندیش ایران باید میان رنسال پلیتیک که همواره نسبی، زمینی و پراگماتیسمی است با جامعه آرمانی دور دست که همواره بینشی مطلق و رویایی و منزه است، همچون پاندولی میان دو قطب حرکت کند. چنین تعادلی آنها در جامعه بسیار پیچیده ایران کاری بسیار دشوار ولی جزو قاعده بدیهی هر پیکار سیاسی است. یک حرکت چپ آزاد اندیش بر پایه هویت ایرانگرایی تنها در داخل ایران و پیکار علنی و قانونی زمینه رشد و گسترش همه جانبه دارد. وجود برداشتهای متفاوت درباره سوسیالیسم تا چندین دهه ادامه خواهد یافت. اما شکل گیری و رشد یک حرکت گسترده و دمکراتیک چپ یکی از ارکان عمده و ضروری برای ایجاد جامعه ای دمکراتیک و عادلانه در ایران است که باید پاسخی امروزی بیابد. تعدیل شکاف طبقاتی موجود در جامعه و پیکار در راه منافع مزدبگیران ایرانی یک وجه اساسی این حزب خواهد بود. با توجه به این واقعیات در جامعه ایرانی هسته اصلی یک حزب چپ آزاد اندیش یا سوسیال دمکراتیک ایرانی اگر بخواهد به حرکتی مردمی و موثر تبدیل شود باید ترکیبی از کادر های با سابقه اسلامی که توسط کسانی نظیر مهندس سبحانی، دکتر پیمان نمایندگی فکری می شوند همراه با میلیون عدالتخواه و نیز چپ های با سابقه لاتییک مثل جمهوری خواهان ملی ایران، حزب دمکراتیک مردم ایران و احتمالاً گرایش واقع بین از جنبش فدائی و دیگر شخصیتها و محافل ملی و مترقی را در حرکت مشترکی گرد آورد. صد ها کادر و جوان نوآفر فکری و سیاسی بی نام و نشان اندیشه ها و درفش این حزب مردمی را به گوشه و کنار ایران خواهند رساند. ایرانگرایی یکی از ارزشهای پایه ای این حزب چپ اندیش خواهد بود که پایه های مهم خود را در میان توده وسیع زحمتکشان و مزدبگیران کشور، توده میلیونی جوانان و زنان و شهروندان ایرانی جستجو خواهد کرد. از دیدگاه چنین حرکت چپ آزاد اندیشی تبدیل ایران به کشوری پیشرفته و شکوفا از مهمترین شرایط دستیابی به یک اقتصاد سوزن و نیرومند، پایان دادن به فقر و تنگدستی در کشور، مبارزه موثر با بیکاری و شکاف طبقاتی است. اما ارائه راه حل های عملی برای حل مشکلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران که اهمیت بزرگی در انطباق آرمانهای بزرگ چپ دمکراتیک با واقعیات عینی موجود دارد، باید بطور مرحله به مرحله و با اجتناب از نسخه های از پیش تعیین شده و طرحهای خیالی و بر اساس تاریخ، فرهنگ و مقتضیات کشور مان و آمادگی مردم صورت گیرد.

بقیه «آیین»

- سازمان مشروطه خواهان ایران اعلام کرد: «رای غافلگیر کننده ای که به خاتمی داده شد، «اعتراض» مردمی دانست که از ۱۸ سال فساد و اختناق به ستوه آمده اند و راه گریزی می جویند.» این سازمان آینده این رئیس جمهور جدید را در این می بیند که: «با برگشتن از مردمی که او را به چنین پیروزی رساندند و یا ایستادن در برابر دستگاه حکومتی که هیچ علاقه ای به پیروزی او نداشت.»



# جنسیت در بند سنت

## ناهید کشاورز

«آزادی جنسی» تابویی است که بیشتر به آن عمل شده است تا درباره اش سخنی گفته شود. «رازی» بوده است که نمی باید از پرده بپرون افتد. همواره هاله ای از خلاق، سنت و قانون بر گرداگردش وجود داشته است تا آنرا به شکل حقی انحصاری مورد استفاده قرار دهد. این قید و بندها چنان دامنه وسیعی دارند که در ذهن ما رسوخ کرده اند و ما را گاه از اندیشیدن درباره آن هم منع می دارند.

در واقع طرح مسئله آزادی جنسی برای مردان نه سخن و نه عملی تازه است. آنها همواره از این آزادی برخوردار بوده اند و از آن بعنوان حقی طبیعی سود جسته اند و آنرا جزو لاینفک مردانگی خود به شمار آورده اند. وجود هرمسرا ها، تعدد زوجات، وجود صیغه ها، معشوقه ها و فاحشه گری نمونه هایی از آن هستند و آنها هر چه در این عرصه در نگهداری حق خود کوشا بوده اند در رد آن برای زنان گوی سبقت را از یکدیگر برده اند. زنان هر چند به اشکال در بالا ذکر شده وسیله ای برای بقای این آزادی بوده اند در حریم زندگی خانوادگی و مالکیت مردانه نه تنها از این حق محروم که به محض تلاش حتی در اندیشه به آن مورد شدید ترین حملات قرار گرفته اند. این موضوع هم چندان دور از ذهن نیست. در جامعه ای که تنها بر کنترل مطلق جنسیت زن بنا شده است و بر جنسیت مرد هیچ کنترلی وجود ندارد، در شرایطی که مذهب و سنت همزمان و همگام این حق را به یکی می دهد و از دیگری سلب می کند و تمامی قواعد و قوانین سنت ها و اخلاق در جهت تحکیم و تمکین این روند پیش میروند طبیعی است که تخطی از این قواعد نوشته و نانوشته در ذهن ما هم حسی از گناه برمی انگیزد.

در تاریخ ادبیات ما هم که آینه ای از شرایط اجتماعی است نگاه به زن همواره نگاهی به جنسیت او بوده است. نگاه بیشتر به جمال او بوده است تا کمالش و در کمتر موردی در ادبیاتمان حرفی از خواست های جنسی زن به میان می آید و حضور زنان با این خواست به شکل زنان شهر آشوب فتنه گری بوده است که نگاه جدی جامعه آنها را طرد می کرده است و زن از همین دید وسیله ای است برای رفع نیاز مردان به هر شکل و شمایلش. عشق و عواطف او در حد آسمانی و روحانی باقی می ماند و هر جا که به خواسته های جسم او میرسد سخن از تنزل شان او میروند. اگر هم گناه از آن سخن رفته است آنقدر نبوده که در ذهن و یاد کسی باقی بماند. تعداد کسانی که از ابراز عشق و تمایل به برقراری رابطه جنسی از سوی تهمینه به رستم خیر دادند بی شک زیاد نیست اما همه، لیلی رنج کش عاشق پیشه را می شناسند. شیرین و خسرو عشقی پر سر زبان افتاده نمی شوند چرا که شیرین پیشقدم عشق بوده است و برخوردارش با آن برخوردی انسانی و طبیعی است. و بدیهی است که برخورد در زندگی روزمره هم چیزی متفاوت از همه اینها نیست.

مناهب مختلف رابطه جنسی راتنها وسیله ای برای بقای نسل و تولید مثل در نظر گرفته اند و هرگونه لذتی در این رابطه که هدف را دنبال نکنند منع و تکفیر شده است. و نظر به اهمیت این مسئله می باید تسلط کامل بر آن وجود داشته باشد. و برای سهولت این کنترل می باید در انسان را در چارچوب ها و قالب هایی که مذهب و اخلاق و قوانین مجاز می شمارند قرار داد. چارچوبی که زن امکان اعمال اختیار بر جنسیت خود را ندارد. همه چیز در محور نوعی اخلاق جنسی قرار می گیرد اخلاقی که جزئیات آن به شکل مفاهیمی از قبیل نجابت، بکارت، شرم، حیا و غیرت نمود می کند. زن به شکل کالایی مورد نظر قرار می گیرد و بکارت او که نشان از تازگی و دست نخوردگی اش دارد نه تنها ارزش معنوی که بهای مادی هم پیدا می کند.

خانم «هایده در آگاهی» در سخنرانی خود در سمینار بنیاد پژوهش های زنان ایران در کانادا در این رابطه می گوید:

(بررسی ریشه اقتصادی اخلاقیات جنسی در اسلام معنای بسیاری از مفاهیمی را که هنوز در عرف ما بسیار محترمند وارونه می کند: از این منظر زن یا دختر «نجیب» تبدیل به موجودی می شود که به هیچوجه حاضر نیست کالای جنسی خود را مفت و مجانی، بدون اطمینان خاطر از تعهدات مالی و اجتماعی مربوطه در اختیار مردی بگذارد. «غیرت» از آن مردی است که با تمام قوا از اموال جنسی خانواده که بر حسب قوانین الهی در تملک شخص اوست دفاع می کند و تحت هیچ شرایطی، گاه حتی به قیمت نفس هم خیال ندارد موجودیت انسانی خواهر، مادر، دختر یا همسرش، و حقوق انسانی آنها را که طبعاً جسم و جنسیت شان، و تصمیم گیری درمورد آن از ابتدایی ترین آنها باید باشد، به رسمیت بشناسد.)

این اخلاق چنان بر مبنای جنسیت عملکرد و ارزش های متفاوتی پیدا می کند که هر آنچه در مورد زن مورد سرزنش و تحقیر و مجازات قرار می گیرد در مرد به شکل افتخار و ارزش درمی آید. در چنین دنیا های تفکیک شده ای از آزادی جنسی سخن گفتن تنها نوع مردانه آن را در ذهن نمایان می سازد.

آنچه در این جا در نظر است طرح مسئله آزادی جنسی است و تمام آنچه که در این چارچوب می باید مورد توجه قرار گیرد طرح سئوالاتی است که جستجو برای پاسخی به آنها به پویایی ذهن و باز شدن دریچه هایی نوین در اندیشه مان در این زمینه ما را یاری می رساند. بی آنکه قصد صدور حکمی کلی و قطعی در این رابطه باشد.

آزادی جنسی بطور کلی در رابطه با مجموعه آزادیهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی مفهوم پیدا می کند. در شرایطی که آزادیهای اجتماعی و سیاسی وجود ندارند و حقوق ابتدایی انسان ها از آنها سلب می شوند در وضعیتی که زنان بطور روزمره مورد تهاجم قوانین مدنی و سنت ها و اخلاق رایج جامعه قرار می گیرند سخن از آزادی جنسی و آزادی های فردی حرفی دور از ذهن است. همانگونه زمانی که ذهن به پویایی و درک لازم نرسیده است و تحولی در خود که بتواند برخوردی آزاد و همه جانبه به آن داشته باشد آزادی جنسی در حد شعار باقی می ماند.

برخورد به مسئله آزادی جنسی بدون محترم شمردن و حق به رسمیت شناخته شده ای از هم جنس گرایی، بدون برخوردی درست به نماد خانواده، عدم برخورد به مسئله پورنو گرافی و سقط جنین، عملی نیست.

چگونه می توان به آزادی جنسی به عنوان آزادی فردی معتقد بود و به حق انتخاب انسان ها در هم جنس گرایی بی توجه بود و به آن به عنوان یک پدیده طبیعی و انسانی نگاه نکرد و به آزادی طبیعی انسان ها در خانواده و اینکه هر زن بتواند در مورد جسم خود در این کانون تصمیم بگیرد و صرف همسری او را به تمکین در خانواده و ندارد بی تفاوت بود. آزادی جنسی در نظر خیلی ها به معنای تعدد روابط جنسی است حال آنکه می تواند به معنای ترمذ از برقراری رابطه جنسی باشد که بخصوص در روابط زنشویی معنا پیدا می کند و به معنای سلب آزادی یک سویه برای زنان است. و مسئله دیگر اینکه آیا استفاده از جسم زنان در پورنوگرافی و برخوردی کالابار با آن به معنای آزادی جنسی است؟ و یا تصمیم گرفتن کلیسا ها و ارگانهای مذهبی و اجتماعی درمورد مسئله سقط جنین سلب آزادی جنسی از زنان نیست که آنها را از تصمیم گیری مستقل درمورد جسم خود باز می دارد؟

سرکوب آزادی جنسی و در کنار آن سرکوب آزادیهای دیگر بخصوص درمورد زنان به معنای لطمه زدن به حرمت انسانی اوست. بدین سان او از تعیین سرنوشت خود که آزادی جنسی هم در درون آن قرار می گیرد محروم می شود. سلب آزادی از انسان تنزل دادن او از مقام انسانیت است.

برخورد به مسئله آزادی جنسی در عین حال برخوردی همه جانبه و به تمامیت انسانی یک انسان است. انسانی که به آزادی روح، جسم و اندیشه به یکسان نیاز دارد. تنها در یک ذهن آزاداندیش و در یک فضای آزاد تفکری و اجتماعی است که آزادی جنسی معنا می یابد در غیر این صورت جدا کردن جسم و صرف اندیشه به آزادی آن باز هم تنزل از مقام انسانی و تبدیل کردن تمامیت آن تنها به جسم برخوردی مکانیکی و در حد وسیله با آن است. نوعی برخورد معامله گرانه با آن است استفاده ای است که بعد از مصرف کنار گذاشته می شود بی هیچ تاثیری جدی و همه جانبه در زندگی شخص.

در تعریف و برخورد با مسئله آزادی جنسی نظرات گوناگونی وجود دارد گروهی بر این عقیده اند که فشار های حکومتی و مذهبی چنان بندها و زنجیرهایی بر دست و پای انسان می بندد که دفاع از آزادی نسبی و استفاده از آن از کانال آن در تقابل با قوانین و سنت ها و اخلاق متعارف جامعه قرار می گیرد. مبارزین سالهای ۶۰ اروپا آزادی جنسی را به معنای امکانی برای دست یابی به خوشبختی قلمداد می کردند حال آنکه سرگشتگی و سردرگمی های بعدی و جستجوی دائمی برای یافتن خوشبختی بطور نسبی در جوامع صنعتی امروزی نشانی از عدم موفقیت این دیدگاه است و شاید اینکه آرزوی آنها به عنوان وسیله ای برای مبارزه بخصوص در جنبش زنان به کار گرفته می شده است و شرایط فعلی جامعه امروز این معنا و درک را از آن بدست نمی دهد.

آزادی جنسی تغییرات مهمی در ارتباط انسان با انسان پدید می آورد و نوعی تازه از رابطه ها بوجود می آورد که به ناگزیر می باید تعریفی نو از روابط عاطفی و عاشقانه هم بوجود آید و نگرشی دوباره به این درک سنتی که عشق است که رابطه جنسی را تعیین می کند. این موضوع به همان اندازه قابل بررسی و شامل است که برخوردی مکانیکی به آزادی جنسی کردن و نادیده گرفتن این نکته که انسان در مجموعه ای از ارتباطات تعریف و مورد توجه قرار می گیرد. و مهمترین این رابطه ها عشق است و مشکل بتوان از شکل آزادی جنسی در یک رابطه عاشقانه تعریفی بدست داد. از آنجا که عشق و آزادی جنسی هیچکدام به شکل مجردی معنا پیدا نمی کند و انسان های دیگری در این رابطه ها قرار می گیرند و غرایز و احساسات آنها و آزادی آنها که بهر حال می باید مورد توجه قرار گیرند آزادی جنسی هم در این چهارچوب تعریف ریزه خودش را دارد که تعریفی مورد قبول از سوی طرفین و بدون لطمه زدن به حرمت های انسانی آنهاست و هرگونه برخورد یک جانبه و مکانیکی به آن به روح آزادی عشق صدمه میزند. این عرصه بحث ها و اظهار نظر های گوناگون را دربرمی گیرد و خود سرآغاز حرفها و دید های متفاوتی است.

آنچه در رابطه با آزادی جنسی حائز اهمیت است، نگرش و برخوردی جدی و عمیق و همه جانبه به آن است به دور از تعبیر های سطحی از آن. شاید مهمترین مسئله اصولاً اندیشیدن به آن باشد که خود اندیشه ای دوباره متفاوت به داده های فرهنگی در این عرصه است و طبیعی است که آتوقت نه تنها روبرواری جامعه و ارزش هایش که قبل از آن رودرروی خود قرار می گیریم و احتمالاً از آن به هراس می افتمیم اما مگر نه اینکه هر اندیشه نو با اضطرابی آگاهانه آغاز شده است؟

## «راه آزادی» را آبنونه شوید:

برای اشتراک نشریه ما کافی است که هزینه آبنومان را (برای ۶ شماره) به آدرس ما ارسال دارید.

لطفا نام و نشانی خود را به طور دقیق و خوانا قید فرمائید!  
بهای اشتراک برای اروپا معادل ۲۵ مارک آلمان است و  
برای امریکا، کانادا، استرالیا و ژاپن معادل ۲۵ دلار امریکا.  
شیوه پرداخت: نقدی، حواله بانکی، چک یا حواله پستی.

آدرس پستی ما:

Ara C/O Rivero  
BP 47  
St. Cloud  
92215  
France

### MD Druck & Kopie

خدمات حروفچینی، چاپ و صحافی

رنگی - کتاب - نشریات - کارت ویزیت و...

Isabellen Str. 4, 50678 Köln, Germany  
Tel.: 0049/221/311555, Fax: 0049/221/311535